۲۳

ما فی هذا المجلد

دو سفرنامه از نظام العلماء تبریزی به شرح

۱- سفرنامه عتبات در سال ۱۲۸۸ و وبای معروف ۱ تا ۵۵

۲- سفرنامه خراسان موسوم به سفرنامه رضوی در سال ۱۳۰۱ ۵۷ تا ۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین
وبعد مخفی نماند که برای شخص سالک ضبط وثبت
وقایع ماه وسال وگذارشات احوال منافع وفواید
بسیار دارد اولا همیشه انسان متذکر میشود باوضاع نیک
وبد خویش وتجربه هائی که در مدت عمر خود حاصل کرده
وملتفت میباشد بفواید وعوایدیکه در سیر وسلوک
از اعمال وافعال خود برده یا بمضرات وصدماتیکه
ببعض جهت ها در بعض اوقات کشیده ثانیا برای دیگران
نیز مطالعه ومذاکره آنها مایه عبرت وبصیرت میشود
لهذا این فقیر بی بضاعت در عالم سیر وسیاحت

ودر سفر



در سفر وحضر گاهی شرح حالات ومجمل گذارشات
خودرا برای تذکره خود وتبصره دوستان نوشته
خواسته است تجاربی که در مدت عمر حاصل کرده
هیچوقت از نظر نرود چنانچه در اینچند ورق مخصوص بعض
گذارشات سفر عتبات عالیات را مختصرا
برشته تحریر آورده وانشاء الله در اذهان وقلوب
صافیه بی اثر نخواهد بود فان الذکری تنفع المؤمنین
بازگو از نجد واز یاران نجد تا در ودیوار را آری بوجد
۱۲۸۸
در سنه هزار ودویست وهشتاد وهشت هجری
که ناخوشی وبا به تبریز افتاده جمعی از یاران موافق
ودوستان صادق بمرض درگذشتند وجمعی هم با
اطراف متفرق گشتند هرکس از دایره جمع براهی

رفتند حقیر کثیر التقصیر محمد رفیع الحسنی الحسینی الطباطبائی
المدعو بنظام العلماء نیز با اهل و عیال در حوالی شهر
گوشهٔ دهی رفته تماشای وضع روزگار میکرد
در این بین سیل عظیمی بشهر آمده خانه های زیاد از صدمهٔ
آن سیل خراب شده که از آنجمله خانهای حقیر بود دیگر آنکه
و ناخوشی محرقه و مطبقه نیز هر طرف شدت داشت
قلوب اهل وطن همه مضطرب و پریشان و یاران
بسوز و گداز هجران از همدیگر بیخبر و نگران بودند شبی
خواب دیدم با یکی از اقوام پشت بدیواری تکیه کرده
نشسته ایم فضای وسیعی در نظر است در این بین
اثر خانهٔ بنظر آمد که گویا خانهٔ یکی از حضرات ائمه علیهم السلام
میباشد دیدم خادمی آنجا بیرون میآید حقیر بمحض ملتفت

شدن



شدن بآنفقره سرپا ایستاده با کمال شوق بسوی او دویده
التماس تحصیل اجازهٔ زیارت از او کردم رفیقی که داشتم
آنهم صدا کرده از او این استدعا را نمود ولی او
از جائی که نشسته بود حرکتی نکرد خادم بتوی رفته بلا فاصله
برگشته مرا مژده احضار داد رفیق از او پرسید که در خصوص
من چه فرمودند خادم جوابی باو نداد از خواب بیدار
شده خود را در حال دیگر یافتم (جامی)

ای خوش آن جذبه که ناگاه رسد
زخم آن بر دل آگاه رسد
هست بر ساحت این برشده کاخ
عرصهٔ روضهٔ امید فراخ
کار بر خویش چنین تنگ مگیر

وز دم ناخوشی آهنگ مگیر

باد که از غیب نویدی برسد

زین چمن بوی امیدی برسد

چون شود موج زنان قلزم جود

در کف موج خسی را چه وجود

روز و شب بر در امید نشین

طالب دولت جاوید نشین

تا بنام تو زنند فال فرج

قرعهٔ من قرع الباب ولج

بهوس کوی طلب تو انورد

خیمه در کوی طرب شوازند

هوس آیین هوسناک شود





جان عاشق ز هوس پاک شود

آن اوقات با حالت گرفتاری و افسردگی که داشت
بعلاوهٔ خسارتهای تازه و ملالتهای بی اندازه سفر
طولانی در نظرم از محالات مینمود چندی نگذشت
روزی دیدم یکی از کسان حقیر که رشتهٔ بعض امورات
و علاقجات شهری دست او بود نغتةً بی سابقه
بده آمد و اظهار کرد که عزم عتبات دارم و الآن
رفقا میروند آمدم تا از شما وداع کنم و حلیت ب[illegible]هم
و بروم بر اسبی سوار بود بار سبکی هم با خود داشت
و تعجیل در رفتن مینمود سلسلهٔ عشق را سلسله
جنبان رسید باو گفتم این رشتهٔ امر و علاقهٔ مردم
که دست تو بود آنها را بکی سپردی و کی اطمینان

کردن گفت ممکن بود من در این ناخوشیها بمیرم آنوقت
چه علاج میکردید وکدام کس راکفالت میدادید حالا
مرا مرده حساب کنید وهر چاره در امر خود دارید بنمائید
ومرا زود راه بیندازید که از قافله عقب نمانم تا یکقدم
از قافله ماندم ماندم این حرفهای او وحالت وارستگی
وشوق وآزادی وسبکباری که از وی مشاهده کردیم
با فکر گرفتاری وآلودگی خود مرا بسیار متأثر افتاد
وخاطرم را پریشان نمود بی اختیار چشم اشکبار کردیم
وبحسرت وحیرت گریها کردم وباخود گفتم (جامی)
ای در این دامگه وهم وخیال
مانده در ربقهٔ عادت مه وسال
چندسر در ره عادت باشی





تارک تاج سعادت باشی
نه بچشم تو ز دیدن اثری
نه بگوشت ز شنیدن خبری
نه ز بلبل شنوی آوازی
نه ز لب غنچه نهانی رازی
نکنی کوشش ونه بینی تا چند
کور وکر چند نشینی تا چند
ترک همراهی بیراهان گیر
چند گاهی ره آگاهان گیر
ای به پهلوی تو دل در پرده
سر از این پرده برون ناورده
تف بر این صورت وسیرت که تراست

تف بر این عقل و بصیرت که تراست

گر ... عالم کل منزل دل

ور تو تا عالم دل صد منزل

تا بکی بستهٔ هر خس باشی

بندهٔ هر کس و ناکس باشی

از همه بگسل و با او پیوند

بند از بندگیش بر خود بند

پس عریضه را بکمال تعجیل با حالت مخصوصی که داشت

بروضهٔ مبارکهٔ جناب عباس روحی و جسمی فداه

عرض کرده باو داده حلالش نموده روانه داشتم

کانَ آدم علیه السلام لمّا عاینَ الملئکة

یَصعَدُ الی السماء وجَناحه قد قص زاد قلقه

واصبح



وَاَصبح کالطائر المقصوص — اَعظم البلایا تردد

الرکب الی بلاد الحبیب یودعون الدمن

وَلم یبقَ عندی للهوی غیر انّنی — اذا الرکب

مَرّوا بی علی الدار اشهق — بانوا وخلفت ابکی

فی دیارهم — قل للدیار سقاک الرائح الغادی

وَقل لاظعانهم حییت مِن ظعن — وَقل لوادیهم

حییت من وادی — بعد از چندی مراجعت بشهر

نمود وضع انقلاب حالات وطن را برتر از آن دیدم

که تصور میکردم — کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا

انیس وَلم یسمر بمکة سامر — تغیرت البلادُ

وَمَن عَلیها فوجهُ الارض مغبرٌ قبیح

در میان چهار دست عمارت بیرونی و اندرونی و خلوتی

که سالها در آنها با پدرها در و قوم و اقربا براه رفته شبها
سحر کرده انسها گرفته بودیم یک طاق نشیمن باقی نمانده
و تماما از صدمهٔ سیل خراب شده بود

دیدم در این رواق مقرنس کتابه
بر لوح لاجوردی نوشته زر شکناب
هر خانه که داخل این طاق ازرق است
گر صد هزار سال بماند شود خراب
جائی گزین و بنا کن نو خانه
کش خوف انهدام نباشد بهیچ باب

مجملا دلم از مشاهدهٔ این اوضاع بالمره بر کنده گردید
و بر حالت شغلهٔ بیحاصل و گرفتاریهای خود گریه کرده
و حسرت خوردم و گفتم

افسوس



افسوس که نامهٔ جوانی طی شد
وین فصل بهار شادمانی طی شد
آن عمر که مایهٔ سعادتها بود
من هیچ ندانم که کی آمد کی شد
عیش خوش این جهان فانی بگذشت
در بوالهوسی عهد جوانی بگذشت
دردا که چه غافلان در این دار غرور
تا چشم زدند زندگانی بگذشت

در اینحالت ملالت و افسردگی خود حرف آمرزد زائر
مسافر بخاطر افتاد و حالت وارستگی و آزادی انظرم
آمد و حدیثی بخاطر رسید که زیارت حضرت حسین علیه
و علی ابیه وامه واخیه واولاده السلم لازم است هر مستطیع

وهم بغیر مستطیع   وحدیث دیگر که مجلسی علیه الرحمه در جلاء
العیون نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت
امام حسین علیه السلام میفرمود منم کشتهٔ زاری و کرب
باکرب وغم والم کشته خواهم شد ولازم است بر خدا
که هر اندوهناکی که بزیارت من آید شاد و خوشحال
باهل خود برگردد   پس شوق زیارت ساعت بساعت
در دلم افزود چون برخی موانع درنظر بود استخاره بکلام
خدا کردم این آیهٔ شریفه آمد وَنُوحًا اِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
پس عزم مؤکد گردید ودر اینحال مطلب را با بعض رفقا
وعقلای قوم بمیان آوردم وآنها که عالم از وضع گرفتاری
وآلودگی من بودند در آنموقع سفر طولیرا ببعض عوائق نظر داده

تاکید



تاکید در استخارهٔ مجدد کردند که برای سفر در اینموقع خاص
استخاره شود محض قطع حرف ودفع تردید ایشان
استخارهٔ دیگر نمود در ثانی این آیهٔ شریفه آمد وَالَّذِينَ هَاجَرُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا اَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ
رِزْقًا حَسَنًا   پس از آن دقیقه رفته رفته بشوق قلبی
افزود و بیاری خدا همه تردیدات رفع شد و هر چه قید
وعلاقه بود از همه آنها صرف نظر گردید

سررشتهٔ عقل پاره کردیم
از خلق جهان کناره کردیم
کس چارهٔ ما نکرد و ما خود
بی منت خلق چاره کردیم
نمود رهی بجزیرهٔ عشق

هرچند که استخاره کردیم    پس در دلم یک خرمی
و نشاط و شگفتگی و انبساط مخصوص پدیدار شد که خیلی لذت
داشت و خود را مانند کسی بجا آوردم که غرق آب بود و در
غوطه‌ور میشد و تازه بساحل نجات رسیده و نفس آسوده میکشید

زیر بار بند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

و اسباب سفر از هر جهت چنان مهیا شد که هرگز
متصور نبود و در ظرف دو روز همه تدارکات فوق العاده
جابجا گردید جمعی نیز از اعزه و رفقا عازم شدند باتفاق
آنها در پانزدهم شهر شوال المکرم من شهور هزار و دویست
هشتاد و هشت متوکلا علی الله از تبریز روانه شدیم حواس
جمع و فراهم و دل آسوده و خرم و با هرکس حسابی و علاقه هم

داشت



داشت تا منزل اول همه را یکسو نمود و خاطر را از آن جمله
فارغ کرد و خود را مثل مرده تصور نمود که از این عالم
بعالم دیگر قدم نهادم و از رفقا و دوستان وداع کردم

(وحشی)    در این خرم اساس دیر بنیاد
بخرمی خاطر هرکس بود شاد
بود هر دل بذوق خاص دربند
بمشغولی شغل خاص خورسند
برون از نسبت هر اشتراکی
سرشته هر گلی از آب و خاکی
خوشا عشق خوشش آغاز و خوش انجام
همه ناکامی اما اصل هر کام
زبحر عشق اگر یابد بخاری

شود هر شوره زاری مرغزاری

زکوی عشق اگر آید نسیمی

شود هر گلخنی باغ نعیمی

همه دشوارها آسان کند عشق

غم و شادی همه یکسان کند عشق

گرت صد قلزم آید بر گذرگاه

بهر کامی نهنگی بر سر راه

توجه کن بعشق و پیش نه گام

ببین اعجاز عشق لجه آشام

ورت صد بند بر هر دست و پاست

که هر بندی از آن دام بلاست

مدد از عشق جو در عشق یاری

ببین



ببین وارستگی و رستگاری

مزاج عشق بس مشکل پسند است

…ل عشق بر طاق بلند است

شکار عشق نبود هر هوسناک

نبندد عشق هر صیدی بفتراک

دلی باید که چون عشق آورد زور

شکیبد با وجود یکجهان شور

اگر داری دلی در سینه تنگ

مجال غم در او فرسنگ فرسنگ

صلای عشق در ده ور نه زنهار

سر کوی فراغ از دست مگذار

زمانا عشق بس راه دراز است

بهر کامی نشینی تا فرازیست

نشیبش چیست خاک راه گشتن
فرازش چیست از خود در گذشتن

غرضها را همه یکسو نهادن
عنان خود بدست دوست دادن

پس طی منازل و قطع مراحل نموده تا منزل شهربان رسیده
واز آنجا صبح زود بعد از ادای نماز بعزم منزل یعقوبیه
حرکت کردیم قبر جناب مقداد علیه السلام نزدیک
شهربان سر راه بود بزیارت ایشان رفتیم صحبت
او با جناب رسول صلی الله علیه وآله وسوالی عظام آنجا
خاطرم افتاد حالتی روی داد که لذتی داشت بعد از
فاتحه و سلام سوار شده آمدیم و از یعقوبیه بعزم کاظمین

حرکت



حرکت کردیم اگرچه راه دور و مسافت زیادی بود
ولی از کثرت شوق کسالتی روی نداد چون راه بعضی
در کار و نهرا منزل کردند ما عبور کردیم ببغداد رسیده
در منزل معتمد الخاقان میرزا اسحق خان کارپرداز که از نجبای
آذربایجان و مرد با اطلاع و نکته دانیست و آن وقتها
آنجا بسمت کارپردازی اول مأمور و مقیم بود پیاده شده
استراحتی کرده با کالسکه راه آهنی قبل از غروب
بکاظمین علیهما السلام رسیده بحمام رفته بعد از غسل
بروضه مبارکه کاظمین علیهما السلام مشرف شدیم حالتی
روی داد که مافوق تصورات بود (عطار)

چون دل ابرار پرده اسرار رسد
فانی گردد ز خویش و بر یار رسد

حقا که شکرف استادی باید

تا بو که شاگردی اینکار رسد

چند روزی بازوار عرب و عجم در آنجاک پاک
اقامت افتاد و از هر جهت بسیار خوش گذشت رفیقی
داشتم نکته دان و هوشیار و عابد و پرهیزکار
در آنمکان عرش نشان این فرد را بدیهه خواند

اتیتک یا موسی بن جعفر زائرا

مقرا علی ما قد جنیت من الذ

بلافاصله این بیت نیز مناسب حال بنحو ارتجال بخاطر
قاصر رسیده باو خواندم

و اعرضت عن ذکر العیال و فکرهم

و اخرجت حبا غیر حبک عن قلبی





این سالی بود که قبل بر آن اعلیحضرت اقدس شهریار
کامکار شاهنشاه عادل کامل دریادل ناصرالدین شاه
خلد الله ملکه و سلطانه عزیمت آن صفحات فرموده و هر جا
ذکری از کوکبه اجلال و آوازه شوکت و اقبال موکب
مسعود همایونی ورد زبانها بود که در قلوب دولتخواهان
از این تذکرات وجد و شعف می افزود در یکی از منازل
عرض راه بدرویشی دچار شدیم که سال قبل با موکب
همایون بآن طرفها آمده در این سال معاودت بوطن
مینمود شبی از آن قصه های گذشته حکایتها
میکرد که شنیدن آنها لذت داشت و برخی نوحه های
دل نشین بصوت حزین میخواند که بسیار مؤثر افتاد
از کاظمین علیهما السلام تا بغداد کالسکه های راه آهنی

بسته بودند که در کمال سرعت و استراحت بود
و حرکت کالسکه ابداً احساس نمیشد توی کالسکه از
دو طرف صندلیها گذاشته بودند و هر دو طرف کالسکه
جام و پنجره به بیرون داشت درایاب و ذهاب گاه از طرف
کالسکه می‌نشستم باینطرف تماشا میکردم گاهی از طرف
نشسته با آن سمت نگاه میکردم و با حرکت کالسکه
هر وقت یکی در مد نظر بود او در دیده چیز دیگر بنظر میآمد
و علی الاتصال تغییر بود گاهی نخلستان و گاهی
آب شط دیده می‌شد گاهی بعض عمارتها گاهی صحرا
گاهی سوارها گاهی پیاده‌ها در هر حال آنچه در پیش چشم
و مد نظر بود آناً فآناً با کمال سرعت از پیش چشم رد و تبدیل
می‌شد سرعت تغییرات و اختلاف مرئیات یک

اثری

اثری در نفس داشت مشغول تفکر بودم دیدم وضع دنیا
همین طورهاست بلکه سرعت تغییر و زوال اوضاع دنیا
از اینها بیشتر است در این بین فرمایش یکی از تابعین
از بزرگان دین خاطرم افتاد که فرموده است ما در کشتی
مکان در بحر زمان سیر میکنیم دیدم عجب تمثیلی زده
و چه مطابق تشبیهی کرده (و نعم ما قال)

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

وانما نعی الدنیا کرکب سفینة
نظن وقوفا والزمان بنا یجری

گر ترک وجود غم فزاینده کنی
گر آرزوی حیات پاینده کنی

آینده عمر خواهی از رفته فزون
ورز رفته چه کردی که در آینده کنی

توسّل مرد و زن عرب عجب و تکلّم و مناجات آنها
در روضات مطهّره دیدنی و خیلی مؤثّر بود و همچنین تهاجم
اعراب و عشایر مختلف و ورود آنها بعتبات عالیات
با کمال خلوص و اقبال با عیال و اطفال پای ساده نوحه
کنان و افتان و خیزان با اختلاف الحان مخصوصاً
در دل اثرها داشت خداوند بهمه شیعیان و موالیان
مشاهده آنحالتها را نصیب کند اگرچه زبان خاص آنان را
چندان بلد نبودیم ولی کم و بیش آنچه فهمیدیم این بود که
بعض طوایف و قبایل بجمعیت تمام نوحه کنان
سینه زنان این نوحه را می‌سرودند    یابن الزهرا

جانی



جانی جانی وجرانی علی اجتاقی    یعنی ای پسر فاطمه زهرا
با پای پیاده و پای برهنه باستان مبارکت آمده‌ام
و اثبابم در دوشم است    یعنی چندان بضاعت
و استطاعت ندارم توشه‌ام همین است که بر دوش داشته‌ام
و با اطمینان خاطر آمده‌ام    چون غالب آذوقه عشائر
و اعراب بادیه‌نشین همان آرد است که با خرما قاتق
کرده نواله میازند و او را قوت خود مینمایند قبیله دیگر
با حالت وجد این نوحه را میخواندند    جاء الخیل قم
وارکب یا عباس    یعنی سوارها آمدند برخیز سوار شو یا عباس
و برخی این قسم نوحه میگردند و سینه میزدند    مظلمة
دنیانا علی حسین مولانا    یعنی دنیای ما تیره و تار شده
برای خاطر حسین آقا و مولای ما    غیر از این طرزها نیز

انواع واقسام نوحه های دیگر داشتند ومیخواندند که مشاهدهٔ
حالت آنها دل آدم را کنده میکرد واثر غریب داشت

نه مطرب که آواز سم ستور
سماع است اگر ذوق داری وشور
مگس پیش شوریده پر نزد
که او چون مگس دست بر سر زد

مقبرهٔ طفلان مسلم علیهم السلام نزدیک
مصیبت بود که محمد وابراهیم باشد بین راه آنها را هم
زیارت کردیم حالت مظلومی ایشان خیلی اثر داشت
لعنة الله علی ظالمیهما وقاتلیهما از مصیبت بکربلای معلا
آمدیم درعرض راه بالای تپه که آنجا را تپه مسلم میگویند
گلدستها وضریح مبارک نمایان بود آنجا پیاده شده

زیارت



زیارت کرده نماز خواندیم در تشرف بروضهٔ مطهره
از درِ حبیب بر رواق مطهره داخل شده اولا جناب
حبیب بن مظاهر را زیارت کرده او را وسیله وشفیع
نموده دعای اذن در درب حرم مبارک خوانده بارقت
تمام شرف آستان بوسی حاصل کردیم شوق واخلاص
ومحبت نوعی بهیجان آمد که همهٔ حاجات ومطالب را
آنجا فراموش کردم اول پایین پای حضرت که قبر
مطهر جناب علی اکبر علیه السلام بود افتاده بارقت
تمام زیارت کرد بعد زیارت حضرت وزیارت از شهدا
نموده بالای سر آنحضرت در اول مرتبه دعائی که کردم
این بود ما دام در آن صفحات توقف دارم همه وقت
با حضور قلب باشم بحمد الله تعالی این دعا مستجاب

گردید هر وقت که بصحن مقدس و رواق مطهر و حرم مبارک

وارد میشدم دنیا و مافیها فراموشم میشد کیفیتی مخصوصی

طلوع میکرد که تقریری نیست بعد بضریح مبارک جناب

عباس علیه السلام مشرف شده بزیارت آنحضرت بجا

آمد و نوعی رعب و صلابت و مهابت در آن بقعه مبارک

استنباط کردم که مافوقی نداشت چنانکه آثار حزن مخصوص

از روضه مطهره جناب سید الشهدا علیه السلام مشاهده

نمود و گاهی بخیمه گاه میرفت در آنجا جای خیمه جناب امام

علیه السلام و جای خیمه حضرت عباس و حضرت سجاد

و جناب قاسم علیهم السلام را نشان دادند از دیدن

آن آثار حالتی روی داد که نمیتوان تقریر کرد و خیلی

اثرها نمود امن ام هر فی دنه لم تکلم

سمی



وحشی

یکی فرهاد را در بیستون دید

ز وضع بیستونش باز پرسید

[illegible] ز شیرین گفت در هر سو نشانیست

[illegible] سنگی ز شیرین داستانیست

[illegible] فلان روز آن طرف فرمود آهنگ

[illegible] آمد ز گلگون بر فلان سنگ

[illegible] فلانجا ایستاد و سوی من دید

[illegible] نقش فلان سنگی پسندید

[illegible] فلانجا ماند گلگون از تک و پوی

[illegible] بردم اورا بر فلان سوی

بعد از دو سه روز بزیارت مقبره حر علیه السلام مشرف

گردید که در خارج کربلای معلاست آن روز آنجا مخلا بود

یکنفر خادمی داشت عرب از او خواهش کردم در ضریح
مبارک را گشود که خاک قبر مطهر نمایان شد چون در همهٔ
این مشاهد مشرفه در اول ورود عطر خاک پاک در شامه
محسوس بود خاک قبر مبارک او را هم استشمام کردم
عطر غریب و بوی خوشی بمشامم رسید چنانکه در کاظمین
علیهما السلام هر مجلس برای همین فقره از کلیددار باشی نیز
خواهش کردم در را گشود ما بین دو صندوق مطهر را
استشمام کردم بخصوص که یکی از صندوقها جزئی
سوراخی از ته داشت از آنجا استشمام نمودم عطر غریبی
بر مشام جان رسید که از آن قسم عطر ندیده بودم قلب را
آشکار شگفتگی و گشایش و قوت میداد و در زیارت
عرفه در کربلا بودیم در شانزدهم ذیحجه سنه هزار و

دویست



دویست و هشتاد و هشت هجری نجف اشرف وارد شدیم
از دو فرسخی بلکه بیشتر روضهٔ مبارکه نمایان بود پیاده گشتیم
قدری پیاده و قدری سواره آمده بوادی السلام رسیدیم
قبه حضرت هود و صالح آنجا بود آنها را زیارت کردیم
بمنزل رفته بعد از غسل که قریب غروب بود بروضهٔ مطهره مشرف شدیم
و در صحن مقدس دعای مأثوره خواندیم
چون در نظرم قطعهٔ بهشت مینمود بار رسیدیم
یکی ایوان مبارک قصیدهٔ عرفی با طلا بخط جلی و خوش
در اطراف درب روضهٔ مطهره نوشته بود که مطلع
قصیده اینست    این بارگاه کیست که گویند بی هراس
پس در رواق مطهر دعای اذن موافق آنچه در
تحفة الزائر است خوانده همینکه باین فقره رسیدیم

اَنا اَذِنْ لی بالدُّخول وَاِنْ لم اَکن اَهلاً لَه فَاَنْتَ اَهلٌ لِذلِکَ قدری بعدم اهلیت خود

کریه کردم بآستانهٔ مبارکه افتاده خودرا اشل خاک

و خاشاک بجا آورده واله و مبهوت بودم کویا حس شعوری

در من باقی نمانده بعد از لحظه برخاسته با همان خلوص

مشغول زیارت کشتم درآنحال بخاطرم افتاد که اگر

جمیع ما یملک دنیا از من بود همه را در این راه تلف کرده

و یکسو انداخته و باینجا میرسیدم هیچوجه ثقلی نبوده و حکایتی

نداشته است (وحشی) یکی میل است با هر ذره رقاص

کشان هر ذره را تا مقصد خاص

رساند گلشنی را تا بگلشن

دواند گلخنی را تا بگلخن

اکر



اکر پویی ز اسفل تا بعالی

نه بینی ذرهٔ زین میل خالی

ز آتش تا بباد از آب تا خاک

ز زیر ماه تا بالای افلاک

همین میل است اگر دانی همین میل

جنیبت در جنیبت خیل در خیل

سر این رشته‌های پیچ در پیچ

همین میل است باقی هیچ در هیچ

از این میل است هر جنبش که بینی

بجسم آسمانی یا زمینی

همین میل است کاهن را در آموخت

که خود را بر در آهن ربا دوخت

همین میل آمد و با کاه پیوست
که محکم کاه را بر کهربا بست
بهر طبعی نهاده آرزوئی
نمک و بو داده هر یک را نبوئی
برون آورده مجنون را مشوش
بلیلی داده زنجیرش که سرکش
اگر صد آب حیوان خورده باشی
چو عشقی در تو نبود مرده باشی
ازین آتش دل آنرا که داغیست
اگر طوفان شود او را فراغیست
کسی کش نیست این آتش فسرده است
سراپا گر همه جانست مرده است





بس با حضور قلب و خلوص مخصوص زیارت خوانده یکفرح
انبساط غریب و گشایش عظیم در دل خود استنباط
کردم نوعی جلال و عظمت آنحضرت دلم را پر کرده بود
در آنشب خیال دیگر از دعا و استدعا بنظرم نیامد
همه حاجات را فراموش کردم که حیف باشد
از او غیر از او تمنائی و بعد از بیرون آمدن از روضه
بسکه کم کم برخی حاجتها بنظر آمد و این فرد خاطرم افتاد
کعبه بودم که بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی
در وادی السلام قبر والد مرحوم و والدهٔ مرحومه
و بعضی اقوام قریب یکجا جمع است همانجا مختصر طاقی
زده پهلوی آنها جای قبری هم برای خود مشخص کرد

که پس از وفات اگر آدم دلسوز مثل اولاد یا نوکری
که من قلباً مهربان و محل اطمینان باشد اگر بسهولت
ممکن شد جنازه را بآنجا حمل و نقل نمایند والّا هر جا
اجل رسید وصی یا ناظر صلاح دید و بی عیب دانست
همانجا دفن کنند اینفقره موقوف باقتضای وقت
وصوابدید وصی و ناظر است مضیقتی نمیکنیم بعد از
دو روز بمسجد صعصعه و مسجد سهله و مسجد کوفه رفتیم آمد
و رفت ائمه علیهم السلام و اصحاب ایشان بآنجاها
و نشست و برخواست ایشان در آنجاها در نظرم
مجسم گردید و خیلی اثر کرد در کوفه مقبره مسلم
و هانی بن عروه را زیارت کردم و شب در مسجد
معتکف و با حالت وجد و شوق بدون خستگی

[illegible]



وکسالت مشغول دعا و مناجات بودم بسیار خوش
گذشت و مشاهدهٔ جای همان محرابی که ابن ملجم ملعون آنجا
بحضرت ضربت زده بسیار مؤثر بود صبحی بزیارت
مقبرهٔ یونس علیه السلام که متصل بدریاست مشرف شدیم
بعد از چند روز دیگر مراجعت بکربلا شد تاسوعا و عاشورا
در کربلا بودیم زوار از عرب و عجم حد و حساب نداشت
صحن مقدس پر از زن و مرد و صغیر و کبیر زوار بود
گریه میکردند حتی پشت بامها صدا بصدا متصل و صحن با آن
بزرگی یکپارچه گریه و شیون بود که با تقریر آنحالت را
شرح نمیتوان کرد بعد از چندی بکاظمین علیهما السلام
مراجعت شد قبر نواب اربعه را جدا جدا و مقبرهٔ قنبر را
در بغداد پیدا کرده زیارت نمود بعد بسترمن رای

مشرف شدیم بزیارت امام علی النقی و حسن عسکری
علیهما السلام موفق شدیم حکیمه خاتون عمه و نرجس خاتون
والده جناب صاحب علیه السلام را زیارت کردیم
و چاهی که محل غیبت حضرت است زیارت شد در این ایام
در کار و حال خود از باطن اولیای عظام و ائمه کرام
خوارق عادت و معجزات متعدده دیدم که شرح اغلبی را
خوش نمیدارم ولی برخود یقین شد که همه آنها فوق العاده
معجزات و کرامات و مادام توقف در کربلای معلا بجناب
عباس علیه السلام هر وقت در هر مطلبی و حاجتی متوسل
شدم در اندک زمانی اسباب حصول آن مقصود
فراهم گردید و از آن پس معاهده باطنیه متعلق بآن جناب
دارم که باید تا آخر عمر در سر آن معاهده ایستاده باشم

این



این دعوات ماثوره را هم بعض خدام آستانه مبارکه
در ضریح مقدسه برای دعاگو خوانده روایت کرد که آنها را
در حالت خود بسیار موثر دیدم از جمله آنهاست این دعا
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ان هذا مشهد
لا یرجو من فاتته فیه رحمتك ان ینالها
فی غیره ولا احد اشقی من امرئ قصده مؤملا
فآب عنه خائبا اللهم انی اعوذ بك
من شر الایاب وخیبة المنقلب والمناقشة
عند الحساب فحاشاك یا رب ان تقرن
طاعة ولیك بطاعتك وموالاته بموالاتك
ومعصیته بمعصیتك ثم تؤیس زائره
والمتحمل من بعد البلاد الی قبره فو عزتك

يا رب لا ينعقد على ذلك ضميري اذ كانت
القلوب اليك بالجميل تشير انك على كل شيء
قدير يا ارحم الراحمين
دعاء دیگر
بسم الله الرحمن الرحيم
الهي ان كانت ذنوبي قد اخلقت وجهي عندك
وحجبت دعائي عنك وحالت بيني وبينك
فاسئلك ان تقبل علي بوجهك الكريم
وتنشر علي رحمتك وتنزل علي بركاتك وان
كانت قد منعت ان ترفع لي اليك صوتا او
تغفر لي ذنبا او تتجاوز عن خطيئة مهلكة
فها انا مستجير بكرم وجهك وعز جلالك
متوسل بك متقرب اليك باحب خلقك





واكرمهم عليك واولاهم بك واطوعهم
لك واعظمهم منزلة ومكانا عندك محمد
وعترته الطاهرين الائمة الهداة
المهديين الذين فرضت على خلقك
طاعتهم وامرت بمودتهم وجعلتهم
ولاة الامر من بعد رسولك يا مذل
كل جبار عنيد يا معز المومنين بلغ
مجهودي فهب لي الساعة برحمة منك
تمن بها علي يا ارحم الراحمين
دعاء (بسم الله الرحمن الرحيم) دیگر
اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانكشف
الغطاء وانقطع الرجاء وضاقت الارض

ومنعت السماء فالیک یا ربّ المشتکی وعلیک
المعوّل فی الشدة والرخاء صلّ علی محمّد
وآل محمّد اولی الامر الذین فرضت علینا
طاعتهم وامرتنا بمودّتهم وعرّفتنا بذلک
منزلتهم فرّج عنّا یا الهی بحقّهم فرجاً عاجلاً
کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا الله
یا الله یا الله یا محمّد یا محمّد یا محمّد یا علی
یا علی یا علی انصرانی فانّکما ناصرای واکفیانی
فانّکما کافیای الامان الامان الامان یا مولای
یا صاحب الزمان الغوث الغوث الوحا
الوحا العجل العجل الساعة الساعة
ادرکنی یا مولانا بحقّک وبحقّ آبائک

واجدادک



واجدادک الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

سلام علی هجران لیلی فانها
اشدّ علی العشاق من ان تسلّما

در اماکن مقدسه سیاحتی در حالت بعض مردمان
مشتاقین و اهل الله نمود و باحوال بعض انها غبطه کردم و بسیار
در حالتم موثر شد که با حالت زهد و ورع و اعراض
از دنیا قناعتی باقل معیشت نموده با کمال رضا و تسلیم و آزادی
مشغول سیر و سلوک و عبادت بودند و اعتنا بحال
و مال دنیا نداشتند علاقه را نوعی کم کرده اند که گویا
هیچ‌جه کاری و حاجتی با اهل دنیا ندارند و از تبدیل
و تغییر اوضاع روزگار ابدا منقلب و پریشان
نمیباشند چین بر جبین ز جنبش هر خس نمی‌زنند

دریادلان چو آب گهر آرمیده اند — و هر جا قبر
معروفی از علما و کملین سراغ شد رفته فاتحه خواندیم بتعجب
از حالت بعض زوار کردم که بیکبار در بغداد و راه نیز
وابدا باینمقام بر نیامدند که بمقابر قبر که نواب اربعه رضه
وقبر بو سینا حضرت قنبر و محمد بن یعقوب کلینی در بغداد
مشرف شوند کثرت طغیان آب مارا هم با همه اشتیاق
از زیارت سلمان علیه السلام و رفتن بمداین عایق
آمد و از این جهة کمال افسوس را دارم خداوند دفعه
دیگر چنین سفری نصیب کند و این آرزو در دل نماند
و از قراریکه گفتند هنوز آثار انوشیروان نمایان
و طاق و بارگاه آن در مداین باقی با همان بنیانست
ظهیر فاریابی — جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خر



خراب می نکند بارگاه کسری را — بهر حال همیشه از تصور
این سیاحتها و زیارتها در دل وجدی و حظی دارم و میگویم
هستم کاش بد آنسوی گشت دیگر بار
که از آن مرحله من دلنگران بستم بار
در عرض راه و تشرف اماکن مقدسه باقتضای وقت
و حال بعض اشعار بخاطر فاتر رسیده برخی از آنها بجهة
یادگاری سمت تحریر یافت — لکاتب الاحرف

روزی که نسیم رحمت دوست وزید
جانی بتن ضعیفم از غیب رسید
با ناله و شوق بس سحرها کردم
تا دست امید من بمقصود رسید

(وله ایضا)

روزی که بشوق آستان بوسی تو
آزاد شدم برای محبوسی تو
زنجیر تو جمله رشته‌ها را بگسست
انس همه قطع کرد مأنوسی تو

(وله ایضا)

تا چند گرفتار علایق باشیم
دور از حق و نزدیک خلایق باشیم
عایق بود این شغله‌ها از ره دوست
افسوس که خود پی عوایق باشیم

وله

بر محضر دوست تحفه جز جان نبری
در دست چو جز نامه عصیان نبری
هر چند که روسیاه و عاصی باشی





چون در که اوست نام عصیان نبری (وله)

هر روز ترا حسن و مرا عشق فزون شد
عقل از سر من رفت و تنم ملک جنون شد
من هیچ از اندازه خود دور نرفتم
حسن تو مرا برد و ز اندازه برون شد (وله)

در ره عشق تو دلا مکر و ریا نتوان کرد
نسبت عشق به بی سر و پا نتوان کرد
تا اسیر سر زلفش برای باد پیام
از ان حلقه زنجیر رها نتوان کرد

سالها شد که دلم خوی بکوی تو گرفت
گر بلایی برسد راه خطا نتوان کرد
از ازل مهر تو در فطرت من جا کرده

چه توان کرد که تغییر قضا نتوان کرد

شکوه بردم ز رقیبان بدر پیر مغان

نپسندید که در مذهب ما نتوان کرد

غصه ها در بر او عرض نمودم از چرخ

گفت بس کن گله از کار خدا نتوان کرد

قصه عشق مکن فاش بر خلق نظام

شکوه کوتاه کن این قصه ادا نتوان کرد

هر چه آمد بسرت صبر کن و شاکر باش

که بر اوضاع قضا چون و چرا نتوان کرد

دور نیست مطالعه کنندگان این اوراق ایراد کنند

که این چه قسم سفرنامه بود نوشتی نه از گذارشات

شخص خود شرحی دادی و نه از کم و کیف قری و بلدان

سیکه



و چگونگی اوضاع جاهائیکه سیاحت کردی بیان نمودی

در جواب او باید گفت که اولا این تفاصیل خارج

از مقصود من بود ثانی این احوالات را سیاحین خیلی

نوشته اند از من تکرار نمودن بیفایده میشود

حاجیان سوی کعبه روی کنند

شهرها پر ز گفتگوی کنند

نه بیثرب روند و نی بنجف

راه نزدیک جستجوی کنند

غافل از خانه زاد و خانه خدای

همه از خانه گفتگوی کنند

رو کن از ما سوی بسوی خدا

تا جهانی سوی تو روی کنند

در حقیقت دلم متوجه سفر معنوی روحانی بود و در آن حالت
همه اوضاع و حالات سفر جسمانی از نظر رفته و این دو سفر
باهم فرق بسیار دارد یا هذا نقلناک فی مرآت
حتی تخرج من الغفلة الی صحاری العقل وانت بعد سفر

(شمس) آنکه گفتی یکی ز بسیار است
وندران صد هزار اسرار است

صفت طبع مستقیم و سقیم
جز سخن نیست کز نمودار است

سخنی کو ز درد میآید
چاره درد دل افکار است

در ره عشق درد میباید
ورنه عالم طبیب و عطار است

زبدن



تا توان هست از طلب منشین
چون سوی عشق راه بسیار است

تا که از راه قربت بدوست
تا کرا چشم و دل بدیدار است

آنکه بی در طریق معرفت است
پیش من ساده نقش دیوار است

ز آینه زنگهای بد بزدای
ننماید جمال تا تار است

(وله) منم آن زبده مرد داده باد
که چو من عمر کس بباد نداد

بنده ساکنان ذی زشین
گشته از بند روزگار آزاد

ازدوا فارغ و زدرد این

دربلا خرّم و بغمها شاد

دل که بود از غم زمانه ملول

یافت باز از شرانجانه گشاد

یار با من قرین و من مهجور

کس بدین بخت در زمانه نزاد

سرّم از ناله آشکارا شد

رازم از خون دل برون افتاد

چون بکلّی زخود فنا گشتم

باز گویم هرچه بادا باد

که جهان پرتویست از رخ دوست

جملهٔ کائنات سایهٔ اوست

و در این



و در اینسفر ایاباً و ذهاباً در جاهای متعدد نسبت بحالات و گذارشات خود خوارق عادات متعدده مشاهده گرد که نزد این روسیاه همهٔ آنها بلا شبهه مافوق عادت بود ثبت و شرح اغلب آنها را بعض جهات خوش ندید ولی اگر بدیگری اینمرحله مشتبه باشد برای خود انسان آنچه معاینه دیده و مشاهده کرده جای شبهه نباشد (للکاتب الاحرف)

ای دل تو ازاین حدیث خود آگاهی

زاین قصه مده شرح بهر گمراهی

بیگانه اگر شنیده باشد شاید

از ماه کشد حدیث را تا ماهی

(عطّار)

هرچند ترا محرم اسراری نیست

رو صبر بکن که عمر بسیاری نیست

گر همدم مائی و ترا یاری نیست

دم اندرکش که باکست کاری نیست

اگر چه خطا شده [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
امید از مطالعه کنندگان کمال
آنکه بجلالت
بیانات ایشان
از روی نظر [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین
وبعد چنین گوید خاکپای اهل ذوق وحال بنده
ارباب دانش وکمال محمد رفیع الحسینی الطباطبائی خادم
العلماء المدعو بنظام العلماء در سال هزار وسیصد ویک هجری
که بفضل ملک منان سفر خیریت اثر خراسان وتوفیق
عتبه بوسی آستان قدس نشان حضرت رضا روحی فداه
میسر شد چون راه در اغلب مراحل ومنازل بحالت خود
فارغ وآسوده واز برخی خیالات یعنی دنیا آزاده بودم
در حالت سیر وسفر وعالم فکر ونظر گاهی باقتضای حال

نام مولف

برخی



برخی مطالب پیش آمد که ثبت آنها میتوانست نوعی یادگار
حالات وخیالات این سفر خیریت اثر باشد ودر تذکر
آن لذتی ووجدی در دلم حاصل بود که گفته اند وصف
العیش نصف العیش لهذا بعضی از آنها را که در نظر داشت
برای یادگاری دوستان باحقیقت وتحفه حضرت
یاران ستوده خصلت در این نسخه مختصر جمع کرد اگر
پسند طبع آقایان دیر پسند نباشد عفو فرمایند ومعذورم
دارند که مقصود یادگاری وشرح حالست نه اظهار
سخندانی وکمال واین مجموعه را برای تیمن وتبرک بسفرنامه
رضوی موسوم ساخت بماند سالها این نظم وترتیب
زما هر ذره خاک افتاده جائی وبالله التوفیق وعلیه التکلان

شرح حال

بس افسرده بودم دراین چند سال
گرفتار و پیچیده اندر خیال
دلم مضطرب بود هر روز و شب
پریشان ز صد گونه رنج و تب
فراغت نبودی میسر دمی
که دردی بگویم بیک محرمی
ز پنجاه و یکسال عمرم گذشت
ز پیری بجانم غباری نشست
بدل گفتنم ای دل چرا غافلی
مگر خفتهٔ یا مگر جاهلی
کنون فرصتی هست کن چارهٔ
اگر بگذرد وقت آوارهٔ





بپاسخ دلم گفت کای هوشیار
چو جستی ز رنج چارهٔ پس گوش دار
غم خویش و اقوام ناپایدار
ترا کرده آواره در هر دیار
از این آشنایان دنیاپرست
دراین سال عمرت چه داری بدست
تنت گشته مانند ویرانهٔ
نه آبی دراو مانده نه دانهٔ
چه دیدی دراین خاکدان خراب
که گشتی گرفتار رنج و عذاب
ترا جایگه اوج افلاک بود
ترا آشیان برتر از خاک بود

برو زود بار سفر ساز کن
ازاین محبس تنگ پرواز کن
همه فکرها را بیک سو فکن
غم و غصه را ریش از بیخ کن
زشاه خراسان مدد خواه باش
بزودی مهیای آن راه باش
بکش خرقه ات سوی آن آستان
شو آسوده یکدم ز رنج جهان
ازین پس زمانی برو با خود آی
که اینست عقل و جز این نیست رای
بس این غصه جانگداز جهان
بس این فکر بیهوده این و آن

پسندیدم



پسندیدم این رای و کردم دعا
که توفیق یابم براین مدعا
بسوی خراسان روم با خلوص
کنم شرح حاجات در هر خصوص
توسل بآن آستان آورم
که جز وی نباشد در دیگرم
بگویم سراپا گناه آمدم
بکویت بروی سیاه آمدم
سگ آستانرا نرانی ز در
مرا کی کنی ز آستانت بدر
اگر خوبم ار بد ز نسل توام
بجان شایق درگه وصل توام

ز تبریز و آن راه دور و دراز
بدرگاهت آورده ام من نیاز
همه خوشدلیها بفکر تو بود
مرا زاد ره فکر و ذکر تو بود
اگر بر من بینوا و غریب
شود بوسه آستانت نصیب
کنم سجده از دل در آنخاک پاک
بیابم دل زنده تابناک
بدنیا ندارم دگر آرزو
نیارم بسوی دگر هیچ رو
ز فرش زمین رتبه بالا برم
ز کرسیّ و از عرش برتر پرم

جلال



جلال و جمال رضا جلوه کرد
دلم گشت از فکر اغیار سرد
فتادم بره با دل خرّمی
که آسوده گردید از هر غمی
شکفته دلی دارم اکنون که هست
مقامات دنیا از او جمله پست
نه در فکر مالم نه در قید جاه
جهان در نظر کمتر از پر کاه
ز عمرم همین مغتنم گشت بس
که آسوده ام این نفس یکنفس
چه لذت چه شادی چه وجد و سرور
در این راه دیدم ز لطف غفور

زیمن رخش کارها سهل شد
کسانی که نااهل بود اهل شد

بهر کوه و صحرا و هامون و دشت
بیادش عجب روزگاری گذشت

کنم زین کرامت بسی افتخار
که مرده دلم زنده شد آشکار

مدد جستم از باطن اولیا
بطهران رسیدم بعون خدا

امامزاده حسن سر راه بود
شب اول آنجا اقامت نمود

عجب حالتی آن شبم روی داد
همیشه از آن حالتم یاد باد

رفیقان



رفیقان طهران شده باخبر
همه مژده دادند بر یکدگر

سحرگاه یاران بشوق لقا
رسیدند از روی مهر و وفا

امیران طهران رجال کبار
یکایک نمودند لطف آشکار

زهر سو سلامی پیامی رسید
شد از جمله دلها محبت پدید

شهنشاه دین شهریار عجم
بفرمود بر سروران خدم

که جمله مواظب بحالم شوند
نه با غفلت و با تجاهل روند

پس آن شهریار جوان بخت راد
مرا خواست با میل و با اعتقاد
حضور امجدی تلطف نمود
که برتر از آنم تصور نبود
زمستان برفتن اجازت نداد
پس از عید را وقت و موعد نهاد
ز اعلی و ادنی امیر و فقیر
بمن لطف کردند برنا و پیر
زمستان بطهران چنان خوش گذشت
که عشقی از آن خاک در دل نشست
پس از عید نوروز گشتم روان
شرف یافتم اندر آن آستان

باخلاص



باخلاص دل خواندم الله را
دعا کردم آنجا شهنشاه را
شهنشاه دین مالک تخت و تاج
که در عهد او عدل دارد رواج
میان سلاطین روی زمین
ندارد جهان دیگر او را قرین
سر پادشاهان گردون مدار
ندیده قرینش دگر روزگار
شهنشاه عادل ملک خصلت است
خدیو نکوخوی و خوش فطرت است
ابا اینهمه هیبت و سطوتش
نباشد کم از رأفت و رحمتش

بزرگان دولت قدیم و جدید
ز فرّ منشش بلرزند مانند بید
بشاهان عالم چو تاج سر است
عجب خوش ملاقات و خوش منظر است
خدیو منیر سند صاحب نظر
که دانا و بیناست و بس باخبر
شهنشاه با عدل و با فرّ و داد
که بر سلطنت رونق نو نهاد
چه آثار عالی که در هر دیار
ازاو یادگار است در روزگار
خدایا نگهدارش از هر بلا
بعون عنایات بی منتها





بترویج دین مبین راغبست
دعای تقایش بنی واجبست
دلم هر سحر هست بی اختیار
دعاگوی بی ریب این شهریار
نخواهم دمی زندگانی بدهر
مگر در ظلال جلالش بفخر
خدایا ز عمرم بعمرش گذار
که بی او نه بینم دگر روزگار
الا تا جهانست خوشوقت باش
نکوحال و آزاد و خوشبخت باش
تفصیل این اجمال آنکه این بنده همیشه در دل شوق
زیارت حضرت رضا علیه السلام داشتم اتفاقا

خوش گذشت صبحی ها بسمت طهران و ایشان به تبریز به
معاودت کردند شب دوشنبه ۲ ماه منزل قریهٔ حاجی آقا
بود معتمد السلطان محمد ابراهیم میرزا افغان حاکم آن
صفحات تشریف آوردند شب یکجا بودیم صبح دوشنبه
بعزم قراچمن حرکت شد شب سه شنبه در قراچمن و خانهٔ
حاجی زمان که از بستگان بود منزل کردیم خود او در کربلای
معلا بود آقا محمد علی پسرش خیلی مراقبت در آسودگی ما و احترامات
در منزل نمود از حاجی آقا تا آنجا تقریباً شش فرسخ راه است
صبح سه شنبه از آنجا حرکت کرده چهارشنبه ۴ در قریهٔ
ترکمن منزل شد که مسافت مابین تقریباً سه فرسخ بود نهار را
در قریهٔ غریب دوست که یکفرسخ بترکمن فاصله دارد
صرف کردیم قرا، ورزغان و سالیان و تقرآباد





ما بین قراچمن و غریب دوست نمایان بود از ترکمن
یوم چهارشنبه حرکت نموده بمیانج آمدیم که تقریباً پنج
فرسخ راه بود قریهٔ خواجه غیاث تقریباً یکفرسخ با ترکمن فاصله
داشت صومعهٔ سفلی نیز عرض راه با ترکمن سه فرسخ
فاصله دارد شب پنجشنبه در میانج بودیم از ترس ملّه
و در عمارت تازه منزل شد صبح بزیارت بقعهٔ امامزاده
اسمعیل که در آن صفحات میان مردم بشرافت و کرامات
معروفست مشرف شدیم بهمین مقبره خود شاهدم که بعضی
چندین دفعه برای بعض حوایج متوسل شده نذر کرده
دعای او مستجاب و حاجتش روا گردیده در سر در بقعه
بهتر که این عبارت در سنگی حک شده و خواناست
روضهٔ اسمعیل بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام در سنه ۹۲۳

بروز کرده گنبدش کاشی کاری است مسجد بزرگی هم
متصل بمقبره است و صحن دارد کو با همه اینها از توابع مقبره است
و آنجا از قدیم الایّام الی حال بست و ملاذ و ملجاء
مردمان آن طرفهاست چنانکه در این ایّام نیز جمیع حکّام
در احترام آن بقعه متبرّکه اهتمام مینمایند جناب جلالتمآب
میرزا اسد الله خان که حالا ملقّب بناظم الدوله
و در اسلامبول سفیر کبیر دولت علیّه است در آنجا
ایوانی متّصل بمقبره امامزاده درست کرده و ضریحی
از اسلامبول فرستاده و مبلغی برای ساختن آب انبار
او داده و نوّاب مستطاب والا تبار عبد الحسین میرزا
دام اقباله که طبعاً مایل بخیرات و مبرّات و الحق شاهزاده
جوانمرد سخی است تتمّه مخارج آب انبار را داده و ایشان

بعض



بعض تعمیرات دیگر هم نموده اند زاد الله توفیقاته
از میانج بعزم سرچم حرکت شد که هفت فرسخ فاصله دارد
شب جمعه منزل در سرچم بود پل میانج پل معتبر قدیمی است سابقا
چند چشمه او را سیل خراب کرده بود از جانب اعلیحضرت
همایونی خلّد الله ملکه و سلطانه مکرّر بعمارت آن اقدام
گردیده و مبالغی مخارج مرحمت شده ولی باز از بعض جاها
عیب کرده تا اینکه در این چند سال عمارت آن
از جانب سنی الجوانب همیونی بعهده نوّاب مستطاب
والا تبار معظّم واگذار شد از دار الخلافه معمار و مهندس
مخصوص آوردند و خودشان نیز شخصاً با معمار و عمله بر پل
تشریف برده بعد از وقتهای زیاد معلوم شد آهک
و مصالح سابقه پل خوب نبوده که دوام نکرده است

لهذا آهک خوب در آن طرفها از جای دیگر آورده بعد
از امتحان از آن آهک استعمال کردند و حالا این
اقدام و اهتمام این شاهزادهٔ آزاده عمارت پل
در کمال استحکام بانجام رسیده و در روزگار از ایشان
بیادگار باقی مانده اطال الله بقاه و عمره دنیاه و عقباه
والباقیات الصالحات خیر عند ربک

پلی دیگر هم در این راه برای رودخانهٔ قزل ازل
از قدیم هست و هنوز آن آثار قدیمه خراب نشده است
قزل اوزن رودخانهٔ معتبریست که آخرش منتهی بدریای
انزلی میشود راه از میانج تا سه فرسخ دره و تپه و نشیب
و فراز است و قدری گل و شول و باتلاق بحکم مرحوم
عزیزخان سردار کل قدری از آن راه با سنگهای بزرگ

محکم



محکم فرش شده در آنجاها در کنار راه چشمهٔ آبی بود نهار
آنجا خوردیم جای بدی نبود صبح جمعه از سرچم بقریهٔ نیک پی
آمدیم که هفت فرسخ فاصله داشت از میانج در قریهٔ جمال آباد
نیک پی که سه فرسخ با میانج فاصله دارد ممکن است منزل کردن
کاروانسرای شاه عباسی نیز در کنار جادهٔ جمال آباد هست
ولی خرابست نمیتوان آنجا آسوده شد از جمال آباد
و قافلانکوه که رد شد دیگر تماما خاک خمسه است قافلانکوه
هم آنطرف جمال آباد واقع است مابین جمال آباد و میانج
در قلهٔ کوهی آثار عمارت و قلعهٔ قدیمی نمایان بود که بعض
دیوارها و برجها و آثار ابنیهٔ آن هنوز باقیست و آن
گذشتگان جائی معروف بقز قلعه سی و قصر بلقیس
مابین میانج و سرچم کوهها و تپه های گوناگون و رنگارنگ

دیده شده سفید و سیاه و سرخ و بادنجانی و زرد کمال
غرابت قابل وَمِنَ الجبالِ جُدَدٌ بیضٌ و حُمرٌ مختلفٌ
الوانها وَغرابیب سود میانج و سرچم و نیک پی
ملخ دارد و آنجا باید از ترشی و چربی و گوشت پرهیز و احتیاط
کرد منزل راحت المعقد و باید در عمارت تازه بنود و چراغ
هم تا صبح روشن کرد که ملخ از چراغ دور میرود چای مخلصه
هم خوردن خوبست و جوهرا ما نیا قدری بقند زده بقدر نیم
استکان آب بریزند شربت آنرا بخورند نافع است
بجهت آسودگی از ملخ شخصی این نسطور را مجرب تعریف کرد
جهنم ابطشی جهنم طلبشی جهنم قیروان جهنم عریان
جهنم قهرمان
از نیک پی دو فرسخ بآنطرف قریه نیکپنجه خالصه است
در کنار راه و رودخانه واقع شده ده قابلی است

نهار



بهلو

آنجا صرف شد جای با سلیقه بود حمام نیز داشت
عرض راه همه با رودخانه میآید و دهات معتبر در کنار
رودخانه پهلوی هم واقع است خیلی باصفا
از نیک پی بزنجان آمدیم که چندان جای معتبر نبوده ولی
بعض مساجد و مدارس و کاروانسراها دارد که باسلیقه
ساخته شده از همهٔ آنها بهتر مسجد و مدرسه ایست که مرحوم
عبد الله میرزا دارا در عهد حکومت خود در آنجا بحکم خاقان
مغفور ساخته مسجد گنبد کاشی بلندی دارد
مقبرهٔ امامزاده نیز در قبرستان دیده شد که گنبدش
کاشی کاریست بازار خوبی با گچ و آجر بحکم علاء الدوله
امیر نظام مرحوم ساخته و طاق زده اند که قدیما تیر پوش
بوده است در زنجان بحمام رفتم گفتند مال جناب

حاجی میرزا ابوطالب مجتهد است که خودشان این ایام
اقامت طهران اختیار نموده اند حمام خوبی بود
در زنجان قنات کم است که از آن اغلب خانه ها
و کار کردن اغلب حمامها با آب چاه میباشد دو روز
در زنجان توقف شد بعض کاغذجات هم بتبریز
و طهران نوشتیم مأمور پستخانهٔ اینجا میرزا محمد علی کاشی بود
که در طهران نیز سررشته داشت کاغذجات را بایشان
سپردیم روانه دارد. جوان معقولی بنظر آمد
سه شنبه دهم شهر صفر المظفر از اینجا بسلطانیه حرکت شد
از زنجان بسلطانیه شش فرسخ و راهش راست
و خوبست عمارت سلطانیه بین راه نزدیک آبادیست
بنیان آن از سلاطین قدیم بوده بعد تجدید عمارت

**نموده اند**



نموده اند منظر خوبی دارد که جلو عمارت چمن خوش فضا
واقع است نزدیکی دهکده مقبرهٔ شاه خدابنده است
که آثار و بنای بسیار محکم و مستحکم از او باقیست کاشی کاریهای
خوب و مناره ها و سقف بلند و گنبد عالی دارد آیات
قرآنی بخط نسخ در اطراف و ارکان آن بقعه نوشته شده
بسکه بنیان آن محکم است با مرور دهور چندان عیبی نکرده
در همین آن مسجد بزرگ زمستانیست که بمسجد مرحوم
علامه مشهور است و قبر مرحوم ملا حسن کاشی اعلی الله مقامه نیز
نزدیک آنجاست
شب چهارشنبه در سلطانیه مانده صبح از آنجا بقریهٔ
صاین قلعه آمدیم که خالصهٔ دیوان بوده است راه تقریباً
چهار فرسخ بود بفاصلهٔ یک فرسخ و دو فرسخ و سه فرسخ

کنار راه دهات معتبر نمایان بود که گفتند مال مرحوم
سپهسالار است بعد از مرحوم مجد الدوله امیر اصلانخان
آباد کرده در امیرآباد که سه فرسخی سلطانیه است نهار
خوردیم صاین قلعه ده بسیار معتبریست منزلهای خوب
و حمام دارد شب پنجشنبه آنجا بودیم صبح پنجشنبه بخرم دره
عزیمت شد که با صاین قلعه سه فرسخ فاصله دارد از صاین قلعه
تا خرم دره کنار راه دهات معتبر دیده شد فاصله
ما بین آنها تخمیناً یکفرسخ میشد خرم دره اسم با مسمی است
ده با صفا و خوش آب و هوای معتبریست منزلهای
خوبی دارد توی دره آب رودخانه جاری اطراف
تماماً بید و قلمه و درختهای سبز و خرم داشت فصل بهار بود
در کنار همان رودخانه بدرخت بیدی تکیه کرده با حالت





خوشی تنها ساعتی متفکر و مستذکر بودم این قطعه همانجا بنظرم آمد
و ثبت شد

بسته ام رخت سفر حسبی الله کفی
سفر خیر اثر حسبی الله کفی

میروم جانب طوس
بر در خیر بشر حسبی الله کفی

مضطرب بود دلم
دوش از رنج و کدر حسبی الله کفی

غصه ها را ز دلم
کردم امروز بدر حسبی الله کفی

چون جهان در گذر است
بگذار و بگذر حسبی الله کفی

کن توکل بخدا
جمع کن هوش بسر حسبی الله کفی
دل براین خلق مبند
که ندارند ثمر حسبی الله کفی
مکن اندیشه زکس
نه بخیری نه بشر حسبی الله کفی
کاش این گفتهٔ من
در تو گیرد اثر حسبی الله کفی
در ره یار نظام
نبود خوف و خطر حسبی الله کفی
جان دهی گر برهش
نکنی هیچ ضرر حسبی الله کفی





ای ولی صمدی
مالک ملک قدر حسبی الله کفی
تو رئوفی و عطوف
مهربان تر ز پدر حسبی الله کفی
زنده گردید دلم
دوش با نیم نظر حسبی الله کفی
کاش با گوشهٔ چشم
بنگری بار دگر حسبی الله کفی

از خرم دره آمدیم بکرچکین راه شش فرسخ بلکه بیشتر بود از خرم دره که باراه بیرون آمدیم بفاصلهٔ نیم فرسخ از دهکدهٔ آنجا از کنار راه قریهٔ عبهر نمایان بود که ده بسیار معتبریست تا محاذی آن باراه معمولی آمدیم

که سیم تلگراف هم بود از آنجا رو بما بین مشرق و شمال
راندیم از طرف چپ راه را چپ کرده رو بکوهی که
در پیش رو نمایان بود با بیراهه آمدیم تقریباً تا یک فرسخ
آمدیم در دامنه کوه مسطور دهی نمایان بود گفتند اسمش
قرابلاغ است آنجا بجاده رسیدیم نهاری خورده
دیگر همه جا با جاده آمدیم راه خوب نبود تا کرچکین سیم
تلگراف اینطرف بود سیم را از جاده معروف
براه سیه دولان کشیده برده اند فردا از آنجا
باید بقزوین رفت راه پنج فرسخ است در ورود
کرچکین آدم جناب حاجی ارباب که از اعاظم
و اشراف قزوین و برادر جناب حاجی شیخ است
پیش آمد رسیلهٔ محبت وسیله و شیرینی از طرف





ایشان رسانید احوال پرسی کرده و میل نموده بودند
در خانهٔ ایشان منزل شود تا صبح آدم او را معطل کرده
صبح جواب نوشته روانه شدیم که منبعد خواستم بکسی اخبار
و زحمت شود ولی در سر باغات قزوین دیدم باز جمعی از آقایان
معارف قزوین و برخی کارگذاران حکومتی از جناب
نواب والا تبار شاهزاده ملک آرا که آنجا حاکم بودند
پیش آمدند جناب حاجی ارباب نیز با جمعی تجار تشریف
آورده بودند از راه ما را اجبار ارند و بخانهٔ خود بردند حوالی غروب بود
جمعی از علما و معارف و اعیان و تجار آنجا تشریف
آوردند بعد فرزند ارجمند شاهزاده ملک آرا که نایب
الحکومه بود تشریف آوردند جوان معقول و هوشیاری
بنظر آمد بعد از تشریف بردن ایشان نماز مغرب و عشا را

بجا آورده شب جناب حاجی میرزا محمود عموزاده جناب
حاجی ارباب باتفاق جناب حاجی میرزا حاجی آقا ملاباشی
که از افاضل و اُدبا است وجناب شیخ حسین رستی سلمه الله
وجمع دیگر تشریف آوردند از هر طرف صحبتها میشد
از جانب شاهزاده حکمران چند مجموعه شیرینی آوردند
جناب حاجی ملاعلی که واعظ و روضه خوان ممتاز و معقول است
آمدند بخواهش این بنده در آن مجلس مأنوس مخصوص و بنده
صحبت مجلس که از غربت ارض اقدس بود مرثیه حضرت
رضا علیه السلام خواند و افتتاح کلام را این فرد شعر قرار داد

من ای صبا ره رفتن بکوی دوست ندارم
تو میروی بسعادت سلام من برسان

این شعر را در ابتدای روضه بلحن خوش خواند از وجد

قلبی



قلبی بی اختیار گریه کردم و شکرها و خطها نمودم که انشاءالله
باین سعادت نائل خواهم بود و بحمدالله نایل شدم و بمحض ورود
بروضه مقدسه و آستان بوسی این فرد شعر جناب
سعدی الیه نیز خاطرم افتاد برای او نایب الزیاره شدم
بازدید صبح همانشب نواب مستطاب شاهزاده
حکمران ملک آرا دام اقباله تشریف آوردند قصر نیز
بازدید کرده عمارت قدیم نادری و خیابان بزرگ آنجا را
مشاهده نمود که از آثار سلاطین سلف بپا شده عمارت
بغروب مانده از آقایان کرام وداع نموده بقریه حصار
آمدیم که سه فرسخ بود صبحی از آنجا به نیکی ام آمدیم که هفت
فرسخ راه است بعضی دیگر همراه بود ایشان بجهت
دوری راه بقریه کازرحسن رفتند که از حصار تا آنجا

پنج فرسخ است وقدری از راه کنار میباشد دریکی ام
کاروانسرای شاه عباسی را مرحوم مغفور امین السلطان
طاب ثراه بحکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ظل الله خیلی خوب
آباد وعمارت نموده اند انسان که داخل صحن کاروانسرا
شد از همه ما یحتاج در آنجا آسوده است اطراف تمام حجرات
اسباب آسایش حاضر ومهیا مهمانخانه معتبری دارد
گفتند هرگونه طبخ وچایی واسباب لازمه از قبیل
و دوشک وسایر ما یحتاج در آنجا غالبا بدست میآید
از قزوین تا طهران همه جا راه خوب وراست وپاکیزه است
این راه بحکم شاهنشاه خلد الله ملکه وسلطانه قراولخانها
وآب انبارها بجهت آسودگی عابرین ساخته اند مشاهده
آنها شخص را بی اختیار وادار بدعا گویی طول عمر واقبال

بیزوال



بیزوال این پادشاه جمجاه مینماید دریکی امام جاهای علیحده
بعمارت کاروانسرا علاوه کرده اند مرحوم امین السلطان
طاب ثراه باغ با فضا وحوض با صفایی خوش قطعه
درمقابل کاروانسرا ساخته اند امروز که یوم سه شنبه
هفدهم صفر المظفر است بقریه کرج میرویم شب چهارشنبه
هجدهم بقریه کرج آمدیم ده معتبر پربرکتیست آبهای صاف
وگوارا دارد وآنجا عمارت شاهی نیز هست که خاقان مغفور
بنا کرده خالی از صفا نیست پهلوی این ده کاروانسرای
شاه عباسی هست که حالا هم دایر وآباد است در عمارت
شاهی منزل کردیم درکرج امامزاده هم بود بعض آثار قدیم
داشت از یکی امام کرج گفتند پنج فرسخ است
روز چهارشنبه صبح بامامزاده حسن مشرف شدیم

که گفتند تا آنجا پنج فرسخ است ولی زیاد بنظر آمد
امامزاده حسن نزد اهالی آن صفحات امامزاده معتبر
و مزار قدیم است آثار قدیم خیلی دارد از آنجا تا شهر دار الخلافه
نیم فرسخ راهست با امامزاده که رسیدیم بعضی آنجا بزیارت
آمده بودند احوال پرسی از همه جا کرد دیدم نوعی آسودگی خاطر
حاصل آمد در بقعه متبرکه امامزاده نماز ظهر و عصر را آنجا آورده
بزیارت حضرات ائمه علیهم السلام فرداً فرداً با حالت
خوشی مشغول شد و متوسل گردید انشاءالله صبح که پنجشنبه
باشد باید بشهر رفت که دو ساعت بغروب مانده
ساعت خوبست اوایل شب و اواخر شب در همین بقعه
مبارکه با حالت خوش مشغول دعا و مناجات بودم
و حالت خوشی داشتم چند قطعه و غزل در آنجا ثبت شد

از جمله



از جمله این قصیده است

ولا دست توسل بر جناب کبریائی زن
ز خط نفس بگذر پشت پا بر خودنمائی زن
از این زهد ریائی حاصلی نبود بیار آتش
بسوزان خرقه سالوس و این دلق ریائی زن
چو فخر کائنات الفقر فخری گفت ای نادان
ز مال عاریت بگذر پس لاف گدائی زن
ریاضت ده بنفس خود بتعلیمات پیغمبر
لجامی از طریق شرع بر نفس هوائی زن
چو از حرص و طمع و ز خلق بد خود را بری کردی
پس آنگه لاف انسانی و داد دلربائی زن
هوسهای جهانت دور گرد از عالم عشقت

بشهر آشنایی رو سخن از آشنایی زن

دلی کز آتش عشقش نباشد سوزشی دل نیست

مشو با دیو صحبت بر سرش سنگ جدایی زن

نظام ار شد گسل خاطر ز بهر انبساط وی

قلم بردار و در نی ها طرب لحن سنایی زن

گسل کرده است طبعت را تعلقهای بی‌حاصل

بیفشان دست دل از ماسوا باب خدایی زن

علی باب خداوند است و آل او است باب الله

اگر دستی زنی دامانشان دست ولایی زن

ز روی دل بآن درگاه روی آور توسل کن

چو پر دردی برای چاره داد بینوایی زن

سوار کشتی آل علی شو با دل امین





بدریای حوادث لافها از ناخدایی زن

صبح زود ابراهیم خان را که نوکر قدیم و قابلی است
و از طفولیت نزد خودم تربیت شده بطهران روانه نمود
که از جهت منزل ساختن بوده و بلد باشد بعد از رفتن او
همشیرها و جمعی از رفقای آنجا خبردار شده با مامزاده حسن
آمدند روز ورود آنجا در هوا آثار بارندگی و برودت بود
ابر همه جا را گرفته بعد از نماز عصر قرآن دستم بود و آنجا تفألی
کردم که آیا ممکن است فردا در ورود شهر هوا صاف باشد
و در اول ورود شهر بارش و سرما اذیت نکند و حواس
مشوش نشود این آیه شریفه سر صفحه آمد إنَّ ذلكَ على الله
یسیرا پس وقت سواری هوا صاف و روشن شد
آفتاب در آمد بی اذیت وارد شدیم صبح چون

جناب ناظم الدوله مطلع شدند که جمعی عزم استقبال دارند
و او مقید بساعت هم نبود نخواست باستقبال وارد شود
ملاحظه ساعت مخصوص را نکرده صبح پیشتر از ما بشهر روانه
شدند تا ظهر جمعی از امرا و آقایان و رفقا و دوستان
با ما مرادحسن آمدند و هر یک جدا جدا فوق العاده اظهار
محبت نمودند و خجلت دادند و از جانب جمعی از رجال
دولت و از طرف شاهزادگان محترم بعض آقایان آمدند
و دیدنها و کالسکه های متعدده آوردند منزل در همسایگی
خانه شاهزاده رکن الدوله معین کرده بودند و الحق منزل
باهمیتی بود که در آنجا از هر جهت خوش گذشت برای
شرفیابی بحضور اعلیحضرت شهریاری بغفور مرحوم وزیر امور خارجه
میرزا سعید خان اعلی الله مقامه و بعض دیگر از وزرا

مخصوصا



مخصوصا گفتم چون ماه صفر و لباس سیاه در بر دارم در باب
امر شرفیابی هنوز یادآوری و عرض نشود کمی تاخیر بماند تا آخر
ماه بهیچوجه یادآوری نشود ماه نو قرار شرفیابی داده میشود
ولی گفتند چون روز ورود شهر اعلیحضرت همایونی
در سمت میدان اسب دوانی سوار بوده اند همینکه
جمعیتی از دور بنظر آمده با دوربین نگاه فرموده اند پی تحقیق
سواره فرستاده اند و ورود بنده تا آنجا معلوم و همان روز
ورود بعرض رسیده لهذا روز دویم ورود مرحوم اجودان
مخصوص را که بعد ملقب باقبال السلطنه شده بود محض
اظهار التفات و احوال پرسی بمرحمت فرستاده بودند
عرض تشکر نمودم روز چهارم اوایل روز تکفیر معقولی
از بستگان جناب مستطاب آقای میرزا علیخان

امین الدوله دام اقباله آمده فرمایش همیونیرا ابلاغ کرد
که شرفیاب شویم چون جناب ناظم الدوله را نیز احضار
فرموده بودند و جناب مستطاب وزیر امور خارجه قبل
از وقت سپرده بودند که هر وقت احضار فرمایند
بایشان نیز اطلاع داده شود خدمت ایشان کسی فرستاده
اطلاع داد فرموده بودند من و ناظم الدوله بدربخانه
برویم آنجا منزل ایشان باشیم تا ایشان هم برسند متفقاً
شرفیابی حاصل شود لهذا در دربخانه باطاق مخصوص
ایشان رفتیم که خیلی مزین مجلل بود دفترخانه و اطاقهای
دیگر وزارت خارجه را تماشا نمود سه چهار دقیقه
بیشتر طول نکشید که دوباره آدم جناب امین الدوله آمد
که شاه میخواهند گفتم بجناب معظم عرض کند که جناب وزیر

عقب





ازعقب میآیند و میل فرموده اند باتفاق ایشان
برویم او رفت نایب شاهی آمد که فرمودند فلانی خود با
ناظم الدوله با جناب وزیر شرفیاب شوند و گفت
شاه منتظرند تا حالا سه دفعه جویا شده اند لهذا دیگر
منتظر آمدن وزیر نشده برخواستم در این بین فراش
خلوتی دیگر آمده گفت فرمودند ناظم الدوله نیز
با فلانی باید لهذا متفقاً آمدیم در او طاق موزه شرفیابی
حاصل آمد از در اطاق که وارد شدم اعلیحضرت
همیونی در کله بالای صندلی نشسته بودند تا وسط اطاق
با نهایت خوشروئی و بشاشت و اظهار مرحمت حرکت
فرموده جائی ایستادند فقیر را نیز نزدیک خواسته
تا اینکه وسط اطاق رسیدیم باز بالا تشریف برده

روی همان صندلی نشستند حقیر او با قدری دوری نشستم
نزدیک خواستند تا اینقدر که دم صندلی نشاندند و شاید اینکه
شخص بسته و منسوب خود را دیده باشد که از سفر آمده
آن قسمها خوشروئی و بشاشت نشان دادند برخی
احوالات متفرقه پرسیدند بعضی جوابها عرض کردم که اتصالاً
اظهار مرحمت میفرمودند تا سه ربع تخمیناً صحبت و فرمایش
طول کشید من جمله فرمایش فرمودند طهران را دیده بودید
عرض کردم خیر اول آمدن اینجاست فرمودند بمشهد تا بحال
رفته بودی عرض کردم خیر فرمودند چرا عرض کردم راستش
اینست هر وقت اراده مشهد میکردم در عبور از طهران
بخاطرم بعض خیالات میرسید نیت خالص نمیشد ولی
پارسال که تمام مستمری و تیول دیوانی دعاگو بمرحمت

همایونی



همایونی در کتابچه باسم اولادم برقرار و ثبت شد
و هرچه بود باو شاکر و قانع بوده ام دیگر خیال خود را آسوده
کرده دیدم در طهران بار خاطری و خیال کاری ندارم
چون حالا نیت نوعی خالص شد آمدم بناظم الدوله فرمودند
میرزا اسد الله خان نزدیک بیا او که نزدیک آمد
فرمودند بشره فلانی بسیار ضعیف است باعث
این قسم ضعف چه بوده است تا عرض جواب او
در این بین وزیر مرحوم داخل اوطاق شد و تعظیم کرد
ایشان را هم نزدیک خواستند و نزدیکی بنده اذن
جلوس داده بعد خطاب ... بنده فرمودند که وزیر خارجه
خیلی بی قوت شده بنده بمناسبت فرمایش قبله عالم این
فرموده عرض کردم شخص هر قدر ضعیف و بی قوت باشد

بعون الله توجهات مخصوصهٔ همیونی قوت مخصوص با و
می بخشد که با آن قوت و قدرت کارها تواند کرد
که از دست اقویا آن کارها بر نمی آید فرمودند وزیر
نظام العلما خیلی عاقل است تا بحال همیشه از وضع
و حالت او چیزهای خوب شنیده ایم وزیر مرحوم در جواب
عرض کرد بلی نظام العلما این قدر عقل و هوش دارد
که وضع امورات سال آینده را اگر کسی حالا از او جویا
شود میتوانم عرض کرد که او با عقل و حدس صائب
خود میتواند جوابی مطابق بدهد چون اول شرفیابی بود
مدت اقامت حضور طول کشید برای اینکه گستاخی بنظر
نیاید مراقب و منتظر بودم که فرمایشات تمام شود
مرخص شوم ولی بجهت فرمایشات حضوری جسارت

نمیکردم



نمیکردم حرکت کنم تا فی الجمله سکوتی بنظر آمد بلا فاصله
برخاستم مرخص شوم فرمودند زمستان خراسان
و عرض راه آنجا سخت سرد میشود شما خوبست اینجا بمانید
تا بعد از عید اوایل بهار بروید عرض تشکر کرده مرخص شدم
چند روز دیگر گذشت ملا فرج الله عمی شیخ الحرم آمده از جانب
همیونی احوالی پرسیده و گفت که اعلیحضرت همیونی
از حضرت والا امیر کبیر نایب السلطنه نیز مخصوصا از شما
جویا بوده و فرمایش فرموده اند مادام توقف شما در دار الخلافه
مراقبت کامله در آسایش شما بشود اعلیحضرت همیونی
روزی بدوشان تپه تشریف فرما شده بودند شکاری
محض مرحمت برای دعاگو فرستاده و فرمایش شده بود
که این شکار را بدست خود زده ام ابلاغی هم با شکار

مشتمل بر مراحم ملوکانه تحریرا آوردند که یکی از مقربین عملهٔ خلوت
مهر کرده بود جواب تشکری عرض شد بنظر مبارک رسیده
پسند طبع همایونی شده بود حالت خود را در آن وقتها
نوعی دیدم که در تعقیب صلوات و اوقات مخصوصه
شب یا روز خاصه در وقت تشرف بقعهٔ متبرکهٔ حضرت
عبد العظیم علیه السلام دعای این شاهنشاه جمجاه
بی اختیار بخاطرم میرسید و بصدق و ارادت
دعاگو بودم چنانکه حالا نیز دعاگوی بی ریب و ریا هستم

خسرو اعظم دارای عجم وارث جم
که از او اسم جم و ملک عجم نام گرفت

خداوند بحرمت اجداد طاهرین عمر و شوکت و اقبال
این وجود مسعود مبارک را زیاد فرماید و این ذره بیمقدار را

یکروز



یکروز بی سایهٔ مبارک ایشان در دنیا زنده نگذارد
که هرگز آن زندگانی را برای خود روا نمیدانم و مادام توقف
دار الخلافه متوالیا هر قسمی آثار مرحمت ملوکانه پدیدار میشد
من جمله روز عید در مجلس تحویل که در معیت شاه
جناب مستطاب امام جمعه طهران بودند جناب عضد الملک
و ظهیر الدوله دعاگو را هم در سمت دیگر شاه جا دادند
تا اینکه شاه بمجلس تشریف آورده جا وسعتی نداشت
همینکه احوال پرسی و التفات فرمودند پنج و شش نفر
از علما و سادات طهران وارد شدند و بالا دست ما
آمدند ملاحظه کردم با این تنگی جا اینها اگر بنشینند حرمتی
در میانه نخواهد ماند سهل است جا تنگ خواهد بود محض ادب
و احترام مجلس از جای خود برخواسته پیش روی شاه

نوشتم و آنها که آمدند بصعوبت در بالا جایی کردند حتی
بعضی عقب ماندند اعلیحضرت همایونی فوراً در همان مجلس
که ملاء عام بود بلفظ دُربار خطاب بحضرت والا ظل السلطان
و بمرحوم فرهاد میرزا معتمد الدوله بفرمایش بلند از دعاگو
مکرر تعریف و تمجید فرمودند و خطاب بجناب امام جمعه
آهسته بعض تمجیدات بار از این فقیر فرمودند که بعد
جناب معظم حکایت نمودند که نگارش آنها را از جهت
خوب ندانستم مبادا حمل بخودستائی شود و بعض فرمایشات
سابق را نیز برای این نوشتم که اولاد و احفاد و سایر
دوستان از مراسم حقوق این پادشاه ظل الله و قدرنوازی
ایشان بیخبر نباشند چنانچه بهمین ملاحظه باولاد
و احفاد وصیت میکنم در حفظ دستخط های مرحمتی ایشان

که همیشه



که همیشه در این سلسله و خانواده نسلاً بعد نسل باقی و همه
آنها علی قدر مراتبهم رسوم دعاگویی و حقوق و صداقت
و دولتخواهی را که مستلزم حفظ حقوق شریعت طاهره و انتظام
امر وطن باشد در مواقع خود مرعی دارند و با نخبت صورت
بعض دستخط های مبارکه را نیز که یادگار نیکوست در همین
سفرنامه ثبت میکنم و میان خود و خدایم این شاهنشاه
خلد الله ملکه و سلطانه را همیشه حامی عدالت و خوش نیت
فهمیده و مروج دین و شریعت و ماحی ظلم و بدعت
بجا آورده ام و کفی بالله شهیدا که اینها را من باب
تملق و رسم زمانه نمینویسم و معلوم نیست از عمر من آنقدرها
باقی مانده باشد که محتاج این چیزها باشم آنها که بلدیت
دارند میدانند بفضل خدا تا بحال روی حاجت بکسی ب

نیاورده ام و انیکه چیزها را ابداً وسیلهٔ جاه و معاش
خود قرار نداده و پارهٔ خیالات و حالات مردم زمانه را هم
ندارم و بعون تنه نوعی استغنای طبیعی در همه احوال داشته ام
و خداوند تا این دقیقه مرا خود کافی بوده که از ذل طمع و رزالت
انظهار حاجت بمردم روزگار حفظ کرده و هو حسبی و نعم الکفیل
نصر فزاینده باد ناصر دین را

شاه جهان خواجهٔ زمین و زمان را
آنکه ز رای رزین و بخت جوانش
صبح سعادت دمید دولت و دین را
رای همایون او نظم ممالک
رکن قویم است حصن های حصین را
ملت و ملک از تو در لباس نظامند
بی تو نه آن انتظام باد نه این را
تیر سریع شهاب کلک تو از ملک
رجم کند صد هزار دیو لعین را
بار خدایا تو ناصری و معینی
حفظ کن این خیر ناصر و معین را

از جمله دستخط ها که همان وقتها با فتخار داعی در جواب
عریضه ام صادر شده یکی اینست

صورت عریضهٔ داعی

بشرف عرض اقدس همیون اعلی میرساند بمفاد آیهٔ مبارکه
وَاَمّا بِنِعمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پس از تشرف خاکپای
مبارک و ظهور مراحم مخصوصه بحمد الله خود در اینجا مستغرق
رحمت و مشمول عطوفت و مرحمت دید که هرگونه غصه

و گدری داشت همه از دل برفت و جز تشکر و دعاگوئی
بقای ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت اقدس همایون
شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه مطلبی در خاطر نماند فی الحقیقه
زیارت وجود مسعود مقدس همایون تأثیر آفتاب و قوت
روح در حق همه دارد خداوند قادر متعال بر عظمت و شوکت
و عمر و دولت جاوید آیت افزوده و ظل ظلیل اقدس
همایون شاهنشاه ظل الله روحنا فداه را بر مفارق
عموم اهالی مملکت ایران ممدود فرماید این بنده دعاگو
با عموم سلسله و اخوان و منسوبان همه وقت در داخله
و خارجه بصداقت و امانت و غیرت مشغول خدمات
بوده مرحوم مؤید الدوله و جناب صاحبدیوان
و مرحومان سپهسالار اعظم و امیر نظام علاء الدوله

نجب



اغلب اوقات در ضمن مطالب و لایق از خدمات صادقانه
دعاگو و اخوان عرضها کرده بصدور دستخط جهان مطاع همایون
و اعطای عصا و خلاع متعدده سرافراز بوده ام که جمیع آنها
موجود است شاید در خاطر مبارک هم بوده باشد
این دعاگوی فدوی از جسارت احتراز دارد چنانچه
در این چند روز اقامت در پای تخت عرض نکرده و حالا
هم عرضی ندارم امر امر اقدس همایون اعلی است

صورت دستخط مبارک همایونی

جناب نظام العلما حقیقة همیشه از دولتخواهیهای صادقانه
شما کمال خوشنودی و رضامندی را داشته و داریم
شما و سلسله شما را از مخلصین خودمان و دولت و ملت
میدانیم این دفعه هم که شما را دیدم و مختصر صحبتی که شد

بر اعتقادات سابقه ام افزود و البته باید خود و اولاد
و اقارب شما در کمال آسودگی مشغول دعاگوئی باشند
بعض مطالب در این فقرات اگر باشد توضیحاً بجناب
وزیر خارجه اظهار و اِنها نماید البته احکام آنها داده خواهد شد

ربیع الثانی ۱۳۰۰

پیشتر محض ظهور مراحم مخصوصهٔ ملوکانه از جانب سنی الجوانب
همایونی شده بود در جواب آن تشکراتی عرض کرده بودم
که بعنوان نویسنده ابلاغ بود بنظر همایونی رسیده
دستخط مبارکی با کمال مرحمت مرقوم شده که هر گونه مطلبی
داشته باشم عرض کنم و این دستخط ضمن مطالب وزارت
خارجه بود مرحوم وزیر فرستاده بود زیارت نمود باز رقعهٔ
تشکری باین مضمون عرض کردم که در اول شرفیابی

حضور



بحضور همایونی هم عرض کرده ام در اینحرکت جز زیارت
ارض اقدس و تشرف حضور همایونی مطلب بمقصودی نبود
چون مکرر این قسم فرمایش شده معلوم میشود خاطر مبارک
اعلیحضرت همایونی خود بصرافت مایلند که التفاتی و مرحمتی
ظاهر بفرمایند حالا هم هر قسم میل مرحمت فرمایند و مقتضی دانند
کمال تشکر حاصل است در اینموقع همین قدر عرض می کند
که مرحوم پدرم حاجی میرزا علی اصغر مستوفی از عهد مرحوم
مغفور نایب السلطنه البسه الله حلل النور فلان قدر خانواری
داشته بعد ببرو قطع شد هرگاه بدون اینکه باحدی
کسر و ضرری برسد همانقدرها خانواری در صورت
میل خاطر همایونی در حق اولاد من برقرار شود اسباب
مزید تشکر و دعا خواهد بود و اگر هم بجهت نبودن محل موقع

مقتضی نباشد بار شاکر خواهم بود
جناب وزیر همان رقعه را ضمن مطالب خود بحضور فرستادند
در جواب دستخط مؤکد بامر حمتی صادر و حسب الامر همان قدر
خانواری بدون زحمت پیدا کردن محل در حق اولاد برقرار
گردید درباره جناب ناظم الدوله هم لقب و علاوه بر مقرری
بصرافت طبع همایونی مرحمت فرمودند و لقب را خودشان
اقدس ظل اللهی معین و مقرر فرمودند و مادام توقف دارالخلافه
همه روزه صبح و شام مشغله دید و بازدید و مهمانی و میزبانی
مجال و فراغت سیاحت نمیداد خیلی از بازدیدها نیز
باقی ماند که وقت و فرصت نشد و از دعوتهای زیاد
معذرت خواسته خاصه از دعوت بخارج شهر که مناسب
فصل هم نبود و اغلبی هوا بارش داشت ولی روزی

بدوشان



بدوشان تپه بمحمد باقر بیک باغبان باشی تبریزی وعده دادیم
آنجا با کالسکه با چند نفر مصاحب مأنوس رفته در باغ
و عمارتهای شاهی و آن صحرا تا عصر سیاحت مفصلی نمود
در باغی از وحوش و سباع مثل شیر و پلنگ و ببر و بوزینه های
مختلف بودند تماشا شد هوا هم مساعد و خوب بود آن روز
بسیار خوش گذشت عصری بشهر مراجعت کردیم هفته
یکدفعه و دو دفعه بزیارت حضرت عبدالعظیم میرفت
و در آن مشهد شریف حالت مخصوصی پیدا میشد که غالب
مشغول دعا و زیارت و عبادت بودیم خداوند بار دیگر
نیز نصیب فرماید مقام شاهزاده عبدالعظیم را مرحوم
مغفور امین السلطان طاب ثراه و بعد از آن جناب
مستطاب اشرف آقای امین السلطان حاجی صدر اعظم زید جلاله

نوعی مزین و مجلل و منظم و آباد فرموده اند که حالا آنجا را شهر
معتبری حساب میتوان کرد شب عزیزی که شب جمعه
بود آنجا معتکف بودم اوایل شب رسم بردن چراغ
عمله با آن هیات اجتماع و آداب خدام و قرائت قراء
خیلی جلوه داشت و با اثر بود چنانچه در رواق جمعی قراء مشغول
تلاوت بودند آن شب دوازده بند خواجه را نوبه نوبه خواندند
هر یکی بندی بلحن موثری خواند و چنان موثر افتاد که در مقام
توسل و استشفاع و عشق و اخلاص ائمه علیهم السلام رقتی
بی اختیار حاصل و ساعتی با حالت خوشی مشغول گریه
و توسل بودم   افدی اللیالی التی قد کنت فی فرح
والقلب خال من الافکار والمحن عجب مکانی و عجب زمانی
و عجب حالی بود   خوشا فراغت مرغی که آشیان دارد

بگلشنی



بگلشنی که نه گلچین نه باغبان دارد
در دار الخلافه و حوالی آن مزارهای متعدد هست که مردم بزیارت
آنها میروند و نذورات میبرند آنچه دیدم همه را با سلیقه
و مزین و پاکیزه نگاه داشته بودند همچنین بقاع بر معتبرین را
از علماء و امراء و اعیان در مقام حضرت عبد العظیم
مفروش و مجلل و با احترام نگاه داشته اند در طهران
مدارس و مساجد را نیز خوب و پاکیزه نگاه داشته اند
اغلبی فرش و چراغ و خادم نیز دارد و هر طبقه مردم شب و روز
در شهر و خارج شهر بمساجد و معابد میروند مشغول عبادت
میشوند آنچه بنظرم آمد هر کس از هر طبقه هر گونه مطلوبی در
عالم خود داشته باشد آنجا بفرد اکمل آن میتواند
بسهولت نائل شود   متاع کفر و دین بی مشتری نیست

موقوف بسعادت وشقاوت شخص است

غرض میل است با هر ذره رقاص

کشان هر ذره را تا مقصد خاص

رساند گلشنی را تا گلشن

دواند گلخنی را تا گلخن

در دار الخلافه جاهای خوش منظر با روح و باغات خوب
وآبهای صاف وگوارا وچشمه های پاکیزه وگلزارهای دلکشا
وگلخنها وعمارتهای عالی وخیابانهای باصفا وجاهای
تماشاکردنی خیلی هست بعضی را سیاحت کردیم
در دیوار عمارت باغی دیدیم این فرد نوشته شده بود

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار
فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی

درست



درسمت دیگرش　　هرکه آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل بدیگری پرداخت　　و آن دگر پخت همچنان هوسی
وین عمارت بسر نبرد کسی　　در سر در باغی دیدم نوشته اند

بس سالکان باغ که دوران روزگار
کرد است خاکشان گل دیوارهای باغ

و زیر نوشته بودند　　بسی سوزد شکوبادها
که مارفته باشیم از یادها　　از جمله عمارتهای عالی
وجاهای با نزهت عمارت باغ و مدرسه و مسجد مرحوم
مغفور سپهسالار است که آثار بسیار معتبر و دیدنی
دارد که حالا در دست جناب اجل اشرف آقای
یحیی خان مشیرالدوله دام اجلاله میباشد جناب معظم
از کبار رجال دولت جاویدآیت گوینده شخص باسخاوت

و باهمت است ولی بقول بعضی حیف قدری پر رحم
و پرمروت است در همان باغ و عمارت مکرر حسب
وعده مهمان ایشان و سیاحت آن باغ و عمارت
نمود اسباب و اوضاع امیرانه از میز و صندلی
و اسباب چراغ روشنائی وغیرها همه وقت
آنجا حاضر و اوطاقهای عمارت تماماً مفروش است
و منظر عمارت خیلی باصفاست من جمله باغ و عمارت
جناب مستطاب اجل اکرم وزیر دار الشوری
و وزیر وظایف و اوقاف آقای میرزا علیخان امین الدوله
دام اجلاله که محض خوش نیتی و پاک فطرتی آنجا را
مخصوصاً تفرجگاه عامه قرار داده اند برای هر طبقه وارد
و صادر درش باز و بی حاجب و دربان است هرکه آید

گوبیا



گو بیا و هرکه باشد گو برو روزی فقیر را آنجا به نهار
طلبیده بودند رفته سیاحتی کرده دیدم عجب جایی با زینت است
باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر برکشیده نغمه داود
الحق جای بسیار باصفا خوش قطع و خوش وضع است
دریاچه و عمارت خوبی هم دارد مشتمل بر طاقهای متعدد
موکب همایون چون در جاجرود بود و عرایض باردو
میفرستادند اندکی مشغول تحریر شدند جناب
حکیم الممالک وارد شد که از آنجا روانه اردو شوند
با حضور معززی که مرد نکته دان تربیت شده و مهربانست
صحبت مجلس بسیار خوش گذشت جناب مستطاب
آقای امین الدوله دام اجلاله علاوه بر هنرهای املا
و انشاء و حسن خط و کمال ربط و تسلط تام که در رسوم

تحریر دارند اضافا یک ذوق و سلیقهٔ فطری و حیا
و وقار و مأنوسیت و محبوبیت طبیعی مر ایشان راست
که لایق هرگونه تمجید است آقای میرزا محمد خان منشی خاصهٔ
دار الشوری این فرد را مناسب حال خواند

از جملهٔ دلبران یکی نیست — در شهر بدلربائی ما حیف

در کارها تأنی و تأمل زیاد دارند شاید در برخی مواقع
بجهت تردیدشان در تمهید مقدمات و کثرت
تأنی و تأمل اصل مطلب و نتیجه از دست برود
بخلاف بعض دیگر از امراء و امنا که آنوقتها دیدم
در کارها بنهایت عجول بودند بطوریکه غالبا میخواستند
بدون تمهید مقدمه اخذ نتیجه نمایند بعقیدهٔ داعی
چنانچه اینگونه عجله مذموم است آن قسم تأنی نیز





خالی از عیب نخواهد بود که آنحالت انسان را بیکاره قلم میدهد
و مردم را مأیوس مینماید خاصه اینکه علت تأخیر هم پوشیده
باشد مرد آنکه رفت جان برادر که کار کرد الحق جناب معظم
پستخانهای ایران را بسیار منظم داشته
از جملهٔ عمارتها عمارت جناب اجل اکرم آقای میرزا فتحعلی خان
صاحب دیوانست که از اجلهٔ وزراء و اعزهٔ نجباست صاحب
خانوادهٔ بزرگ و شخص عاقل و کاردان با کفایت هستند
آنوقت خودشان حکومت شیراز را داشتند
پسرش لطفعلی خان طهران بود ناخوش بود دیدن کردم
جوان بسیار قابل و باهوش و مهربانی بود با همان
ناخوشی مرض که چندماهی طول کشیده بود بالاخره وفات
کرد وفات او بسیار بسیار بمن اثر نمود پس از وفاتش

روزی بهمان عمارت رفته بودم حالت ملالت عارض
از خود استنباط کردم پس از مرگ جوانان گل مماناد
پس از گل در چمن بلبل مخواناد عمارت مرحوم مغفور
میرزا عبد الوهاب خان شیرازی نصیر الدوله
که در ایام حکومت خراسان ملقب بآصف الدوله شد
آنهم باسلیقه و مجلل و ممتاز بود بجهت انس و الفتی که
از قدیم با او داشتم مکرر بآن عمارت شب و روز
با وعده و بی وعده رفتیم مجالس متعدده مرکب از
اشخاص مختلفه آنجا دیدیم و مخلا صحبت ها گذشت معزی الیه
از سی سال قبل با این بنده رابطه دوستی معنوی داشت
بالاتر از دوستیهای مردم زمانه و او فی نفسه شخص عاقل
باحقوق و نکته دان و کافی و با عرضه و خوش تقریر و خوش بیان

بود



بود در کارها و وضع امور دنیا سلیقه مخصوصی داشت
و مقلد نبود رحمة الله علیه
در شهر و نواحی از مرحوم مغفور امین السلطان اول طاب ثراه
ابنیه و آثار بسیار دیده شد که بحکم شاهنشاه با کمال رزانت
و متانت آباد کرده که حالا همه آنها بکار دولت میخورد
و محل حاجات است رحمة الله علیه عمارت و باغ
حضرت اشرف امجد والا ظل السلطان دام ظله را هم
وقتیکه خودشان در صفهان تشرف داشتند دیدیم
و بفراغت سیاحت کردم عمارت عالی و بسیار
مجللی است اطاقهایش مفروش و میز و صندلی و چهل
چراغها و جارها و سایر اسباب تجمل همه حاضر و موجود
بود بعد از چندی خودشان بدار الخلافه تشریف آوردند

و باقتضای تمام رفع خود سبقت در احوال پرسی
والتفات فرمودند آنوقت رئیس دربخانهٔ ایشان هم
صارم الدوله بود که در سوابق ایام در مأموریت آذربایجان
با این فقیر نوعی سمت الفت و آشنایی داشت
و او جوان بسیار مؤدب و معقول و مأنوسی بود حیف
که خیلی زود جوانمرگ شد رحمة الله علیه

صد حیف که گلرخان کفن پوش شدند
از خاطر یکدیگر فراموش شدند
آنان که بصد زبان سخن گفتندی
آیا چه شنیدند که خاموش شدند

نزدیکی آنجا عمارت نظامیه و خانه های مرحوم مغفور
نظام الملک طاب ثراه بود معزی الیه از جملهٔ اعاظم

رجال



رجال دولت پسر مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدر اعظم
صاحب سلسله و خانواده بزرگیست او را شخص خوش اعتقاد
و خوش طینت بجا آوردم روزی در بنده منزل از متمیز
علمای طهران از مسئلهٔ جبر و تفویض سؤالی نمود و او خواست
در بیان آن دست و پایی کند نسخهٔ رسالهٔ حقیقة الامر
داعی که چند سال قبل در اینباب جمع و تألیف شده
حاضر بود نسخه را بایشان دادم مطالعه فرمایند نسخه را
بردند بعد از چند روز با کمال خوشحالی بنده منزل تشریف
آورده گفتند که برای تشکر همان نسخه آمده ام در این مسئله
بعض شکوک و شبهاتی که سابق داشتم بعد از مطالعهٔ
این رساله آن شبهات تماماً رفع گردید و آن مرحوم
کمال لطف قلبی در حق داعی اظهار داشت خداوند

اورا غریق رحمت خود فرماید چه خوب گفته قاآنی در مدح
او و مرحوم والدش که صدر اعظم بود

صدر اعظم آفتاب و نظام الملک ماه
آسمان این دو نیر چیست جای پادشاه

بحمد الله تعالی این نظام الملک حاضر نیز خلف الصدق آن مرحوم
و یادگار نیک نیاکان و شخص کافی و کاردان و وجود با وجودش
اسباب مغفرت و ذکر خیر آن مرحوم است

عمارت مرحوم مغفور مستوفی الممالک صدر اعظم سابق
و باغات ایشان نیز خیلی ممتاز و لایق تحسین است آن مرحوم
شخص خوش نفس و خیرخواه و نزد شاهنشاه و اولیای
دولت مقبول القول و مسموع الکلمه بود و مردم از هر طبقه
نسبت باو اظهار میل میکردند دو سه مجلس که ملاقات

افتاد



افتاد نسبت بداعی نیز خیلی اظهار لطف و محبت نمودند
و آنچه از جانب سنی الجوانب ملوکانه درباره داعی
بذل مرحمت شده بود بدون آنکه از دوستان اشاره
شود در غیاب داعی همه را موافق دستخط همایونی
با کمال میل و تأکید فرموده بودند در کتابچه دستور العمل
ثبت شود جناب معتمد السلطنه آقا میرزا ابراهیم
مستوفی اول نیز که سالهاست بر حسب ارث
و لیاقت کلیه عمل محاسبات آذربایجان با اوست
و شخص عاقل و مهربانیست بکمال انسانیت نموده سند
آنرا مصحوب محرر خود برای داعی فرستاده بود چون
حقیر تا آنوقت با ایشان صورةً چندان خلطه و سابقه
آشنائی نداشت بر حسب رسم و عادت اهل زمانه

مبلغی هم بسم رسوم کشیم محررشان دادند که بایشان
برساند در رقعه هم نوشته اصرار در اخذ آن نمودم
ولی ایشان بدون اینکه دیناری قبول نمایند با کمال
انسانیت و مهربانی جواب رقعه نوشته و تنخواه را
پس فرستاده در ترک این رسم اصرار نموده بودند
جناب معزی الیه پسر مرحوم آقای میرزا محمد خان قوام الدوله
است که او هم پسر مرحوم آقا میرزا تقی قوام الدوله است
خانوادهٔ ایشان قدیم و از معتبرین رجال دولت
جاوید آیت رحمة الله علیهم

از جملهٔ عمارتهای ممتاز عمارت کامرانیه حضرت
اشرف امجد والا نایب السلطنه امیرکبیر دامت شوکته
میباشد که نقشهٔ او را بتفصیل دیدم ولی فرصتی برفتن آنجا

نشد



نشد در ایام اقامت دار الخلافه از جانب حضرت والا
هرگونه التفات و فقیرنوازی ظاهر شد گاهی میرزا محمد خان
منشی باشی قزوینی و حاجی علی خان سرتیب پیشخدمت خاصه
و گاه آغا سلطان خواجه باشی را برای احوال پرسی
میفرستادند و از احوال داعی غفلت نداشتند
خانه ها و عمارتهای دار الخلافه بجهت آب نیز باغلب بلاد
ایران تفوق دارد که اغلب خانه ها آب جاری و آب تازه
دارد خیابانهای خوب عریض باصفا بحکم شاهنشاه
روحنا فداه ساخته اند که نهایت امتیاز دارد و دکاکین
و بازارهای خوب نیز دارد که معمور و دایر است ارباب
صنایع قابل از هر صنف آنجا هست اگر شخص ممر معاش
وسطی داشته باشد برای توطن حالا طهران بهترین جاهاست

که سواد اعظم است ولی با نقصان مایه و شماتت همسایه
اقامت آنجا خالی از صعوبت نیست   بغداد دار لاهل
المال طیبة و للمفالیس دار الضنک و الضیق
از جمله جاها که سیاحت شد و مطبوع نظر آمد باغ و عمارت
جناب آقای ظهیر الدوله است باغ ایشان در جای
خوبی واقع روز سیزدهم عید نوروز جناب معظم از داعی
و بعض منسوبان نهار بهمان باغ وعده گرفته بودند و آنروز
جمعی از اهل شهر در اطراف آن باغ مشغول سیر و تفرج بودند
از قهوه چیهای دار الخلافه در جاهای متعدد برای وارد و صادر
چایی و قهوه و غلیان مهیا و حاضر کرده بودند برای احدی
حاجب و مانعی هم نبود و خودشان نیز دور از آن جمعیت
در طبقهٔ پایین باغ توی عمارت بودند برحسب وعده آنجا رفته

چون



چون مایل بزیارت امامزاده حسن نیز بودم و بواسطهٔ مهمانان
ناخوانده آنجا جنجالی شد که با من مأنوس نبودند بعد از
ساعتی صحبت و سیاحت باغ بطوری عذرخواسته
از آنجا بزیارت امامزاده حسن رفتم   این ظهیر الدوله
فرزند ارجمند مرحوم ظهیر الدوله اول است داماد شاه
میباشد از اعاظم سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه جوان تربیت شده
و مأنوس و خوش صحبت و باهوشیست در نقاشی و صنعت
عکس اندازی ماهرند و طبع شعر خوبی دارند قصیده
داشتند که ردیفش سلام علیکم میباشد با اینکه خیلی قطعهٔ ممتازیست
چون خطاب راجع بداعی میشد ثبت نکردم تا حمل بخودستائی
نشود روز عید حین شرفیابی مختصراً مرخصی خود را بحضور
همایونی عرض کردم جواب صریحی معلوم نشد لهذا بعد از

چند روز دیگر تحریراً عرض کردم در جواب دستخط مبارک با کمال
مرحمت صادر فرمودند

صورت عریضه    بشرف عرض خاکپای همیون اعلی میرساند
در اینمدت تشرف آستان مبارک بحمدالله تعالی از
توجهات مخصوصهٔ اعلیحضرت ظل الله روحنا فداه باین
دعاگوی فقیر خیلی خوش گذشت که پنجاه و یکسال
عمر گذشته را هرگز حالا عمر حساب نکرده در مقام دعاگوئی
و جان نثاری عمری از سر گرفته از خدا خواهان توفیق
خدمتگذاریها و دعاگوئیها میباشد محض مرحمت و عطوفت
که مقرر شد زمستان در آستان مبارک بماند اطاعت
و امتثال کرد و حالا وقت آن رسید که باذن مرخصی عزیمت
خراسان نماید هرگاه مرخص فرمایند بعد از سیزده عید

روانه



روانه شده نایب الزیاره باشم و بسکه در اینمدت از جانب
سنی الجوانب همیونی و شاهنشاه زادگان عظام و عموم
چاکران دولت ابد فرجام بمفاد الناس علی دین ملوکهم
التفاتات و مرحمت بلا استحقاق درباره خود دید از غایت
خجلت و انفعال کمال استعجال دارد که زود بمقصد رفته
چندی دعاگو باشد تا عوض این مراحم بکرات از اجداد
طاهرین بخواهد امر امر اقدس همایون اعلی است

صورت دستخط مبارک

جناب نظام العلما از مخلصین و اشخاصی است که در
آذربایجان بلکه همه ایران معروف بعقل و دولتخواهیست
کمال مرحمت را با او داشته و داریم و انشاءالله
در سفر مشهد باید با و خیلی خوش بگذرد تمام حکام خراسان

مخصوصاً رکن الدوله کمال عنایت و توجه را درباره او بکنند

۱۳۰۱

پس بیاری خداوند یوم سه‌شنبه یازدهم جمادی الثانیه
هزار و سیصد و یک ۱۳۰۱ که از عید نوروز آنسال نوزده روز
گذشته بود بسمت خراسان عزیمت نمود صبحی جمعی از
آقایان عظام و بعضی از رجال دولت ابدآیت و برخی
رفقای طهران تشریف آوردند برای عزیمت خود تعیین
همانروز را بدیگران نگفته بودم باز هم آشکار نکردم که اسباب
زحمت و تکلف نباشد بعد از نهار قبل از ظهر بعزم زیارت
حضرت عبدالعظیم علیه السلام حرکت کرد سر سواری
خبر رسید که اعلیحضرت همایونی احضارم فرموده
چون اسباب و بنه و بعض آدمهایم رفته و خود با لباس سفر

درصدد



درصدد سواری بودم بخصوص حالت خود را در آنوقت لایق
حضور همایونی ندانست و تمام حواس و خیالات حقیر
بطرف ارض اقدس بود و قبل از وقت هم تحریر امر خصوصی
داده بودند لهذا از جناب آقا میرزا محمد خان نظام العلماء
طهران دام مجده و سرکار جلالتمدار محمد قلیخان نایب ناظر
که شرف حضور داشته و نوعی سابقهٔ لطف با داعی
داشتند خواهش کردم بطور خوشی بعرض برسانند
که ترک اولی بنظر نیاید عوض این شرفیابی در روضه مطهره
نایب الزیاره خواهم بود شب در مقام لازم التکریم
شاهزاده عبدالعظیم با حضور جناب ناظم الدوله ابن الخاقان
و جناب میرزا حسن خان عمو او علی منشی اسرار و [illegible]
آقا میرزا باقر خان رئیس مجلس عدلیه و میرزا محمد خان منشی

خاصه دار الشورای کبری که عمه زاده است وبعض اقوام
وبستگان دیگر وپسر مرحوم وزیر خارجه طاب ثراه اعنی
مؤتمن السلطان آقای میرزا مصطفی خان مؤتمن الدوله نیز
تشریف آوردند وشبانه مراجعت نمودند آقایان کرام
جناب آقای میرزا نصر الله خان مشیر الملک ومعاون
وزارت جلیله خارجه ومتعمد السلطان جعفر قلیخان میرپنجه
اعتضاد نظام پسر مرحوم مغفور سعد الملک شب را آنجا
ماندند بعض رفقای طهران هم بود جناب مشیر الملک
از اجله رجال دولت ودر مهام خارجه وداخله وامور
سیاسی واطلاعات از حقوق دول وملل وصداقت
ودیانت شخص بی مثل ونظیر است ادام الله اقباله
صبح با حضرات سوار شده آمدیم با بجائی که راه طهران

وخراسان



وخراسان آنجا از هم جدا میشد از حضرات وداع کرده
روانه شدیم داعی بجانب ارض اقدس ایشان بطهران
بمفارقت آقایان با انس والفتی که بود خیلی اثر داشت
ولی شوق زیارت آستان مولی برای من مایه تسلی
بزرگی بود وشب مزبور در مقام شریف انیقطعه بنظر آمد

دوش در مصطبه عشق فسونم دادند
خبر از عالم مستی وجنونم دادند
قدم از دایره عقل برون نهادم
حیرتی دارم ازین کاین همه چونم دادند
آن رقیبان که مرا جمله بستودند بعقل
نسبت بله وجنونم بفنونم دادند
سالها پیر مغان از نظری بود ز دور

حالیا مژدهٔ اسرار درونم دادند
در خور طاقت من بیش ز یک جرعه نبود
باده از حوصلهٔ خویش فزونم دادند
مدتی حال زبون بود مرا از غم چرخ
این سعادت عوض حال زبونم دادند
تن افسرده بکنج قفسی بود نظام
شکر لله نفسی راه برونم دادند

از حضرت عبد العظیم بخاتون آباد آمدیم که پنج فرسخ بود
آنجا در کاروانسرای حاجی ملا علی منزل شد راه خوب
بود همه جا با نشاط راحت آمدیم منزل فردا ایوانکی است
که هفت فرسخ راهست درین راه خاتون آباد توی تخت
فراغتی بود این غزل بنظر آمد که بر سبیل ارتجال شرح حالست





خوشا آن دل که او بیدار باشد
همواره طالب دلدار باشد
هوای یار بگزیند گذارد
دو عالم جمله از اغیار باشد
کسی کو یافت ذوق انس دلدار
بر او کار دگر دشوار باشد
ز هر فکری و هر ذکری بماند
همیشه ذکر او از یار باشد
خرد فاسد کند می جز می عشق
که مستانش همه هشیار باشد
همه خوابند الا چشم عاشق
که او شام و سحر بیدار باشد

جهان وهرچه در وی بی ثباتست

اگر یکجا گل و گلزار باشد

براه افتاده ام باشوق بسیار

دلم بس طالب دیدار باشد

زشوق مرقد شاه خراسان

حریر آید بپا گر خار باشد

خداوندا بمقصودم رسان زود

که آفات جهان بسیار باشد

نظام از عمر خود حظی نبرده است

مگر امروز برخوردار باشد

شب جمعه چهار ونیم بدسته مانده که هفت ساعت ونیم
از شب گذشته بود از خاتون آباد بایوانک رسیدیم

راه



راه بدبود اینراه نهر وجوی ورودخانه خیلی داشت
واین غزل در آنجا بخاطر رسید

خبر عشق نگار و وصل یارم

در سر هوس دگر ندارم

شب تا بسحر نخفت چشمم

تا بو گذری کند نگارم

جانها بر هش نثار کردم

هرجا که قدم نهاد یارم

چون گرد دلم سراغ کویت

زآنروز ز خود خبر ندارم

بودم بکنار همچو پرگار

افکند غم تو در حصارم

هرچند ز عشق دور رفتم
نزدیک کشید از کنارم
جان خواهی اگر کنم نثارت
نامی بزبان ز جان نیارم
وامانده براه جستجویت
از سوز فراق اشکبارم
در بحر تو گر بمیرم ای دوست
پایی بگذار بر مزارم
تا زندگی ز تو بیابم
از همت عشق جان نثارم
عشاق رهت بود سحرخیز
افسوس که من سحر ندارم





آرام ولی ولی عجب است
کز یاد تو من چه بیقرارم
ای دوست ملامتم نگویید
در دست نمانده اختیارم
گر خام بود نظام نظمت
گو شعر نبوده فن و کارم
از بهر نشاط طبع گاهی
میگویم از او در اعتذارم

شب شنبه پانزدهم ماه از ایوانک بعزم قشلاق حرکت شد
راه پنج فرسخ بود در قشلاق نزدیک چاپارخانه دولتی
کاروانسرای شاه عباسی هست که تعمیر شده در بالاخانه
و سردری آن منزل کردیم جای خوب و راحت بود

در آنجا هم این قطعه بخاطر آمد

خوشا آن دل که شیدای تو باشد
خوشا آن سر که در پای تو باشد
بهر سو شور و غوغایی نمایان
همه خود شور و غوغای تو باشد
ز دل کردم برون سودای اغیار
سرم اکنون بسودای تو باشد
حلالم نیست یک چشمی گشودن
مگر بهر تماشای تو باشد
بهر خاطر ز دنیا یک عبارت
جز آنخاطر که شیدای تو باشد
مرا ساحل خطر دارد چو ماهی

حیاتم



حیاتم ز آب دریای تو باشد
بهر سو بنگرد دل وحشت آرد
مگر جایی که مأوای تو باشد
درین ره لنگ باشد مرکب شد
مگر وقتی که همپای تو باشد
نظام ار کاروان دولت عجم نیست
دلیل راهش آوای تو باشد

یوم یکشنبه شانزدهم ماه سه از دسته رفته تقریباً ده نمک رسیدیم از قشلاق تا آنجا شش فرسخ گفتند ولی زیاد بنظرم آمد شش ساعت بدسته مانده راه افتاده بودیم در وسط راه باران گرفت و زمین هم گل بود قدری باعث تأخیر و معطلی شد شورزار هم بود چمن زار

این قطعه بخاطر رسید

برخیز که عهد نوجوانی بگذشت
هنگام نشاط و کامرانی بگذشت
مشغول در این سرای فانی گشتی
تا کار سرای جاودانی بگذشت
عاری ز تهیه و تدارک ماندی
فرصت که خود این نکته بدانی بگذشت
که شاد شدی بد هر گاهی غمگین
لیکن همه نیک و بد در آنی بگذشت
افسوس که حاصلی نبردی ز جهان
با آنکه بکام دل زمانی بگذشت
پنجاه بهار دید در عمر نظام





حظ همگی بیک خزانی بگذشت
بیچاره کیش دید کشید آه ز درد
بر مقبره اش چو مهربانی بگذشت

جناب آخوند ملا علی طهرانی که با ما همراه بود در قریهٔ ده نمک منزل من آمد بعض رباعیات گفته بود خواند از جمله آنهاست

دانی که چه گوید این خروس سحری
کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری
غافل منشین که شام تا صبح شود
فرداست که از من و تو نبود اثری

ایضا

دانی که خدا را کجا باید جست
اندر دل اشکسته معمور و درست

جانا بزن این شیشهٔ دل را بر سنگ
چون دل بشکست او خدا خواهد جست

دوشنبه هفدهم ماه بعزم لاسجرد حرکت شد از ده نمک بلاسجرد شش فرسخ است در هشت ساعت آمدیم راه بد نبود کمی گردنه و سنگلاخ داشت با حاجی رضا بیک از اعیان تبریز که با ما همسفر و او در زمستان از تهران پیشتر از ما عازم خراسان گردید بزیارت مشرف شده مراجعت میکرد در آنمنزل ملاقات شد از ملاقات او بصحت و سلامت خیلی خوشوقت و متشکر شدم واز تأخیر افتادن حرکت خود متأثر جزئی نقاهتی داشت تربتی دادم بحمدالله افاقه حاصل کرد در لاسجرد برای منزل کاروانسرای شاه عباسی و در اغلب منازل چاپارخانها

بهتر است



بهتر است ما در خانهٔ رعیتی پهلوی چاپارخانه منزل کردیم جای راحتی بود در لاسجرد انار خوب و خربزهٔ خوب بهم رسید

واین قطعه در آنجا بنظر آمد

بهار عمر تو امسال همچو پار گذشت
رسید نوبت پیری و روزگار گذشت
بسی نماند ز عمرت بهیچ راه ندیدی
هزار حیف که خفتی تو وقت کار گذشت
دلی که خانهٔ شاهانه بود گشت خراب
ز واردات زمانه ذلیل و خوار گذشت
ز عمر هیچ نگردم حساب هرچه درآمد
مگر همان دو سه روزی که کوی یار گذشت
غنیمتی شمر این یک دو روزهٔ عمر نظام

خزان رسید دگر نوبت بهار گذشت

برای توبه دلت صاف کن ز راه خلوص

که آن هم از کفی وقت اعتذار گذشت

کمر بهمت مردانه زن بقوت دل

بهل تکاهل و سستی که اقتدار گذشت

بدی تو فاعل مختار از چه رو خود را

اسیر نفس نمودی که اختیار گذشت

شب سه شنبه چهار از شب رفته بیاری خدا از لاسجرد
براه افتاده اوایل طلوع آفتاب یعنی در هفت ساعت
ونیم بسمنان رسیدیم میگویند راه شش فرسخ است
منزل در مقام امامزاده کردیم که گفتند اسم مبارکش
علی ابن جعفر است از اولاد امام جعفر صادق علیه السلام





منزل خوب و راحت و با صفائیست در سمنان گویا
بهتر از او منزل نباشد در اول ورود آقای میرزا احمد آمد
که پسر مرحوم میرزا ایغمای معروف و آنجا مأمور تلگرافخانه بنا که
بود تلگرافی هم از حضرت اشرف والا نایب السلطنه آورد
که بندگان اعلیحضرت همیونی اسبی برای من مرحمت
فرموده اند جواب دادم بکسان جناب جلالتمآب وکیل الملک اسب بیارند

(صورت تلگراف حضرت والا)

بجناب مستطاب نظام العلماء انشاءالله تعالی احوال
شریف جناب شما خوبست بندگان سرکار اعلیحضرت
قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه از اصطبل خاصه
همیونی اسبی بجناب شما مرحمت فرمودند بهر کس میگوئید
بدهیم بجناب شما برساند انشاءالله تعالی در آستانه

تبرکه حضرت رضا علیه آلاف التحیة والثنا ما را از دعا
فراموش نکرده از سلامت احوال خودتان مسرورم
خواهید ساخت
نایب السلطنه امیرکبیر
جوابی با تشکر عرض کردم از میرزا اختر جویا شدم
که بشغل موروثی پدری اگر شما طبع شعر دارید برسم نمونه
غزلی بخوانید این غزل را سرود
ای حلقه حلقه زلف که پا تا بسر خمی
پر پیچ و تابدار و پریشان و درهمی
یک رشته یکو هر و صد حلقه اژدری
یک هیکلی به پیکر و صد چنبر ارقمی
کاهی بآفتاب صفا دست و کردنی
که با قمر چو عقرب جرآره توامی





برگشته چو طالع و برگشته چو بخت
چون روز من سیاه و چو بالای من خمی
ای زلف مشکبوی چه خوش صبحی بروی
یا لیت اگر بجای تو من بودمی دمی
غیر از خیال وصل تو در سینه نیست فکر
بر دل نمانده جز غم هجر تو ام غمی
شیطان عدوی جان بنی آدمست و تو
شیطانی و انیس دل و جان آدمی
مستی بد رنیرو و اختر نسر مرا
و ز تار طره تو نه کیفی و نه کمی
امیرزاده جواد میرزا پسر صاحب اختیار مرحوم
آنوقتها از جانب نواب والا ضیاء الدوله حاکم

سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام نایب الحکومه بود
ایشان و میرزا علی رئیس و نایب چاپارخانهٔ مبارکه
آمدند از علمای سمنان جناب حاجی ملا علی و جناب
آقا سید حسن بمنزل آمدند هر دو با ذوق و با سواد بودند
جناب حاجی ملا علی از شاگردان مرحوم حاجی ملا
هادی سبزواریست گفته شد برای دفع اذیت
شب گز که در بعض منازل است او دعای مجربی
دارد بقند خوانده داده خوردیم بعد جناب شیخ مهدی
با برادر و برادرزاده شان که از علمای آنجا بودند
تشریف آوردند جناب معزی الیه از شاگردان
مرحوم مغفور حاجی شیخ مرتضی است آنجا حمام قشنگ حمام
خوبی بود با حاجی میرزا مهدی پسر مرحوم حاجی
میرزا



میرزا ابراهیم که از اعیان آنجاست ملاقات شد
مرد مأنوس معقولی بنظر آمد ملا تقی نام متولی و خادم امامزاده
آدم سالم و مؤدب و معقول و کارگذاریست سه ساعت
از شب رفته بعزم آهوان حرکت نمودیم یکساعت
از دسته گذشته بمنزل آهوان رسیدیم راه خیلی سرد
بود باد خنکی میوزید راه قدری هم سربالا بود ولی
مسطح و وسیع بعد از طلوع صبح در صحرا خار و خاشاکی
جمع و آتش کردند همه دور آتش را گرفته آنجا وضو
کرده نماز خوانده سوار شدیم در آهوان کاروانسرا
هم بود رباط دیگر آنجا منزل کردند ما در چاپارخانه منزل
کردیم اینجا سکنه و دهکده ندارد از خارج بکاروانسرا
آذوقه آورده میفروشند مالوار مرا از سمنان

آورده بودیم کاروانسراهای عرض راه را بسیار
کثیف و بد نگاه داشته اند و اردو صادر زیرا بداً
در قید رفع کثافت نیست بلکه بعض حجرات را
مبال و مزبله کرده و میکنند هوای آسمان
بسیار سرد است و این قطعه در آن منزل بنظر آمد و ثبت شد

دل من بشوق جانان ز جهان خبر ندارد
غم و شادی دو عالم بدلم اثر ندارد
بود عاشقان سحرخیز ولی ز هجر رویش
عجب است اینکه هرگز شب من سحر ندارد
همه گفت اندر این ره خطر زیاد باشد
چو رضای او در آنیست بگو خطر ندارد
دل ما رضا شد از جان بهر آنچه او بخواهد

برضای



برضای او اگر سر برود ضرر ندارد
همه را از او نظرهاست ولی بحیرتم من
که چرا بحال زارِ دل من نظر ندارد
بفراق اگر بمیرم گذری بخاک من کن
تو مگو که خاک قبرم ز گذر خبر ندارد
بخدا انگنجد ایحرف بغیرتم پس از من
بمزارم ار بگویند که او گذر ندارد
طلب حقیقتی کن ز مجاز لفظ بگذر
که مجاز بی حقیقت بخدا اثر ندارد
دل خلق شد مکدر ز غم جهان فانی
دل با همین عشقش ز غمی کدر ندارد
بمودت علی چون شده طینتم مخمّر

بمیان آتش افتد خطر از شرر ندارد
بمحبتش چنان شد دل و دیده ام مسخر
که بغیر از او هوائی دل من بسر ندارد
دل و جان ناتوانم بهوای مهر حیدر
شده چون قوی از آن رو غمی از سقر ندارد
من و عشق و جان نثاری همه عجز و خاکساری
که نظام دربر تو هنر دگر ندارد

از آهوان ساعت در دسته سوار شده بقوشه آمدیم
راه خیلی صاف و خوب بود پنج ساعت بدسته
مانده رسیدیم کفشند را شش فرسخ است درین راه
آبی ندیدیم در قوشه سردری و بالاخانه خوب براحتی
در کاروانسرای شاه عباسی هست که حاجی علی نقی





تاجر تازه مرمت کاری کرده بود آنجا منزل کردیم
قوشه اول خاکیست که آنجا شب گذاشت خدا کند بسلامت
برویم از آنجا باید شب حرکت کرد و هر جا شب گذاشت
شب باید چراغ گذاشت که میگویند این جا نور بروشنی
چراغ نمیآید از قوشه باید بدامغان رفت که میگویند
شش فرسخ است یکساعت بدسته مانده حرکت کرده
شش ساعت از دسته رفته بلده دامغان رسیدیم
دامغان منزل خوبی نداشت در کاروانسرای قدیمی
که کفشند شاه سلیمان ساخته منزل کردیم از قوشه
باینطرف در دو فرسخی قریه امیرآباد در سه فرسخی قریه
دولت آباد در کنار راه دیده میشد هر دو ده
معتبریست در دامغان مقبره دو امامزاده بود

روی سنگ که در آنجا نصب شده بود یکی را به
پشت از احفاد امام زین العابدین علیه السلام نوشته
تاریخ حک سنگ مزبور در سنه هشتصد و پانزده
سال بود خمسه عشر و ثمان مائه نوشته بودند اطراف
درش کاشی کاری بطرز قدیم در پارچه های آجرهای
کاشی تاریخ خمس و ستین و ستمائه نوشته اند
یعنی ششصد و شصت و پنج موقوفاتی هم دارد که بعضی
خراب و بعضی ضبط دیوانست بانجهت مقبره
خراب مانده اسامی املاک موقوفه اش در آنجا
در سنگ حک و ثبت شده بین راه دامغان
این قطعه بخاطر رسید
با چشم من اگر برخ یار بنگری





بچهره شوی و لذت دیدار بنگری
گر یکنفس بلذت دیدار برخوری
در عمر خویش لذت بسیار بنگری
صنع و اثر حجاب بود دیده باز کن
تا بی حجاب صانع آثار بنگری
دل غافلست از گل اگر ذوق بلبلی
آری بدست رونق گلزار بنگری
اینها متاع بیهده باشد فرو بهل
دیگر متاع خر که خریدار بنگری
گاهی قماش تازه ز تجار عشق گیر
تا آن زمان برونق بازار بنگری
زین آب و خاک تیره تابی تو چشم هوش

تا لحظهٔ بعالم انوار بنگری

سر تا بپای چشم شو آفاق کن نظر

تا هر طرف بطلعت دلدار بنگری

گاهی بسوی حلقهٔ عشاق گوش کن

تا سوز نالهای دل زار بنگری

تا کی نظام گوش بگفتار میکنی

در کار گوش تا که بکردار بنگری

از دامغان آمدیم بده ملا راه تقریباً هفت فرسخ بود
چون راه آب و آبادانی بود راه هشت ساعت و چیزی
کشید راه صاف و خوبی داشت شب باران زیاد
آمده بود چون این راهها همه ریگ است اذیتی از گل
نبود امشب که شب دوشنبه بیست و چهارم ماه است





ورود ملا هستیم منزل در چاپارخانه است خانه و باغ
مولوی نیز برای منزل کردن خوبست آینده از دهات
قبل بحسب خوبی منزل بنظر بهتر می‌آید حیف شب کز دارد
از اینجا تا شاهرود چهار فرسخ میگویند در ورود شاهرود
چون برخی از زوار قبل از ورود داعی بشاهرود
وارد شده گویا ایشان از آمدن داعی مذاکره
کرده بودند شاهزاده ضیاء الدوله سمت حکومت
آنجا شرف حضور داشته پیشکار خود را با چند نفر از
کارگذاران حکومتی و یدک باستقبال فرستاده بودند
و حال آنکه از ایشان بسمنان تلگرافی رسید عامداً
در جواب از زمان حرکت و ورود شاهرود اطلاع
ندادم      صورت تلگراف نواب مستطاب والا

شاهزاده ضیاءالدوله بسمنان

جناب آقای نظام العلماء سلمه الله خوشحالم
که بزودی درک سعادت مینمایم روز ورود شاهرود را
خبر بدهید ضیاءالدوله

معزی الیه پسر مرحوم مغفور شاهزاده بهمن میرزا است
شاهزاده با کفایت و کارآزموده و عاقلی است در زمان
حکومت ایشان شاکی و شریری ندیدیم راهها کمال امنیت
داشت مردم آسوده و خود در صدد تزئید آبادانی
و آسایش بود شیخ الاسلام شاهرود و محمد علی خان
ایلچی عرب نیز خدمت ایشان با داعی ملاقات
کردند بعد مأمور تلگرافخانه شاهرود میرزا سید نصرالله
آمد بعد عمدة الامراء میرزا زکی خان سرتیپ نیز که وقتی

سرتیپ



سرتیپ فوج اردبیل و مشکین در آذربایجان متوقف بود
تشریف آورد ملاقات و صحبت شد حالا فوج عرب و عجم
با اوست بجهت استرداد گوسفندان منهوبه انطرفها مأمور
بود که از ترکمن بگیرد میگفت برحسب مأموریت از ترکمنها
موازی چهل و شش هزار گوسفند گرفته بصاحبانش
رد نمودم جناب حاجی سید حسن شیروانی هم عازم
مشهد بود و آنجا مطالبه ترکه میرزا عباس نام طبیب را
از حاجی ملاعلی اصغر میامی نمود ترکه او را باطلاع داعی
باو تسلیم کردند شب سه شنبه در شاهرود بودیم ۲۵ سه شنبه
پنج ساعت بغروب مانده از آنجا سوار شده بخیرآباد آمدیم
که گفتند دو فرسخ است آب و آبادانی مختصر داشت
آنجا چهار پنج خانوار رعیت بنظر آمد گفتند خالصه است

بآنجا در ساعتی رسیدیم آنجا پیاده شده
بالهاگاه وجود دادند چائی صرف و استراحتی نموده
شب بعد از نماز شام و خفتن دو ساعت از شب
رفته بسمت میامی حرکت شد که گفتند از آنجا تا میامی
قریب ده فرسنگ راهست که دورترین منازل این
راه از شاهرود تا میامی بود در چهار فرسخی و جای
دهکده هست گفتند قدیم آبی داشته حالا هم آب
انبار و حصار مختصری از آنجا باقیست مشهور بقصر آباد
سکنه نداشت بعد از مأموریت مرحوم آصف الدوله
مابین میامی و شاهرود بنای منزل و آبادانی گذاشته
اند داعی در وقت مراجعت خدمت جناب مستطاب
آقای امین الدوله دام اجلاله ضمن محضر را پوست

این



این سفر از دوری این منزل و تحسین بنای آبادی شرحی
ثبت کرده بود شنیدم بعرض حضور همایونی رسیده بعد
از آنکه مرحوم آصف الدوله مأمور شد باینشان هم
نوشتم جواب نوشته است این فقره را مخصوصاً
اعلیحضرت همایونی جزو دستور العمل من فرمایش فرموده اند
حرکت و سواری از خیرآباد دو از شب رفته بود یک
ساعت از دسته گذشته بمیامی وارد شدیم میامی
ده بسیار معتبر و بزرگ و با صفائیست آب خوب
و گوارا و عمارات و باغات زیاد دارد از علمای آنجا
جناب شیخ احمد که فاضل و بافهم بود و جناب آخوند
ملاخلیل و جناب ملامحمدعلی و ملاعبدالمؤمن روضه خوان
و بعض طلاب بدیدن آمدند قدری صحبت علمیه شد

آنجا راه دیگریست که ییلاق است دهات نزدیک هم
دارد شاه وقت مراجعت از مشهد با آن راه تشریف
برده بودند چون راه مزبور پست و بلند و کوه و سنگ
خیلی دارد و هوایش سرد میشود کاروانان و جلودارها
بآن راه مایل نمیشوند کاروانسرا و دهات بزرگ معتبر
هم ندارد چهار ساعت از شب رفته از میامی راه افتاده یکساعت
از دسته گذشته روز پنجشنبه ۲۲ بمیان دشت رسیدیم
که منزلگاه و کاروانسراهای خوبی دارد مرحوم مغفور نظام الدوله
شاهسون که سابقاً لقب شهاب الملک داشته آنجا
کاروانسرای بسیار خوب و خیلی محکم بوضع خوشی ساخته
سردر کاروانسرا کتیبه ها دارد که شعر است ماده تاریخش
این بود از نظام الدوله این بنیاد جاویدان بود سنه ۱۲۹۰



از تبریز الی مشهد باین وسعت و کفایت و خوبی کاروانسرا
نیست رحمة الله علی بانیها ولی آب اینمنزل تعریف ندارد
اگر از میامی کسی آبخوردن با خود بیاورد بهتر است چنانچه ما
آورده بودیم شب جمعه ۲۳ بعباس آباد رفتیم که پنج
فرسخ و چیزی راه بود شش ساعت از شب رفته سوار شده
یکساعت از دسته گذشته بآنجا وارد شدیم دو فرسخ
بعباس آباد مانده ده محضری سر راه هست و در سه
فرسخی قریهٔ حیدر آباد است از این سه ده مطالبه
مالیات معمول نیست بلکه اهالی آنجا علاوه مستمری نقد
و جنس از دیوان دارند که همه ساله دستی میگیرند
اهالی قریهٔ عباس آباد گفتند هفتاد و پنج خروار غله
و پنجاه و شش تومان نقد مستمری دارند و اینها را

شاه عباس مرحوم از تفلیس بانجا آورده آبادانی ساخته
در عباس آباد مرحوم شاه عباس کاروانسرای خوبی
ساخته و آب وقناتی در آورده که از وسط همین کاروانسرا
جاریست حیف بد سلیقه نگاه داشته اند امشب را
که شب شنبه ۲۹ پیدا شد باید بفرزیان رفت که میگویند
هفت فرسخ است چهار ساعت از شب رفته براه
افتادیم یکساعت و چیزی از دسته گذشته بآنجا وارد
شدیم ده معتبر خوبیست شب گز هم میگویند ندارد
در کاروانسرای شاه عباسی سردرش منزل خوبی دارد
ولی پاک و تمیز نبود نزدیک آنجا جای علیحده منزل کردیم
چون راه فرزیان این قطعه بخاطر آمد

بهر جا راه گم کردم برآوردم سر از کویت

قدم



قدم هر جا زدم راهی از آنجا یافتم سویت
ندیدم جز جمال تو بهر سو چون نظر کردم
بهر دلبر که دادم دل سراغی کردم از رویت
بهر راهی که سر کردم تو سر دادی مرا آنجا
فغان از گوشهٔ چشم و امان از طرف ابرویت
چو بستم دل بزلف گلرخان دیدم بچشم دل
که از هر تار مویی رشتهٔ پیوسته بر رویت
گر آهنگ سفر کردم تو بودی راهبر با من
چو رحل انداختم دیدم که هستم در سر کویت
بهر محفل که جا کردم تو بودی همنشین من
بهر منزل نشستم تکیه گاهم بود پهلویت
بهر گلزار رفتم رنگ و بوی را نظر کردم

مشام جان معطر شد ز هر گل با شمیم بویت

بهر شهری گذر کردم بهر جایی نظر کردم

دل و جان را ندیدم آرزوی جز تک و پویت

هزاران صید با یک تار مو بستی بزنجیرت

چه حاجت بر کند افتد ز ادر صید آهویت

اسیران غمت را نیست زنجیر دگر لازم

کفایت می کند بر هر یکی یکتا گیسویت

نظام از بهر آن کوشش کند خلقش شود نیکو

که تقربی بدست آرد ز خوی خویش نا جویت

شب یکشنبه که غرّهٔ ماه رجب بود از مزینان حرکت

کرده بقریهٔ مهری آمدیم که شش فرسخ راهست تا قریهٔ سودخر

پنج فرسخ راهست ولی منزل در مهری راحت ترا است

که تا سبزوار



که تا سبزوار هم منزل دور نشود بآنجهت در مهری منزل کردیم

و در آنجا جناب مستطاب آقای حاجی میرزا ابراهیم

شریعتمدار سلمه الله تعالی که از اخیار و ابرار روزگار و معروف

و خانه اش در سبزوار میشود کار و انبرای تازه بنا میکرد

خیلی خوش قطع و خوش وضع و پاکیزه و باسلیقه آنجا منزل

کردیم هنوز ناقص بود و حیف در بنای کار و انبرا

قبله اش را راست نکرده بودند آدمی آنجا داشت

از مهری تا سبزوار هشت فرسخ است راه خوب و بی سنگ است

باران زیاد باریده بود ولی گل نداشت راه راحت

بود نزدیکی سبزوار مناره و میل بلندی دیده شد

که بنای بسیار قدیمی است نوآب والا نیرالدوله حکمران

سبزوار بحکم اعلیحضرت همایونی اطراف آنرا بوضع خوش

تعمیر و مناره را مرمت کاری نمود که آثار قدیم خراب نشود
نزدیک سبزوار کسان جناب شریعتمدار رسیده
اصرار کردند در خانهٔ ایشان منزل شود نواب نیر الدوله
نیز نوادهٔ خود امیرزاده را با بعضی کارگذاران آنجا باستقبال
فرستاده بودند با اینکه از طرفها اخبار بکسی نشده بود
نمیدانم بچه وسیله مطلع شده بودند و بعد از ورود هم
قند و شیرینی با حوال پرسی فرستاده بعد خودشان
تشریف آوردند شب را هم وعده گرفتند شام را
منزل ایشان صرف نموده از آنجا سوار و روانه شد
نیر الدوله شاهزادهٔ خوش خلق و ملایم و با انسانیتی است
پسرش در طهران بود نوادهاش را خوب تربیت کرده
در چهارده سالگی خوش خط و با سواد است عیالش

همشیره



همشیرهٔ امیر الامراء العظام مهدیخان آصف السلطنه است
امیرزاده حبیب الله میرزا رئیس تلگرافخانه نیز آنجا منزل
داعی آمدند دیدن کردند برادر جناب حاجی شیخ الرئیس است
پسر مرحوم محمد تقی میرزا حسام السلطنه وقتی در خوی مأمور
تلگرافخانه بود جوان معقولی است میرزا اسمعیل پسر
میرزا محمود سرابی مجاور رقم مأمور پستخانهٔ آنجا بود با حاجی
نصر الله تاجر تبریزی و بعض تجار دیگر آمدند ملاقات
و صحبت شد حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار رسید
جلیل القدریست قریب شصت و پنجاه سال دارد
آن طرفها تا مشهد همه جا مقبول القول نافذ الحکم و محترم
میباشد مردیست غریب نواز کریم الطبع مهمان دوست
همیشه در صدد خیر و خیرات و دستگیری ضعفا و فقرا

اولادی هم ندارد در سبزوار تجارت غالباً قالی پشم
و ابریشم و پارز هراست وقت بهار بود آنجا ریواس
خوبی داشت که دخلی به ریواس آذربایجان ندارد خیلی
آبدار و لطیف و خوش طعم بود از سبزوار شب چهار شنبه
چهارم رجب در سه ساعتی از منزل شاهزاده حاکم
بیرون آمدیم آقا مهدی وکیل الرعایای سبزوار هم آنجا
بود اول شب بار و بنه را نزدیکی منزل شاهزاده
در کاروانسرا حاضر کرده بودند ولی بجهت رسیدن
بار سایر زوار که حاضر نبود قدری آنجا معطل شده
در پنج ساعتی راه افتادیم روز هم باران زیاد آمده بود
هوا سرد بود قافله از همدیگر کنار ماندند راه را نیز گم
کردیم بجهت اینکه چند نفر نادان نخیر پیش قافله افتاده

و سایرین



و سایرین هم مثل گله گوسفند از عقب آنها میرفتند تا اینکه
من بگم کردن راه ملتفت شده مانع از حرکت گردیده
با زحمت زیاد راه پیدا شد فانوس روشن کرده سر راه
ایستادیم تا سایرین نیز با روشنایی آمده راه پیدا
کردند متفقاً راه افتادیم دو ساعت از دسته رفته
بزعفرانلو رسیدیم پنج فرسخ راه همه ریگزار بود و راه
خوبی داشت که با همه بارش روز بجهت گل آن دیمی نشد
آنجا کاروانسرائی بود تازه تعمیر شده ولی بعد یک
برج آن شکسته است در نزدیکی چاپارخانه آنجا
مهمانخانه مختصری بود که مرحوم حاجی حسام السلطنه بنا
کرده آنجا منزل شد جای خوب و در بسته و مخصوص
حوضی در وسط داشت چادر هم کنار حوض زده بودیم

آنجا نشسته بعبرت نظری میکردم و مشغول تفکر بودم که
مرحوم حاجی حسام السلطنه فاتح هرات سالها اینطرفها
با تسلط و اقتدار حکومت کرده است حالا نزدیک است
بالمرّه از خاطرها فراموش شود و در آنجا این قطعه بخاطرم
رسید و ثبت گردید

حسن تو گشت جلوه گر برد ز دل قرار من
چند بهجر خو کنم ای بت جان شکار من
هرچه جفا بدل رسد نیست مرا شکایتی
شکوه اگر کنم بود مایهٔ ننگ و عار من
گر بنوازیم بلطف ور تو برانیم بقهر
صاحب رای نیستم رای تو است رای من
هرچه بلا کشیده ام دلخوشم از بلای تو





جان دهم از برای تو کاین بود افتخار من
کز همه جانیان پاک بریدم این زمان
نیست بجز محبتت مایهٔ اعتبار من
عشق تو گشت شعله ور خرمن عمر ما بسوخت
هیچ نماند بر جفا طاقت اصطبار من
باش نظام بر درش دور مرو ز کوی او
بو که نظر کند دمی حال دل فگار من

شب پنجشنبه پنجم از عقرب الوچهار از شب رفته حرکت
ساعت در دوسته بقریهٔ شوراب رسیدیم
راهرا چهار فرسخ گفتند ولی تخمینا باید شش فرسخ باشد
در کاروانسرای جناب مستشار الملک منزل شد که حالا
ملقب بمؤتمن السلطنه است پیشکار خراسان اسمش جناب

حاجی میرزا رضا شخص قابل وکار آمد وسخی الطبع وکریم
النفس است در توقف ارض اقدس ما بودن سابقه آشنائی
از وی میل قلبی هرگونه محبت وانسانیت از او دیده
شد این کاروانسرا را خیلی خوب وخوش وضع با سلیقه
ساخته در سر تاریخ بنای او را در سنگ حک کرده
بودند   این بنا از مستشار الملک پاید با جهان سنه ۱۲۹۲
ومن در آنجا بمناسبت لقب جدیدش تاریخ مزبور را
این قسم گفتم   کاروانسرای حاجی مؤتمن السلطنه
خودش شنید خیلی پسندید که تاریخ بی کلفتی است
این شخص مقبره خوبی برای خود در دار السعاده در آستان
قدس بنا کرده کتیبه در کاشیهای دور او نوشته اند
ودر سنگ مرمر سر قبر این شعر مناسب را درج کرده





که لطف دارد   امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک
مانند آستان درش مأمن رضا   شب جمعه
ششم ماه سه ساعت ونیم از شب رفته سوار شده
یکساعت از دسته گذشته ببلده نیشابور رسیدیم
اوائل راه بقدر دو فرسخ گل وباتلاق بود وبعد خوب شد
خدا رحمت کند مرحوم میرزا محمد خان سپه سالار
که در آن راه عجب پلی بموقع بنا کرده است ودر راه
شش فرسخ بیشتر بود این غزل بین راه نیشابور بخاطر رسید

دلم امروز عجب نور وصفائی دارد
گوئی از جذبه معشوق هوائی دارد
مدتی در قفسی بود گرفتار واسیر
حالیا بین که چه آسوده فضائی دارد

دی پر از غصه و غم بود کنونش غم نیست
بلکه بر درد و غم اسباب شفائی دارد
در فراق رخش از جان رمقی بیش نماند
مژدهٔ وصل شنیده است بقائی دارد
گرچه دورم ز برش یار بمن نزدیکست
جان بقربان نگاری که وفائی دارد
مرده دل بودم و افسرده پس از دولت عشق
زنده دل گشتم و دل شور و نوائی دارد
هرچه از دوست رسد جور نباشد عدلست
چون توانگفت که دلدار جفائی دارد
هر کسی یک هنری بر درت آورده نظام
از هنرها هنر صدق و صفائی دارد

هنر گروه



حسب الحکم

امیرزاده فرزند ارجمند نواب مستطاب والا شاهزاده
رکن الدوله آنجا حاکم بودند مطلع شده شیرینی برای
احوال پرسی فرستاده بفاصلهٔ اندکی خود تشریف آوردند
عصری هم من بدار الحکومه رفته بازدیدی و سیاحتی
کردم سرکار معزی الیه امیرزادهٔ قابل و با فهم و فضل
و معقولیت جناب آخوند ملا هاشم معروف برئیس العلماء
تبریز آنجا بود قدری صحبت از علم ریاضی نمود مرد خوش صحبت
و دنیا دیده بنظرم آمد میرزا محمد ابراهیم کاشی رئیس
تپخانه آمد برای تبریز بعنوان فرزندی میرزا نصرالله خان
دبیر السلطنه پاکتی باو دادم روانه کند شب شنبه هفتم ماه
از نیشابور چهار ساعت از شب رفته حرکت کرده
یکساعت بدسته مانده بقدمگاه وارد و مشرف شدیم

قدمگاه گوشه بهشت است در عهد صفویه تعمیر شده خیابان
وسیع مسطح طولانی دارد که اطراف آن درختهای
قدیم قوی سایه دار هست و باغ باصفای مزین
باخیابانهای مسطح مرتبه مرتبه دارد که آب صاف و گوارا
از وسط آنها جاریست قدمگاه در وسط باغ در مرتبه بالا
واقع و بنای خوب کاشی کاری دارد که در دیوار آن
یکقطعه سنگ صلب سخت صاف سیاهی آثار
دو قدم مبارکست گویند جای اقدام مبارکه حضرت
رضا علیه السلام است پهلوی آن بقدر یکذرع از آن
سطح پایین تر سردآب کوچکی هست مشتمل منبع قنات
صاف و شیرین گوارا که آن قسم آب لذیذ کمتر دیده
بودم گفتند باعجاز حضرت رضا علیه السلام این

قنات



قنات در آنجا پیدا شده و آنحضرت در آنجا وضو
گرفته از مرحوم شاه عباس بناهای خوبی در قدمگاه
یادگار است در فصل بهار اینجا صفای مخصوصی دارد
یکی از زوار در دیوار مقام مبارک این شعرها را نوشته بود

ای شاه خراسان بفدای حرمت
قربان محبت و وفا و کرمت
هر کس که اراده طواف تو کند
اول بزند بوسه بجای قدمت

و در آنجا بمناسبت این شعر رباعی دیگر هم بدیهةً بنظر
حقیر رسید

ای شاه خراسان بفدایت گردم
قربان نشان هر دو پایت گردم

صد شکر قدمگاه ترا بوسیدم

قربان تلطف و وفایت گردم

این شعرها که همه از روی اخلاص و ارادتست اگر خام
باشد و مقبول خاص و عام نگردد معذورم دارند دوینست
کسی بگوید از کجا معلوم که این قدمگاه آنحضرت باشد
جواب اینست محقق کردن این مطلب چندان
اهمیت ندارد ولی باحتمال اینکه شاید قدمگاه
مبارک باشد احترام آن و توسّل بآن در معنی راجع
باحترام آنحضرت و توسّل باوست و چنین است
مسئله در برخی امامزاده‌ها که بقعهٔ مخصوصی دارند
و نذورات بآنجا میبرند و میان مردم بامامزادگی
معروف و احترام او همچنین معمول است

احترام



احترام بآنجا راجع باحترام ائمه علیهم السلام است
چنانکه هرگاه کسی شخصی برای این اظهار محبت باید که نوکر
دوست اوست یا پسر دوست اوست و یا آثاری
تکریم نماید باین خیال که آثار دوست اوست و در واقع
اینطورها نباشد البته آن دوست اگر بشنود و مطّلع
شود باز از این قصد و نیت او خوشنود میشود پس اعتنا
نکردن بحرف بعض اشخاص یاوه گو که مردم را از اینگونه
وسائل خیر محروم میدارند و بگو انّما الاعمال بالنّیات
در منزل قدمگاه میرزا فتح الله برادر میرزا ذبیح الله خان
آمد که از خدّام روضهٔ مطهّره و زیارت خوانست
از او بعض احوالات مشهد را جویا شدم ساعت شش
رفته از آنجا حرکت شد در چهار فرسخی دهی و کاروانسرای

محضری بود مشهور نفجرداود وقت صبح بانجا رسیدیم
جوادخان و بعض نوکرهای مرحوم مغفور میرزا سعید خان
وزیر امور خارجه که جنازهٔ آنمرحوم را بمشهد برده
معاودت میکردند ملاقات کرد آن وضع و حالت
با سابقهٔ الفتی که با آن مرحوم بود زیاد اثر کرد آنجا
پیاده شده نماز صبح را خوانده چایی خورده با جوادخان
قدری صحبت کرده سوار شدیم یکساعت از دسته
رفته بشریف آباد رسیدیم در چاپارخانه منزل شد
کاروانسرای قدیمی دارد که گفتند کهنه و جانور بد
دارد قابل نیست کاروانسرای تازه هم در مقابل او
مرحوم شهاب الدوله شاهسون ساخته ناقص بود.
آنجا منزلگاه خوبی دارد شب دوشنبه نهم از شریف آباد

بعزم



بعزم شهر حرکت کردیم راه پنج فرسخ بود وقت صبح
نزدیکی طرق بتپه رسیدیم که از آنجا گنبد مطهر حضرت
نمایان بود و آنجا را تپهٔ سلام میگفتند عالمی و حالتی دیگر
پیدا شد این شعرها در آنجا چون راه بنظرم آمد

لطف خدا و همت پاکان و اولیا
سال هزار و سیصد و یک گشت رهنما
بستم بسوی طوس چو رخت سفر غریب
گردید لازمات سفر جمله جابجا.
هر جا ز هر جهت همه بسیار خوش گذشت
بودی بمن مراحم حق جمله برملا.
فصل بهار بود که در نهم رجب
هنگام صبح گشت عیان آیت ضحی

بعد از طلوع صبح ز مشرق دو آفتاب
امروز شد پدید هم از ارض و هم سما
خورشید آسمان عقب افتاد در طلوع
از گنبد منور سلطان دین رضا
زان آفتاب خیره شدی چشمها ولی
زین آفتاب یافت همه چشمها ضیا
تا گنبد مطهر مولی طلوع کرد
از تاب او فتادم با جان بتکا
چون چشم من فتاد بر آن گنبد شریف
بی اختیار شد دلم از لذت لقا
سر بر زمین ز خجلت کردارهای زشت
دستی بر آسمان ز پی توبه و دعا





ای والی ولایت حق سرور جهان
شاهنشه زمین و زمان ابن مرتضی
مشکل گشا تویی بدو عالم ترحمی
بنما باین غریب و گنهکار بینوا
سر تا بپا گنه هم و حیران بکار خویش
دارم امید گوشه چشمی من از شما
توفیق را رفیق دلم کن بلطف خویش
امراض قلب را بده از باطنت شفا
افکار غیر را همه بیرون کن از دلم
یکجا ز سر برون ببر افکار ماسوی
چندی کنم طواف تربتت بجان و دل
تا جان و دل بیابد از آن آستان صفا

نماز صبح را آنجا خوانده بطرق آمدیم که دو فرسخی شهر
و مال آستانهٔ مبارکه است از آنجا برای تعیین منزل
آدمی بشهر فرستادیم بار و بنه را هم بشهر بردند و خیالم
این بود آدمی که بشهر رفته منزل معین کند برگردد عصری
با شبانه حرکت شود آنجا چایی خورده قدری خوابیده
بعد از بیداری قدری گشت کرده چند نفری از تبریزیها
که در مشهد بودند و آمدن داعی را شنیده دیدم باستقبال
آمده اند ایشان گفتند از جانب سرکار والا شاهزاده
برای شما منزل معین شده و بجمعی خبر کرده اند عصری
باستقبال وارد شوند چون این قبیل رسوم را در عتبات
مقدسه با حالت وارستگی منافی و باطنا مضر آزادگی
خاطر خود میدانستم دیگر منتظر مراجعت آدم خود نشده قبل از وقت

حرکت



حرکت کرده خواستم بی استقبال وارد شوم لهذا
بلا تأخیر سوار شده آمدیم بین راه آدمی که بشهر رفته بود
برگشت و گفت منزل معین و حاضر کرده اند از کسان
شاهزاده و خدام و اهل تبریز هم جمعی در صدد استقبال
بودند ورود شما را عصری میدانند بعد از این بلا کره
در حرکت تعجیل کردم که بزحمت مردم وارد شوم
ولی در حوالی شهر باز جمعی رسیدند از جمله جناب
آقا میر محمود سلطان القراء تبریزی که از دوستان
قدیم داعی بود جناب آقا میرزا حسین که از علمای
تبریز بود حاجی محمد تقی تاجر میلانی جناب میرزا عبدالله
خادم باشی و بعض خدام دیگر و میر آخور شاهزاده
رکن الدوله که عموزاده سرکار آقای حاجی

صدر الدوله است و سرکشیک که خالوزادهٔ شاهزاده
حکمرانست و میرزا اسمعیل خان منشی باشی سرکار والا
و بعض دیگر از کسان ایشان اول ورود شهر در جو
بست پیاده شده جمعی از فراشان حکومتی هم آمده
در جلو بودند از همه ایشان[2] تقبیل عذر خواسته خود با جناب
میرزا عبد الله خادم باشی بی جنجال الصحن مقدس
وارد شده در پشت پنجره ایستاده سلامی خوانده و مختصر
زیارتی نموده بمنزل آمد دید که همه لوازم منزل مهیاست
مشهدی عبد الله تبریزی دربان حضرت که آنجا
مجاور بود کاسبی میکرد انصافاً خیلی محبت کرده و زحمت
کشید و ما را در آن چند روز برحسب بلدیت
و کفایتی که داشت در هر باب آسوده و راحت نمود

۲ ایشان

روم



آدم معقول و مهربانیست جزاه الله خیرا و این شعرها
همین روز ورود در طرق گفته شد

دلم امروز پر از نور رضا خواهد بود
دیده ام روشن از انوار خدا خواهد بود
ره بتسلیم و توکل چو گرفتم در پیش
بس فتوحی بمن از ملک رضا خواهد بود
گلشن دهر بسی گشتم و گلها دیدم
که بیک باد خزان جمله هبا خواهد بود
بلبل از خندهٔ گل گرچه کند جوش و خروش
اندکی کر گذرد هر دو فنا خواهد بود
ثمری نیست ز دنیا که سراپا فانیست
پس از این لذتم از دار بقا خواهد بود

هر طرف آیتی از جنت رضوان بینم
مگر اینجا حرم پاک رضا خواهد بود

پادشاهان جهان جان بکف آورده درش
همه مشتاق نگاهی که فدا خواهد بود

فخر شاهان بگدایی عجب آید لیکن
بر درش فخر کنان شاه گدا خواهد بود

هر کسی هست گرفتار غمی یا مرضی
بی گمان درگه او جای شفا خواهد بود

هر چه حاجت ز خدا میطلبی دور مرو
ملتزم باش باین درگه روا خواهد بود

دلم از محنت و غم بود مکدر نا صاف
شکر لله که بیک جلوه صفا خواهد بود





درد ها بود بدل گر همه کردم پنهان
حالیا از مدد غیب روا خواهد بود

این سعادت نه بهشیاری خود یافت نظام
رحمت حضرت حق کار قضا خواهد بود

فراشباشی حکومت شخص معقول با کفایتی بود از جانب سرکار والا قبل از ورود منزل اسباب آسودگی ما را مهیا نموده بود شب اول از آستانه مبارکه نیز شام آوردند خان لار حضرت نیز آمد شام بقاعده و با سلیقه بود نقصی نداشت از طرف حضرت والا و شاهزاده معین الدوله و نواب مؤتمن السلطنه پیشکار خراسان و مصطفی قلیخان میر پنجه رئیس نظام و میرزا فضل الله خان رئیس تلگرافخانه که حالا ملقب بمشیر السلطنه است

جداجدا احوال پرسی و برای منزل مبارکی شیرینی
و قند و چائی آوردند همچنین حاجی ابوالقاسم ملک التجار
برادر جناب امین دار الضرب و حاجی محمد تقی تاجر
تبریزی معروف بمیلانی و سلطان القراء و منشی باشی
و میرزا اسمعیل خان و بعض دیگر نیز شیرینی فرستاده بودند
میرزا داود حاجب التولیه فراشباشی آستانه
که مرد معقول و خوش سیما و سید بزرگواری بود نیز
اظهار رسم محبت نمود فرصت بازدید از اغلبی نشد
ولی از شاهزاده حکمران و شاهزاده معین الدوله
و مصطفی قلیخان میرپنج رئیس نظام آنصفحات
و از مؤتمن السلطنه پیشکار خراسان و از بشیر السلطنه
بازدید نمود جناب آقا شیخ عبد الرحیم و جناب سلطان

سلالة



سلالة الاطباء آقا میرزا احمد و جناب حاجی شیخ ابومحمد
و جناب ملا کاظم همدانی و جناب حاجی شیخ الرئیس که از
علمای معروف و معتبر مشهد میباشند و جناب حاجی
آقا رضا تبریزی که همه اینها دیدن کرده بودند بازدید
کردم همچنین از جناب سلطان القراء و از جناب
حاجب التولیه و از جناب سلالة الاطباء ناظر آستانه
مقدسه که از سادات عالیدرجات رضویه میباشد
بازدید شد بعد از جناب میرزا محمد علی سرکشیک
چهارم پدر جناب میرزا عبد الله خادم باشی
و از سرکار میرزا ابوالقاسم مستوفی که در کشیک
چهارم خادم است و سید جلیل القدر مقدس خوب
از فراشباشی شاهزاده و امیر آخور و سرکشیک

شاهزاده و منشی باشی و حاجی حیدر علی خواجه باشی آستان
مبارکه بازدید شد از جناب میرزا شفیع اعتماد التولیه
که مرد درستکار و قابل و کافیست و اغلب امور دولت
با اوست بازدید نمود همچنین از محمد حسن خان حافظ الصحه
پسر جناب ندیم باشی شاه که جوان خوش خط
تربیت شده ایست و از دربان باشی و از سرهنگ آقا
توپخانه مبارکه پسر علی پاشا خان افشار و از امان الله
خان سرهنگ فوج قراجه داغ که با فوج آنجا بود
بازدید شد همچنین از میرزا محمد حسین طبیب و حاجی
محمد تقی و ملک التجار و حاجی ملا جعفر قراجه داغی و میرزا
کریم وکیل التجاره دولت روس که جای قونسول
ایشان بود بازدید شد همچنین از میرزا حسن امین

و حاجی



و ظایف پسر قابلی هم داشت چهارده ساله معمم بود
غنی میخواند و او در کشیک چهارم خادم است از
بعضی دیگر نیز دید و بازدید شد که ثبت آنها باسم
و رسم مایه تطویل و بعضی نهار و شام وعده گرفتند
شب را چون منحصر بامر زیارت و لوازم آن کرده بودم
وعده ندادم و جایی نرفتم روز بعضی جاها لابد وعده داد
اغلبی مشغول اعمال زیارت بودم منزلی که در بدو
ورود معین شده بود قدری بروضه مبارکه دور بود
و آب هم نداشت اوقاتیکه میرزا فضل الله وزیر نظام
برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم متولی آستان
قدس بودند در صحن مقدس محضر عمارتی ساخته
که جامع و راحت بود آمده آنجا منزل کرد هفت تا

[illegible] هم دارد و مهتابی کوچکی که در وسط آن
روزنه بآب انبار هست با دلو شل چاه آب کشیده
میشود حیاط آشپزخانه مختصری هم دارد و طویله مختصر
جای چهار و پنج راس مال داشت علاوه دری
که بصحن دارد بخارج نیز در دارد دور مهتابی
در کاشیها تاریخ را این قسم نوشته بودند

چون رفت زمانهای این عمارت تا ماه
از سعی وزیر ما سور فضل الله
سر خوش زبرای سال تاریخش گفت
این بقعه بستان جنان دارد راه

مذکور شد شاه عباس وقتی پیاده بزیارت آمده
و این فقره را در گنبد مطهر ثبت کرده اند مائل بودم

بالای



بالای پشت بام بروم آن نقش را هم در گنبد مطهر
ببینم لهذا بجناب خادم باشی سپرده بودم وقتی
آمده بلدیت نماید در این بین مزاجم قدری بهم خورد
اشتها بعد اهم نداشتم سرماخوردگی نیز بود دو سه
روز اینطور گذشت سیم ماه رجب که میلاد جناب
سید الشهدا علیه السلام بود بحالت درمنزل
خوابیده دراز افتاده بودم آدم خادم باشی آمد که بالای
پشت بام اگر بروید موقع است هوا سرد و ابر هم بود
عذر خواستم در این بین خودش آمده گفت حالا که
نقاهت دارید بهتر است باید استشفا کنید لهذا
سرپا ایستاده تجدید وضوئی کرده با ایشان
بالای پشت بام رفت بالای پله‌ها ملا عبد الحمید نام

فراش پشت بام منزل کوچک خوش قطعهٔ داشت
اول منزل او داخل شد ماه نیسان بود در طاقچهٔ
او شیشه ها بود پر از آب نیسان قدری بقصد
استشفا خوردم بعد شبها رفته دور گنبد مطهر طوفی کرده
دیدم بخط نسخ در دور گنبد مطهر نوشته اند که
شاه عباس مرحوم پیاده بزیارت آمده است
بیاض همراه داشتم زیارت آنحضرت بعد زیارت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام بعد زیارت ائمه دیگر را
با کمال حضور قلب بی کسالت و ملالت کردم
و زیارت عاشورا با صد سلام و لعن آنجا در یک
مجلس خواندم زمان طولی کشید مریض شده آمدم
که پائین بیایم خادم باشی اصرار کردند که ملا عبدالحمید

ازآب



از آب نیسان حاضر برای شما چائی درست کرده
لهذا باز در منزل او نشستم دو پیاله چائی خورده پائین
آمدم دیدم هیچوجه کسالتی ندارم بعد هم احوالم خیلی خوب
شد و بالمره رفع مرض گردید خدمت بنده در کشیک
چهارم است شبهای کشیک با خدام حاضر خدمت میشدم
با جاروب سودن روضه و بستن در مقیم و مجاور بودند
حاضر بودم و بتبریز و طهران نوشته بودم مادام در آنجا
هستم خبر مکروهی و بدی که مایهٔ اضطراب قلب و کدر خاطر
باشد بمن ننویسند و اظهار نکنند با این احوال
دو روز بحرکت مانده بوسیلهٔ خبر رسید شخصی که حالا
وفات کرده خدا او را بیامرزد و از تقصیرش بگذرد
بحاجه حسینی از زوار الحرکت کرده بجهت دعای

واهی بیجایی از تلگراف بحضور همایونی از دست
کسان من بخلاف عارض شده اند از آنجمعی که
بجهت اسباب شبهه خاطرها و در حق من با سلیقه
و سلوکی که دارم نوعی ناملایم بود قدری دلتنگ
شدم و همانروز مدری بضریح مبارک باین نیت انداختم
که با حرکت من از مشهد مقدس بلکه از آن فقره
اطمینانی حاصل شود تا این خبر ناملایم چنین راه آدینه
نکند عصر همانروز تلگرافی از دار الخلافه رسید که
اعلیحضرت همایونی آن فقره را رجوع بمجلس دربار
اعظم فرموده وزرای عظام و اولیای دولت پس
از وارسی و تحقیق عرض کرده اند که عرض آنها بیجا
و تحریک است و از جانب همیونی جواب

سخت



سخت بمدعیان داده شده فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در نظر حقیر
باین زودی وصول اینگونه جواب و خبر جز اعجاز آنحضرت
چیز دیگر نبود که مردم این زمانه هرگز این امید را
نداشتم در غیاب من این قسم مراقبت نمایند و با آن
زودی با دوری مسافت آنطورها بمدعی بیجا
جواب بدهند و باطلاع من هم برسانند این نبود
مگر اعجاز و کرامت والحمد لله علی ذلک

### (صورت فرمان همایون)

العزة لله ولرسوله وللمؤمنین رقم سخنی که در الفاظ
از آن نظام گیرد و نشر تقریر یابی که غرر معانی
بدان آغاز و انجام پذیرد حمد خداوند علام و شکر

کردگار منعام است جلت قدرته وعمت نعمته
که لوای ولای ارا در هر قطر شاسع برافراشت
وبنای علای ما را فوق الرقیع التاسع بکذاشت
ان الذی سمک السماء بنی لنا بیتا دعائمه اعز واطول
ودرود شایان وثنای بی پایان نیاز حضرت
اقدس ونثار محافل انس آباء عظام واجداد کرام ما
علیهم من الرحمن الف سلام نخست مخدوم عالم
امکان وعالم علم ما کان وناظم مصالح دوجهان
محمد المصطفی الحاوی مدائحه اسفار توریة بل آیات
فرقان وآل اطیاب واصحاب انجاب او
که سلسلهٔ نیابت را صدور وآسمان ولایت را
بدور زند خصوصاً صهر معظم وصی نومکرم ویگانه پسر عم





او اخی النبی وخیر الناس کلهم واولاد امجاد
واحفاد انجاد ایشان که کمینه خادمشان جبرئیل
امین وکمتر چاکرشان را شرف بر ملکوتیین آ
از آنجا که در نظر الطاف ووجهه مکارم واعطاف ما
نزدیک ودور وغیاب وحضور یکسان هر یک از
شیعیان خالص را که در این حضرت سپهر اختصاص
سمت ارادت واخلاص است دان ام قاص
فیضی از رحمت عام ما در خور مرتبه ومقام شامل
حال خواهد گردید وباران نوال وسحاب افضال
بر کشت زار آمالش در هر ناحیه بادیة ام حالیه
ارتوی بلاد ام جود کفی عینها خواهیم بارید خاصه
آنانیکه در نسبت سیادت که منبع سعادت

اصیل و از فنون معارف دارای خط جزیل
و مصداق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل من جمله
جناب قدسی نصاب قدسی انتساب عمدة الاعاظم
والاطیاب المخلص الصادق فی الولاء میرزا محمد رفیع
نظام العلماء که سالهاست با علو حسب و نسب
در صفحات آذربایجان مارا خدمتگذار و جانفشان
و بمصدوقه انا لا نضیع عمل عامل شایسته
پاداش و احسانست مکرر در حضرت گردون بسطت
مستدعی انتسابی گردیده اینک مدت ارتقاب
او بسر حد نصاب رسیده وقت آنست که عرض
او را بسمع رضا اصغا و ایجاب و بکریمهٔ فاستجبنا
له و نجیناه من الغم جواب فرمائیم بل در مدارج

قرب



قرب ابواب وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا
بروی او گشائیم لهذا امر منجز مینمائیم که جناب
جلالتمآب قواماً للعلی والاحتشام ولی آستان عرش
مقام مؤتمن الملک حاجب خاص و رضوان با اخلاص
ما اعزه الله انصاره و ضاعف اقتداره پایهٔ قدر
او را برآرد و بخدمت خادمی درکشیک چهارم
تشرف مفتخر دارد رتبهٔ سل بها العظیمین جبریل و میکائیل
قد خدماتها تا منطوق سعدت بطلعة الملک السعید را
ورد زبان سازد بمضمون الی شرف ترامی
مرتقاه و بطلعه الی امد بعید برامائل زبان ملکه
بر ملائک آسمان نازد مقرر آنکه عمال خجسته خصال
شرح فرمان قضا مثال را در دفاتر خلود ثبت و ضبط

نموده از تبدل و تغییر مصون و محروس دارند و کان
ذلک فی شهر شوال المکرم من سنه ۱۲۹۵ (انتهی)
انشاء او از مرحوم مغفور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه
کرده که در آن وقتها تولیت آستانه مبارکه با یشان
محول بود جناب معظم از رجال کبار دولت جاوید آیات
و مرد ادیب و خوشخط و فاضل و عاقل و کاردان
و با بصیرت و با اطلاع بود از بدو دولت جاوید آیات
ناصریه ادام الله شوکتها و اجلالها متصدی جلایل امور
و در نظر همایونی اقوال و اعمال او همیشه محل اعتماد
و قبول بود والده آن مرحوم از بنات اعمام حقیر بوده
و علاوه بر نسبت نسبی نسبت سببی نیز بدو و جهت
با حقیر داشت رحمة الله علیه که حقوق آن مرحوم در دولت

ملت



و ملت اسلام خیلی است آنها که از کار خارجه
ربطی دارند بهتر میدانند افسوس که از کیسهٔ دولت
رفت آن مرحوم وقت ورود حقیر بطهران ناخوش
و بسیار علیل بود او اخر چند روزی بحرکت من مانده
وفات کرد و تا روز آخر با همه علیلی مزاج و بیحالتی باز
با میل تام در صدد انجام خدمات و فرمایشات همایونی
بود و جنازه اش را قبل از حرکت بنده بمشهد مقدس
برده در دار السعاده جای خوبی دفن کرده بودند
میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم را نیز که سابق در ایام
تولیت در آنجا وفات کرده بود همانجا که خود او در حیات
خود معین کرده و مقبره ساخته بود در دار السیاده
دفن کرده بودند بعد از ورود مشهد مکرر بسر قبر هر دو بزرگوار

رفته فاتحه خوانده کاهی انجا گاه اینجا نشسته ذکر ایام
گذشته و فکر اوضاع دنیا را میکردم که اینها در حال
حیات با همدیگر چه عالمی و حالتی داشتند و حالا چگونه
ساکت و صامت هر یکی جای خود خوابیده اند
نزاعی و جدالی و قیل و قالی نیست

صد حیف که گلرخان کفن پوش شدند
از خاطر یکدگر فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن می گفتند
آیا چه شنیدند که خاموش شدند

واقعاً دنیا باین همه خوبیها و مخمصه‌ها هرگز نیارزد
خاصه اینکه هرچه باشد میگذرد و تغییر پیدا می کند
پس باید امر دنیا را قدری سهل گرفت سپه سالار

مرحوم



مرحوم از رجال معتبر دولت و در حقیقت بمنزله شمشیر قاطع
برای دولت بود آن مرحوم نیز در ذمه داعی بلکه عموم خانواده
حقوقی داشت خاصه در اواخر که برای دفع فتنه اکراد
حسب الامر بتبریز آمده از عهده آن خدمت بزرگ بخوبی
برآمد و نسبت بما ها در آن وقتها مهربانی کرد سنگ لطیف
مرمر قبر او خالی بود خواستم تاریخ وفات آن مرحوم در آنجا
نقش و حک شود تا آنهم از من یادگار بماند رباعی ماده
تاریخی از شاعر متخلص بناصر در خاطر داشتم از اعتماد التولیه
خواهش کردم دادند بخط خوش همان رباعی را در سنگ
قبر آن مرحوم حک کردند و رباعی اینست

سپه سالار ایران از جهان رفت
نیاید باز چون تیر از کمان رفت

یکی شمشیر سرتاپای گوهر

ز دست خسرو صاحبقران رفت

پی تاریخ سالش گفت ناصر

سنه ١٢٩٨

سپه سالار صد حیف از جهان رفت

و این تلگراف از جناب اجلّ مشیر الدوله دام اجلاله

در آنموقع رسید

شبی در مشهد مقدّس مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور
خارجه را در خواب دیدم توی روضهٔ مقدّسه دمِ در با کمال
وقر و ادب و توجه پیش رو نشسته بچیز دیگر ابدا ملتفت
و متوجه نیست بالاپوش هم داشت خرقه بود یا جبّه
هر دو آستین آنرا پوشیده با نهایت خضوع و ادب
رو بضریح مبارک متوجه بود رحمة الله علیه

سعید



یوم شنبه پنجم شعبان روز وداع و مرخصی از آستانهٔ
مبارکه بود یکساعت بچیزی بمغرب مانده حرکت
بعد از غروب بقریهٔ طرق رسید قریب دو فرسخ راه بود
بعد از ادای صلوات که مشغول تعقیبات بودم دیدم
نایب میرآخور شاهزاده آمد رقیمه از سرکار والا شاهزادهٔ
اعظم رکن الدوله فرمانفرمای خراسان آورد مشتمل
باظهار لطف و محبت و انگشتر فیروزهٔ ممتازی نیز برسم
نیاز لطف نموده فرستاده بودند مادامیکه در مشهد
بودم بهر وسیله که احتمال تقدیم اینگونه رسومات
از مردم میشد از قبول آن معذرت میخواستم حتی
نواب والا معین الدوله بطور استمزاج ذکر کرده که
سرکار والا خیال دارند اسبی برای شما هدیه نمایند

ازایشان خواهش کردم که بطور خوشی شاهزاده را
از این صرافتها انداختند ولی بعد از حرکت از شهر
که این نوع اظهار لطف و محبت فرموده بود رد آنرا
خلاف رسم ادب دیده قبول کرده تشکر نوشتم
شاهزادهٔ معظم شخصی کافی و با نظم و بقاعده است در صفحات
حکمرانی ایشان کمال امنیت و آسایش مسموع و مشهود
بود از صبح تا ساعتی چند از شب رفته بنفسه مواظب
امورات مملکتی بودند از مشغولیتهای بیفایده که در این
عصرها برای بعض بزرگان کارگذار رسم معمول شده
کغنتسند دامن جلالتشان پاکست نوکر و عمله اشرا
نیز معقول و با ادب بجا آوردم و این قطعه در راه طرق بنظر رسید
الوداع ای صفحهٔ ملک خراسان الوداع





الوداع ای روضهٔ فردوس رضوان الوداع
دل ندارد طاقت هجرت بچشم اشکبار
میروم از رفتنم هستم پریشان الوداع
الوداع ای طوس مأنوس ای مقام قرب حق
الوداع ای مرقد شاه خراسان الوداع
مرکز جانی بهجوم آورده جانها سوی تو
تا مگر افتد بخاکپای جانان الوداع
طائفان حضرتت هستند بیحد و حساب
بسکه کثرت بود من گشتم هراسان الوداع
میروم با سوز دل از دوری خاک درت
با تن پژمرده و با چشم گریان الوداع
من وطن کردم بمغرب زاو ندیدم لذتی

خطا بردم بتو ای مهربان الوداع
کاشکی انجا موطنم بودی نمیرفتم بدور
گشته ام از موطن دیگر پشیمان الوداع
دل پریشان آمدم انجا شدم بس شادمان
حیف اکنون میروم گریان و نالان الوداع
شکرها دارد نشد محروم از فیضت نظام
مرحمتها دید در پیدا و پنهان الوداع
آه یک جان داشتم بهر نثار درگهت
کاش میکردم نثارت من دو صد جان الوداع
یکساعت از شب یکشنبه رفته از طرق حرکت کرده
یکساعت از دسته گذشته بشریف آباد رسیدیم
آنجا نزدیک دهکده و کاروانسرا درکنار قناتی که





آب صاف و گوارا داشت چادر زده منزل کردیم
شب دوشنبه هفتم ماه از شریف آباد یکساعت و نیم
از شب رفته سوار شده یکساعت از دسته رفته
بقدمگاه رسیدیم این غزل در آنراه گفته شد
صد شکر نمردیم و بمقصود رسیدیم
جانی دگر از طلعت دلدار خریدیم
هر نقش مخالف که بدل بود بدر شد
نقشی بدل از غیر دگر هیچ ندیدیم
از کنج قفس دوش فتادیم بصحرا
تا کنگرهٔ عرش بصد شوق پریدیم
هرجا اگر آوازهٔ غیر است در آنجا
جز نغمهٔ او نغمهٔ دیگر نشنیدیم

زاهد همه بد گوید اگر باک نداریم
ما جامهٔ تزویر و ریا جمله دریدیم

چون یافت دلم راه بکوی تو بصد شوق
با انس تو از خلق جهان جمله بریدیم

بودی دل ما رام بابنای زمان لیک
با یک نظرت از همهٔ خلق رمیدیم

ای مرشد ره یار کجا راه کدام است
ما دیده بره منتظرانیم و مریدیم

با راهزنان عربده ها شد بسر راه
بس جور و تعنت بره دوست کشیدیم

هرچند دل افسرده شدم دوش و لیکن
امروز بسی زنده دل از نخل امیدیم

وکیه

دیگر مکن از دوری ره شکوه نظاما
یک گام دگر پیش نمانده است رسیدیم

شب سه شنبه هشتم ماه از قدمگاه حرکت کرده بلدهٔ نیشابور آمدیم منزل در خارج قلعه نزدیک کاروانسرا توی چادر بود جناب شریعتمآب حاجی میرزا محمد علی مجتهد قراجه داغی نیز که با اهل و عیال عازم مشهد بودند تشریف آوردند باهم بودیم نواب والا علینقی میرزا حکمران نیشابور فرزند شاهزادهٔ اعظم رکن الدوله محمد تقی میرزا حکمران خراسان و سیستان و جناب آخوند ملا هاشم رئیس العلما نیز باتفاق جناب شیخ الاسلام نیشابور و جناب شمس العلمای انجا بدیدن آمدند مجلس انسی شد و خوش گذشت

از نیشابور دو ساعت و نیم از شب رفته حرکت شد
یکساعت از دسته رفته بمنزل شوراب رسیدیم
در کاروانسرای مؤتمن السلطنه که جای راحتی بود
منزل شد شب جمعه یازدهم ماه شعبان دو
ساعت از شب رفته از شوراب سوار شده
سه ساعت بدسته مانده بزعفرانلو رسیدیم باز
در مهمانخانهٔ مرحوم حاجی حسام السلطنه منزل شد
شب شنبه دوازدهم ماه از زعفرانلو بلیده سبزوار آمدیم
شب یکشنبه سیزدهم سه ساعت از شب رفته
از سبزوار حرکت کرده ساعت سر دسته بقریهٔ ریوند
آمدیم که جای قابل و باصفاست آبهای خوب
و باغات مرغوبی داشت در باغی مشهور بباغ

مهدیخان



مهدیخان چادر زده منزل شد درختهای انار
و نسترن و گل سرخ و مخملی و گلهای دیگر و آب جاری
پیش رو صفای مخصوصی داشت
شب دوشنبه چهاردهم چهار از شب رفته
از ریوند حرکت چهار بدسته مانده بقریهٔ مهری رسیدیم
در مهری منزل شد یکفرسخ آنطرف در قریهٔ سودخر
نیز منزل نمودن ممکن است ولی گفتند آنجا کنهٔ بدی
دارد که موذیست و این غزل در ریوند بنظر رسید

هزار شکر از آن دم که با تو عهد بستیم
بصد جفا سر موئی ز عهد خود نشکستیم
عنان بدست تو دادیم هر طرف که کشیدی
ز غصه و غم تدبیر نفس خویش برستیم

بهوشیاری خود فخر داشتیم پس از عشق
همیشه فخر بهشیاری کنیم که مستیم
بسوی آنکه گذاری کنی بنخیل اسیران
ذلیل و خوار بهر سو اسیروار نشستیم
بچاه حرص و هوس پای بسته بود دل از ما
ولی برشتهٔ عشقت ز قعر چاه بجستیم
بتار و پود هوس بافتیم جامهٔ صد رنگ
بتیغ عشق تو آن تار و پود را بگسستیم
نظام عمر ز پنجه گذشت بار نبستی
دریغ از این همه غفلت که باز طالب شصتیم

شب سه شنبه پانزدهم سنه از شب رفته حرکت نموده
چهار بسته مانده بقریهٔ داورزن آمدیم که جای بسیار

قابل



قابل و با صفا و خوش آب و هوائیست آنجا روآبهای
زیاد دارد در تابستان منزل کردن در آنجا از مزینان
بهتر است که مزینان هوایش گرم میشود وقت مشرف
شدن که هوا سرد شد آنجا منزل کردیم شب چهارشنبه
شانزدهم از داورزن دو ساعت رفته حرکت کرده
بقریهٔ عباس آباد وارد شدیم در باغچه منزل شد
جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاجی میرزا حبیب الله
رشتی نیز بمشهد مقدس روانه بودند پشت دیوار منزل ما
منزل داشتند آنجا ملاقات شد ایشانهم تشریف
آوردند ساعتی در بنده منزل از هر طرف صحبت
افتاد نسخهٔ کشکول تألیف داعی در مقابل بود نگاه
کرده فرمودند این نسخه نزد من باشد در معاودت

از نجف اشرف سیفرستم نسخه را بردند بعد از مدتی که
معاودت فرمودند از نجف اشرف نسخه را فرستادند
جناب معظم مردستن معتمر ساکن نجف اشرف از اعاظم
و اجله علمای اعلام در عراق عرب مسموع الحکم و مقبول القول
ملاذ و ملجاء میباشند جناب ملا جعفر کلپایگانی نیز
با ایشان همراه بود شب پنجشنبه بعد هم از قریه عباس آباد
دو ساعت و نیم از شب رفته حرکت شد دو ساعت
و نیم بدسته مانده بقریه بیابان دشت رسیده باز
در کاروانسرای نظام الدوله مرحوم منزل شد
کاروانسرای مزبور خیلی بنای عالی و وسیع و جای
قابل است مأمور تلگرافخانه میرزا جواد خان ملایری آنجا
بود از مشهد و سبزوار مأمورین تلگرافخانه احوال پرسی





نموده بودند تلگرافها را آورده جواب داده شد تبریز هم
تلگراف کردم وان غزل آنجا بخاطر رسید

دلم آرزوی طوف حرم نگار دارد
اگر این شود میسر به از این چکار دارد
غم روزگار فانی نکند ملول ما را
نشود مکدر آن دل که خیال یار دارد
چه خوش است حال آنسر که فتاده او سودا
ز شراب عشق جانان همه دم خمار دارد
همه وقت شاد و خرم بگذشته از دو عالم
نه ملالتی ز فردا نه غمی ز پار دارد
دل و جان باو سپردم کف اوست اختیارم
اگرم عزیز دارد و گرانکه خوار دارد

بنظام جلوه کرد و نمود بقرارش

که برای جستجویش همه جا گذار دادم

بهوای او فتاده شب و روز بر بیابان

نه بچشم خواب دارد نه بدل قرار دارم

شب جمعه هجدهم ماه دو ساعت از شب رفته از
میاندشت حرکت نموده دو ساعت و نیم بدسته مانده
بقریهٔ میامی وارد شدیم آنجا پیرمردی بود محمد حسین خان
نام از اهل آنجا گفت در سه فرسخی میامی مزرعهٔ هست
معروف بچاه کال آبی دارد تا چهارصد و پانصد تومان
خرج شود ممکن است آن آب پر زوری شود که
بعرض راه بیاورند و مزرعه را از صاحبانش [illegible]
تومان میتواند خرید شب شنبه نوزدهم بشاهرود

آمدیم



آمدیم دو ساعت بغروب یوم جمعه مانده از میامی حرکت
نموده بعد از مغرب در صحرا پیاده شده نماز خوانده شام
خورده سوار شدیم سه ربع طول کشید باز سوار شده
در خیرآباد برای نماز صبح پیاده شدیم بعد از نماز
سوار شده نیم ساعت از دسته گذشته بشاهرود رسیده
باغچهٔ پهلوی کاروانسرا بود آنجا منزل و این قطعه
در آن باغچه گفته شد

باد چون بوی گل آورد گلستان رفتم

بگلستان ز پی مرغ خوش الحان رفتم

شکر لله که رسیدم بدر خیمهٔ دوست

شادمان گشت دلم گرچه پریشان رفتم

جلوه ها کردم من هر طرفی طلعت یار

خاکبوسش بقدم نی بسر و جان رفتم

مدتی خاطرم از محنت و غم بود ملول

درد ها داشت دلم از پی درمان رفتم

سیر کردم بجهان با دل خوش فصل بهار

گرچه با حالت بد وقت زمستان رفتم

زنده گردید دلم شکر خدا را در طوس

چون بطوف حرم شاه خراسان رفتم

ره نما داشت در این راه نظام از غیب

همه جا در اثر مرغ سلیمان رفتم

این سعادت که بود برتر از اندیشه من

از خدا یافتم از دولت قرآن رفتم

خود نواب والا ضیاء الدوله در سمنان بودند

نواب



نواب امیرزاده احمد میرزا فرزند ارجمند معزی الیه انجا بودند شیرینی و بره با حوال پرسی فرستاده و خودشان آمدند کمال مهربانی فرمودند آقا میرزا صالح طبیب و جناب شیخ محمد علی سمنانی و میرزا عبد الله مستوفی شاهرود پسر آقا میرزا مهدیقلی مستوفی و جناب آقا سید تقی و محمد حسنخان ده ملائی نایب الحکومه نیز آمده دیدن کردند بازار شاهرود را بحکم شاهزاده تازه سفید کاری و مرمت کاری نموده بودند جلوهٔ داشت تماشا و سیاحت کردیم در مراجعت دیدم یکی از دوستان که عازم خراسان بود بیخبر وارد شده در جای با نزهتی کنار آب جاری چادر زده علی الغفله منزل ایشان رفته دیدم کمال

آسودگی و فراغت با ارخالق و شبکلاه نشسته تفرج
میکند از دیدار ایشان خوشوقت شده پارهٔ احوالات
جویا و قدری صحبت شد بمنزل برگشتم ایشان هم آمدند
شب دوشنبه بیست و یکم چهار ساعت رفته راه
افتاده دو ساعت بدسته مانده بده ملار رسیده
در خارج دهکده کنار آبی که نزدیک آسیاب است
در چادر منزل کردیم این قطعه در آنجا ثبت شد

دوش درکوی خرابات مرا منزل بود
هر دم از بادهٔ عشقش فرحی حاصل بود
نفس پیرمغان بود کشیدم سوی دیر
ورنه این سیر مقامات مرا مشکل بود
چون رسیدم بدر میکده جامی دادند

کز دلم

کز دلم برد بهر آن درد که اندر دل بود
محفلی دیدم عجب روشن ز انوار خدا
وه چه مأنوس حریفان و چه خوش محفل بود
تن چو جان روی ببالا رود اکنون با شوق
گرچه زین پیشتر افسرده و بس کاهل بود
این محبت که بود شعله ور از توی دلم
آتشی بود که از فطرتم اندر گل بود
آنکه میکرد مرا منع و ملامت از عشق
دیدم اینک که بسی بیخبر و جاهل بود
مدتی با غم بیهوده بسر برد نظام
حیف از آن وقت که از کار دلش غافل بود
پیر کشا که مکن تکیه بر این دیر خراب

تجربت کردم و دیدم که بسی کامل بود
آنکه آزاده شد از جمله علایق بجهان
نیست دیوانه عجب زند بسی عاقل بود

از شاهرود تا ده ملا چهار فرسخ است شب شنبه
بیست و دویم دو ساعت و نیم از شب رفته از
ده ملا سوار شدیم یکساعت بدسته مانده بدامغان
رسیدیم پهلوی کاروانسرای نزدیک امامزاده
باغچه بود در باغچه توی چادر منزل کردیم آب جاری هم
بود از ده ملا تا دامغان هفت فرسخ است میانی
و شاهرود و ده ملا و دامغان همه جا نیها گفتند شب گز
دارد بآن جهت مقید بودیم خارج از آبادانی و توی
چادر منزل شود و این قطعه در دامغان بنظر رسید

ز شور



ز شور عشق بتان هر کجا صلایی هست
گمان مکن که بغیر از تو مدعایی هست
قدم بنرمی و آهستگی گذار چرا
که زیر هر قدمت جان جا کپایی هست
بجز تو نیست مرا دم برنگ و بوی گلی
مرا چو بلبل اگر ناله و نوایی هست
هوای تو بسرم بوده گر زماه رخی
تعلقی بدل و در سرم هوایی هست
بهر که دل بدهم یا دلی بدست آرم
گمان مکن که مرا جز تو آشنایی هست
جهان اگر همه باشد کدر بهیچ نیارم
که با خیال رخت در دلم صفایی هست

بهر طرف ز محبت صدا و غوغا نیست
صدای تست بگوشم اگر صدایی هست

بلای عشق زیاد است و مبتلا بسیار
ولی مگو که چو من زار و مبتلایی هست

بلای دوست خریدم بجان و باک ندارم
مرا خوش است برامش اگر بلایی هست

اگر برانیم از در نمیروم بدگر جا
مگر بغیر درت در زمانه جایی هست

بگو بناصح مشفق که پند او نشنیدم
مکن علاج بدردم اگر دوایی هست

نظام جهد کن و راه رو مترس و مندیش
که هر کجا بتو از غیب رهنمایی هست





شب چهارشنبه بیست و سیم از دامغان سه ساعت
رفته سوار شده بدسته مانده بقریهٔ امیرآباد وارد
شدیم که آنجا را مرحوم سپه سالار اول آباد کرده
باغ و عمارت و کاروانسرا هم دارد چندان وسعتی
در منزلگاه نداشت کاروانسرا هم تمام نبود
اول مغرب شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه سوار
شده دو ساعت از شب رفته بکاروانسرای قوشه
رسیدیم که قریب دو فرسخ بود آنجا پهلوی کاروانسرا
پیاده شده نماز مغرب و عشا را خوانده شام خورده
سه ساعت از شب رفته سوار شده یکساعت بدسته
مانده باهوان رسیدیم شب جمعه بیست و پنجم شهر
شعبان از آهوان یکساعت از شب رفته حرکت

نموده بیک ساعت بدسته مانده بسمنان رسیدیم
هوا معتدل بود باز در مقام امامزاده نزول شد که جای
خوب و راحتی است در سمنان همه چیز فراوان
وارزان بنظر آمد نواب والا ضیاء الدوله آنجا
بودند بمحض ورود بره و شیرینی فرستاده احوال
پرسی نموده بعد خودشان تشریف آوردند و از عزیمت
فردا مانع شده بحمام و نهار باصرار وعده گرفتند لهذا
جمعه و شنبه در سمنان لنگ شد صبح شنبه بحمام
رفت که در ارک بود آب صافی و تمیز و پاکیزه
واستاد قابلی داشت حمام مزبور و عمارت
حکومتی آنجا گفتند از بناهای مرحوم بهاء الدوله
پدر نواب والا حاجی بهاء الدوله حاضر است عمارت

خوبیت



خوبیت مشتمل بطاقهای تابستانی و زمستانی متعدد
از آثار خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب مضجعه و مثواه
در سمنان مسجد شاه است که بعینه مثل مسجد شاه طهران است
آنجا را نواب والا حسب الامر مرمت کاری منظور نمودند
هر جا در کاشی کاری و نقاشی و رنگ سنگها نیز
که عیبی بهم رسیده بود از نو ساخته میشود و بازار سمنان را
نیز استعمار و سفید کاری کرده بودند در سمنان گنج
خرواری دو هزار بود گفتند همین مسجد شاه موقوفات
دارد شاهزاده چشمه هم در سمنان درآورده باغچه
و عمارت حکومتی را نیز آباد میکردند چون وضع آبادی
سمنان در اینوقت نوعی در نظر جلوه کرد و برای این
مسجد شاه شعر معروفی بود حیف از آن مسجد

که در سمنان بود یوسفی ماند که در زندان بود

روز شنبه که شاهزاده معظم مهمان بودیم و صحبتی از این شعر

افتاد آنجا قطعهٔ بدیهه گفتم مطلعش این بود

تا ضیاء الدوله در سمنان بود

ملک سمنان از وی آبادان بود.

نسخ شد آن شعر معروف قدیم

حیف از آن مسجد که در سمنان بود.

شب یکشنبه بیست و هفتم سه ساعت از شب رفته

از سمنان حرکت شده یک ساعت به دسته مانده

بلاسجرد آمدیم راه خیلی هموار و خوب بود پنج فرسخ

و چیزی نیست و این غزل در سمنان ثبت شد

از چشم تو گر طلعت معشوقه نهان است





با چشم منش بین که نهان جمله عیان است

دل در طلبش رفت به هر جا رخ او دید

پیداست از این جلوه که او جان جهان است

گر چشم و زبان تو در عضویت مقرر

اعضای تن ما همه چشم است و زبان است

ما را غمت ای ماه ز غمها برهانید

اکنون نه غم از مال و نه اندیشه ز جان است

وقتی که گل خنده زند لیک چه حاصل

در کنج قفس خود چه بهار و چه خزان است

صد حیف مرا بال و پری نیست به پرواز

امروز که مرغان چمن نعره زنان است

دارم عجب از ناله که او را اثری نیست

ور نخی تو دل کنم ول یارم بکامت

نالید نظام اینهمه در گوشهٔ گلزار
گل هیچ نپرسید که آیا چه فغانست

شب دوشنبه بیست و هشتم ماه از لاسجرد دو ساعت
از شب رفته حرکت نموده یکساعت بدسته مانده
بقریهٔ ده نمک رسیده در چاپارخانه منزل شد
راه هفت فرسخ بود شب سه شنبه بیست و نهم
ماه شعبان دو ساعت از شب رفته از ده نمک سوار
شده یکساعت بدسته مانده بقریهٔ قیشلاق وارد شد
در کاروانسرا منزل شد شب چهارشنبه غرهٔ
ماه مبارک رمضان در قشلاق ماه نو دیده شد
از آنجا بایوانکی آمدیم راه پست و بلند و نشیب و فراز

بود



بود بعض جاها نهر هم داشت شب پنجشنبه دوم
از ایوانکی یکساعت و نیم از شب رفته راه افتاده
یکساعت بدسته مانده بنجاتون آباد رسیدیم راه
راست و صاف بود ولی جوی و نهرهای زیاد داشت
گفتند هفت فرسخ است شب جمعه سیم ماه مبارک
بحضرت عبدالعظیم مشرف شدیم راه پنج فرسخ
سبک بود آنجا در باغ مشهور بباغ متولی که عمارت
هم داشت منزل شد بجهت انجام بعض تدارکات
خود و نوکرها و جلوداران که در طهران کار داشتند
جمعه و شنبه و دوشنبه و سه شنبه آنجا لنگ کرده
در مواقع مخصوصه با کمال امنیت خاطر و فراغت
مشغول زیارت و عبادت بودیم و گاهی باغات

آنجا تفرج میرفت در آن چند روز اقامت بسیار
خوش گذشت از آقایان و دوستان طهران جمعی
آنجا آمدند ملاقات و خوشوقتی بعمل آمد با اینکه ورود
خود را بکسی خبر نداده بودم چون از نوکرها در شهر کار داشته
بعضی بطهران رفته بود بعضی آنها را دیده مطلع شده
بودند از جمله اشخاصی که تشریف آوردند جناب
جلالتمآب اجل یحیی خان مشیر الدوله دام اجلاله
و معتمد السلطان میرزا محسنخان عمواوغلی منشی اسرا
و نواب والا حشمة السلطنه و جناب مستطاب آقای
حاجی میرزا مهدی جهانشاهی سلمه الله و امیر الامرا
العظام حاجی محمد حسین خان صدر الدوله و جناب
جلالت نصاب صدیق الملک و جناب فخامت

نصاب



نصاب میرزا نصرالله خان مصباح الملک نایب
اول وزارت خارجه و معتمد السلطان جعفرقلیخان
میرپنجه پسر مرحوم سعد الملک و جناب فخامت نصاب
حاجی میرزا حسینخان گرانمایه جناب میرزا محمد خان نظام
العلمای طهران و سرکار جلالتمدار میرزا مصطفی خان
موتمن الدوله آقای میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا آقاخان
صدر اعظم و سرکار محمد تقی خان امین الوزاره و جناب
صدر العلمای ارومی و جناب آقا سید اسمعیل افشار
و جناب آقا میرزا علی اصغر معین الاسلام ارومی
و جناب آقا میرزا صالح ارومی آقا میرزا اسمعیل رئیس
تپخانه و حاجی محمد حسین تاجر و آقا سید باقر تاجر
تبریزی و آقای مشهدی کاظم امین السفرا و آقای

میرزا محسن نوادهٔ مرحوم میرزا ابراهیم خان دایی و جمعی
دیگر از دوستان بودند موکب همایون اعلیحضرت
شاهنشاهی در صاحب قرانیه بود و ورود داعی باینجا
همینکه بعرض رسیدهٔ تلگراف احوال پرسی و اظهار مرحمت
فرمودند صورت تلگراف این است

از صاحبقرانیه بحضرت عبدالعظیم خدمت جناب
آقای نظام العلمای آذربایجان اعلیحضرت اقدس
همایون شاهنشاهی روحنا فداه میفرمایند احوال شما
چه طور است کی وارد شدید کی خیال حرکت دارید
انشاء الله در اینمدت بشما خوش گذشته است ولوازم
دعاگوئیرا خوب بجا آوردید (اجودان مخصوص)
تلگرافی هم از حضرت اشرف امجد والا ولیعهد دامت

ولایته



ولایته الکبری از تبریز رسید که صورتش اینست
جناب نظام العلماء انشاء الله احوال شما خوبست
از ورود و حالات خود خبر بدهید خیلی خوشوقت
میشوم انشاء الله زودتر مراجعت خواهید کرد

(ولیعهد)

بعد از عرض جواب تلگراف دویم حضرت والا رسید
جناب نظام العلماء انشاء الله احوال شما خوبست
از ورود شما بحضرت عبدالعظیم و عزیمت قم مطلع
و خیلی خوشوقت شدم انشاء الله زودتر مراجعت
خواهید کرد (ولیعهد) شب چهارشنبه هشتم
چهار ساعت از شب رقعه از حضرت عبدالعظیم
بعزیمت دار المؤمنین قم مرخص و باراده تازه ساعت

در دسته بحسن آباد رسیدیم که منزل اول بود
در مهمانخانه منزل شد راه شش فرسخ باید باشد
شب پنجشنبه نهم ماه یکساعت از شب رفته از حسن آباد
حرکت نموده ساعت در دسته بعلی آباد رسیدیم
علی آباد بمناسبت اسم جناب مستطاب اشرف آقای
میرزا علی اصغر امین السلطان وزیر اعظم است
که آنجا قناتی احداث فرموده و بنای آبادانی گذاشته
کاروانسرای خوبی ساخته اند سابق براین آنجاها
آبی نبوده است هنوز کاروانسرا و دهکده ناقص بود بنا
و عمله زیاد مشغول بودند آنجا در تاریخ این بنا این
دو مصرع بنظر آمد   رباط نیکی بنا نهاده امین سلطان
وزیر دربار   چه کار نیک بجا نموده امین سلطان فخر دربار





که هر دو مصراع تاریخ است ۱۳۰۱   شب جمعه دهم ماه
دو ساعت از شب رفته از علی آباد حرکت کرده
دو ساعت بدسته مانده بمهمانخانهٔ زارشگرد رسیدیم
شش فرسخ راه بود از اینجا تا بلدهٔ قم پنج فرسخ است
از اینجا گنبد مطهر براق و نمایان بود این غزل در آنجا
ثبت شد

چه خوش باشد ایدوستان آشنایی
کلیدیست از بهر مشکل گشائی
دلم تیره بود از غم دهر لیکن
چو شد آشنا یافت بس روشنایی
گمانم نبود اینچنین سخت جانی
که من زنده مانم بروز جدایی

چو دنیا ندارد وفا ترک او کن
میاموز از او شیوهٔ بیوفایی
دو روز است شاهی سیم روز مردن
در آندم چه شاهی چه فقر و گدایی
ز نقش خوش بال طاوس بگذر
بینداز خود را بظل همایی
هما را نه مینی و لیلی طلب کن
که شاید بغیبت کند رهنمایی
علایق چو بحر است و آمال موجش
از این بحر نبود کسی را رهایی
نظام ار دولت بسته بر مال و جاهست
مکن پیش ارباب دل خودنمایی

اگر



اگر سوز عشقت نباشد چه حاصل
تر از این همه زهد خشک و ریایی
رهایی نداری از این دام هرگز
مگر باشدت یار فضل خدایی

شب شنبه یازدهم ماه بیاری خدا دو ساعت از شب رفته حرکت کرده چهار ساعت بدسته مانده بقم رسیدیم اولا خانهٔ آقا سید احمد خادم پهلوی قبرستان بزرگ منزل شد روز شنبه هوا چنان گرم بود که خواب ممکن نشد لهذا شب یکشنبه دوازدهم ماه منزل را از آنجا تغییر داده بقاعهٔ متولی وارد حوض و عمارتی دارد و بروضهٔ مطهره نزدیکست صبح و شام بحمدالله بزیارت مواظبت دارد چون در مشاهد مشرفه شهرت و معروف

بعقیده داعی قلب انسان را مریض و مشغول میکند
آزادی دل و آزادگی در اینست که حتی المقدور شخص با دیگری
سر و کاری نداشته بحالات او و دیگران متوجه و ملتفت
نشوند تا شخص بحال خود با حواس جمع و فارغ بتواند
مشغول زیارت و عبادت شود در ورود مشهد مقدس
هم در نظرم همین مطلب اهم بود حتی دستخط مبارکی در
سفارش داعی مرحمت شده بود ضبط کرده قبل
از ورود بآنجا نفرستادم ولی بعضی بمناسبت مطلبی
عزیمت داعی را گویا بآنجا خبر داده بود در تلگرافخانها
و چاپارخانها گاهی بعضی مکاتیب و تلگرافها از تبریز
و طهران میرسید از حکومت شاهرود و از سمنان
و از حکومت خراسان از نیشابور تا تلگراف جویایی

رحمه



احوال شده بودند با اینکه در صدد اخفا بودم چنانچه
سابق ثبت گردید در ورود منزل طرق معلوم شد
همشهریها و بعض رفقا مطلع شده اند در ورود قم بر خود
حتم کرده بودم حتی المقدور متنکراً وارد شوم تا بدون مراوده
با احدی و بی آشنایی دادن با دیگران بفراغت
مشغول زیارت باشم روز اول ورود میرزا محمد علی
متولی مقبره مرحوم شعاع السلطنه آمده انجا مرا پیدا کرد
تلگرافی از جناب عمدة الامراء العظام آقای حاجی محمد خان
امیر الامراء وزیر دربخانه نواب علیه عالیه شکوه السلطنه
دامت شوکتها آورد که صورت او این است
از طهران میرزا محمد علی متولی جناب مستطاب نظام العلماء تبریز
فردا وارد قم میشوند حسب الامر استقبال کنید خانه

خوب جهة ایشان حاضر کنید همه روزه در صدد
ایشان باشی نهایت احترام و پذیرائی نماید یقین جناب
مستطاب آقای متولی باشی بر مقتضی بزرگی و قاعده دانی
که دارند احترامات خواهند فرمود (حاجی محمد)
این تلگراف که آورد از معزی الیه باصرار خواهش کردم
که باحدی از من معرفی نکنند همانروز بعض تبریزیها
آنجا دیده شد بمنزل آمدند اظهار خوشوقتیها کردند
از ایشان نیز این خواهش را کردم ولی من باب
کل سرّ جاوز الاثنین شاع دور و بر بیشتر فاصله نکشید که دیدم
اشخاص مختلف از هر طبقه با کمال اظهار محبت و مودت
دیدن آمده و میآیند لهذا آنطورها که مقصود خودم بود
در ایام توقف آستانه مبارکه که کسی با من سروکاری

نداشته



نداشته باشد ممکن نشد جناب میرزا نظام کاشانی
مهندس الممالک که از جملهٔ اشخاص قابل و کاردان
تربیت شدهٔ این عصر میباشد و راه تازهٔ قم و مهمانخانه
و عمارت صحن مبارک آنجا بدستور العمل او ساخته میشد
در بلدهٔ قم بودند مطلع شده تشریف آورده مهربانیها کردند
اوقات مأموریت ایشان در تبریز هم نوعی سابقهٔ آشنائی
با ایشان بود از اولاد جناب ابوذر غفاری پیش
بعد جناب متولی باشی که از اعاظم و ارکان آن بلده میباشد
و مرد معقول و محترمی هستند با علیخان نایب الحکومه مطلع
شده تشریف آورده بودند جناب متولی باشی مادام
توقف انواع و اقسام مهربانیها نمودند جناب میر نعمت
آقا حسین مجتهد و بعض علمای دیگر نیز تشریف آوردند

همچنین بعض تجار و کسبه و همشهریهای آقا سید ابوالقاسم
کاشی مأمور تلگرافخانه آنجا تلگرافی از جناب آقای صدر اعظم
یعنی جناب مستطاب آقای آقا میرزا یوسف مستوفی الممالک
آورد که صورتش این است جناب مستطاب نظام العلماء سلمه الله تعالی
کمال شوق و انتظار را بملاقات و فیض صحبت جنابعالی
داشتم که لامحاله در حین مراجعت تلافی ایام مسافرت
بعمل آید اینکه از راه قم تشریف میبرید و درک صحبت
مقدور نیست مایهٔ ملالت شد انشاء الله در مکاتبات
و بشارت صحت حالات کوتاهی نفرمائید که جبران
این تحسر بشود (صدر اعظم)
صحن جدید را بحکم جناب اشرف افخم امین السلطان
وزیر اعظم دام اجلاله میساختند تاریخی برای بنای آن از

طهران



از طهران نزد مهندس الممالک فرستاده بودند که آنجا
در سنگی حک نمایند صورت آنرا جناب مهندس الممالک
بداعی نشان دادند داعی نیز تاریخ دیگر گفت شنیدم این
تاریخ را در سنگ حک کرده اند و برای این تاریخ
قطعهٔ هم آنجا گفته شد که صورتش اینست

پس از مرخصی از آستان قدس رضا
امام هشتم سلطان دین ولی خدا
ز راه تازه مشرف بقم شد انید ردیش
نمود شاه جهان را بصد خلوص دعا
یگانه مهر دین شاه آنکه ثانی او
نیامده است و نیاید بعرصهٔ دنیا
بنا نمود بفرمان او بقم صحنی

معین وزیر شهنشاه عادل و دانا
وزیر نیک سیر خوش نهاد و پاک سرش
که هست چون پدرش نیک کار و با تقوی
چنان بنای مزین که کس نشان ندهد
قرین او بزمین زیر گنبد خضرا
نظام گفت بتاریخ این بنای عجیب
امین سلطان اینجا بهشت کرد بنا

شبی در بلدهٔ قم با بعض خدام بتماشای مهمانخانهٔ تازه رفت که آنهم از بناهای جدید دولتی و جای با صفا و با زینتی است که جناب مهندس الممالک بامر همایون ساخته این قصیده هم در تاریخ بنای مهمانخانه و راه تازه قم بخط خود معزی الیه آنجا در سنگی نقش و حک شده

از



از جناب مهندس الممالک

بامر شاه قضا قدرت و قدر تقدیر
خدیو خور کله انجم سپه سپهر سریر
ابو المظفر و بو نصر ناصر الدین شاه
پشین کیهان بخش و قباد کشورگیر
ابا وزارت آصف امین سلطان آنک
فلک فر آمد و بخشید ضیا دو تیر و مهر
باهتمام نظام غفاری آنکه بود
بسال و بخت جوان و بعقل و دانش پیر
نظام آنکه بملک عجم شه ایران
بعزم و رای مرا او را بتجربه شبیه و نظیر
رهی ز ری بقم احداث کرد کانش ملک و

شدند مات و برانند بر زبان تکبیر

رهی براستی احکام شرع پیغمبر

رهی بصافی افکار شاه خیبر گیر

قدم قدم همه خان و گل و پل و سنبل

وجب وجب همه سرچشمه و قنات و غدیر

بشهر قم به ماه این بنای عالیرا

چنان بساخت که نتوان بغیر نهایت تقریر

مهندسیه ورا نام کرد زانکه بود

زبده رَوضاتٌ مِن الجنان تقدیر

بشی من از پی تاریخ اراه قم حیران

شنیدم اینکه زدند از بام عرش صفیر

چو افتتاح ره قم قضا بنام تو کرد





نظام سال بنایش ز شرح خیبر گیر

در قم بعضی اسباب شیشه چینی و بلور میساختند بد نبود

اغلب خانه‌ها چاه دارد که آب میکشند می گفتند

در چاههای این ولایت خارق عادتیست که آب

در زمستان بچاهها می بندند در تابستان هر قدر آب

بکشند آب میدهد و اگر در زمستان بچاهی آب

نیاورند در تابستان آب نمیدهد اهلش آرام کا

کار و سالم بنظر آمد حمامی رفتیم حمام با سلیقه بود

ولی رتیل و عقرب حتی عقرب سیاه در خانه‌ها هست

خاصه امسال که بجهت ریختن صحن بعض ابنیه کهنه

و قبرستانها را هم دست زده بودند در اطراف آنجاها

از این جانورها خیلی است مدرسه خوب و خوش

[illegible] باسلیقه هم دارد مقبره های جمعی از معتبرین در اطراف
بقعهٔ مبارکه هست که اغلبی قاری مخصوص و شمع و چراغ
و قهوه و قلیانی هم دارد آینده و رونده پذیرائی و احترام
مینمایند مقابر جمعی از معتبرین علماء و فقها و اخیار
و ابرار از متقدمین و متأخرین آنجا هست همچنین قبور مبارکهٔ
امامزاده های متعدد که بقعه و مقام همه را مزین و آباد
نگاهداشته اند شب شنبه هجدهم ماه مبارک بمراجعت
رفته از آستانهٔ مبارکه حضرت معصومه علیها السلام
مرخص شده نیم ساعت از دسته گذشته بود که بقریهٔ
صفدر آمدیم گفتند راه شش فرسخ است همه راه
مسطح و خوب بود این قطعه در آن منزل گفته شد

یاد آمدم فضای وخوش و آن هوای قم

آن روزها



آن روزها که بود مرا در سرای قم
گشتم روان ز حضرت عبدالعظیم ب
تا صبح شاد بود دلم در هوای قم
رفتم براه تازه که مانند کهکشان
اندر زمین کشیده ز ری تا فضای قم
هر جا رباط تازه و مهمانخانهٔ
کرده بنا شهنشه دوران برای قم
شاه زمانه ناصر دین آنکه حافظش
باشد دعای جمله خصوصاً دعای قم
زین راه تازه گشت خلایق امیدوار
شادی کنان ز غنی و فقیر و گدای قم
افزون ز چارصد بود آنجان عزیز

سرّیست از ازل بنجاد در بنای قم

ای آنکه سالها بدلت دردها بود

اکنون بیا که سیر نمائی شفای قم

من داشتم بسی غم و محنت بروزگار

اکنون افاقه دید دلم از دوای قم

کم شد اگر زمان تشرّف ترا نظام

شاید شود دوباره میسر لقای قم

شب یکشنبه نوزدهم ماه پنج ساعت از شب رفته
از قریهٔ صفدر در هفت ساعتی بقریهٔ باغ شیخ آمدیم گفتند
چهار فرسخ است ولی راه بدی داشت چند جا جوی
آب و جائی هم رودخانه بود بجهت بودن کثرت
و بار و بنه چند جا معطل شد گفتند وقت زیادی آب





عبور و مرور بی اشکال نیست در بهار که آبها زیاد میشود
باید از پل دلاک رفت شب دوشنبه بیستم ماه یکساعت
بدسته مانده بقریهٔ یورده رسیدیم راه بسیار خوب
بود این منزل کاروانسرای قدیمی دارد دو وار دهکده
معروف بدانک نزدیک کاروانسرا آب چشمهٔ
صاف و گوارائی هست کنار آن چشمه چادر زده
منزل کردیم   و نعم ما قال الشیخ سعدی

بسیار سالها بسر خاک ما رود   کاین آب چشمه آید و
باد صبا رود   و قال خواجه حافظ   بنشین بر لب
جوی و گذر عمر ببین   کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

باغ شیخ هم اتش بسیار گرم بود هوای انجا خیلی خوب
و خنک و سالم بنظر آمد باغات هم داشت چون شبها

توی تخت مرا خواب ممکن است همراهان همه
خوابیدند من بیدار بودم قدری مشغول دعا و تلاوت
قرآن شدم بعد باغی که نزدیکی قنات بود رفته
تماشا سیاحتی کردم فصل زردآلو و سیب و آلوچه
بود میوه آنجا فراوان و ارزانست بعد مراجعت نموده
غذا خورده قدری خوابیدم بیدار شده قریب ظهر بود
از آن چشمه که آبش بهترین آبهاست وضو گرفته
توی چادر تنها در حالتیکه همه نوکرها خواب بودند
با حواس جمع و حالت خوش مشغول نماز شدم با حضور
قلب لذت روحانی و حلاوت مخصوص از اعمال
آن روز حاصلم شد که کمتر وقتی آنحالت خوش رو دهد
خوشا حالهای رخ وزنده هوی میان بنده و حق





های وهوی     شب سه شنبه بیست و یکم ماه دو ساعت
از شب رفته سوار شده و دو بدسته مانده بکاروانسرای
معروف بعجب رسیدیم راه شش فرسخ بود چشمه
خوبی داشت در وسط کاروانسرا سردابی بود آنجا
منزل شد هوا بسیار سرد بود آنجا آبادانی نداشت
مگر دو سه خانوار که در کاروانسرا مقیم بودند کاروانسرا
هم بسلیقه نگاهداشته اند هوای باغ شیخ
با آن گرمی و هوای اینطرف با این سردی خیلی ها هم
مباینت دارد نان و آذوقه برای این منزل از
منزل ورده برداشته بودیم اینجا هم محتاج بود
اینچه گفتم آبل وسیعی دارد کم آبست و دو قنات
ضعیف دیده شد اگر اینها را کار نمایند باید قنات

معتبری بشود که بالای قنوات وطرف منبع کوهها
ودره هاست اگر آبی بارند دهکده بسازند ده
قابلی میشود زمین انجا در چهار ذرعی آبدهش دارد
شب چهارشنبه بیست ودویم دو ساعت از شب
رفته از کاروانسرای عجیب حرکت کرده یکساعت بدسته
مانده بقریهٔ سیدآباد آمدیم ده معتبر خوب وآبادیست
خالصه است وتا اینجا گفتند شش فرسخ است واین قصیده
در سیدآباد ثبت شد

ای دل اندر راه جانان خسته وکاهل مباش
چست وچابک باش چالاکی کن وعاطل مباش
ره روان رفتند ماندی تو بزن لختی رکاب
کاروان در پیش ودزدان در قفا غافل مباش





جای سکنی نیست دنیا منزل ویرانه ایست
غفلت از موطن مکن در قید این منزل مباش
گر وصال یار خواهی سر قدم کن در رهش
راه رو کاری مکن بی فکر ومستعجل مباش
هوشیار از نظر کن ساعتی بیدار شو
گر بهشیاری رسیدی مست ولا یعقل مباش
عمر خود را صرف کن در معرفت از راه شرع
رند وعارف باش وهرگز عامی وجاهل مباش
خلوتی بگزین ومشنو قیل وقال عمرو وزید
این محافل غفلت آرد خیز ودر محفل مباش
گر بلائی پشت آید هان مپندارش جفا
یار را تسلیم شو از کار او سائل مباش

چون حدیث از یار باشد پس سراپا گوش شو
خوشدل از افسانهٔ بی اصل و لاطایل مباش

بی عمل حاصل ندارد علم اگر داری نظام
سعی خود را در عمل کن لغو و بی حاصل مباش

بر سخندانی مبال و لاف دانائی مزن
حالی تحصیل کن بجالت و کاهل مباش

حق شنو حق گوی و حق بین هوش دیگر بر سر آر
بال عشقی جو بپر مشغول هر باطل مباش

صرف و نحو و منطق اینجاها نیاید بکار
خلق انسانی بیاموز اسفل سافل مباش

جان و دل پیدا کن این دل نیست مشتی آگلست
پرتو خورشید را جو یا ز خاک و گل مباش

علم



علم دریای شگرفت و معارف همچو موج
کشتی آل علی جو خفته در ساحل مباش

شب پنجشنبه بیست و سیم هفت از شب رفته
از سیدآباد حرکت کرده ساعت ور دسته بقریهٔ
خیارک آمدیم راه سه فرسخ بود این منزل چندان صفائی ندارد
شب جمعه بیست و چهارم از خیارک سه از شب رفته سوا
شده یکساعت و نیم بدسته مانده بقریهٔ زره آباد
آمدیم راه چهار فرسخ بود اینجا جزو قزوین است ده معتبر
و قابلی است باغات خوبی دارد ده دیگر زیر یکفرسخ
فاصله هست ممکن است آنجا منزل کرد که راه قدری
برای خرم آباد نزدیک شود شب شنبه بیست و پنجم
ماه دو و نیم از شب رفته حرکت کرده یکساعت بدسته

مانده بخرم آباد رسیدیم راه شش فرسخ بود این قصیده
درخرم آباد ثبت شد

ولا دست توسل بر جناب کبریائی زن
ز حظ نفس بگذر پشت پا بر خودنمائی زن
ازاین زهد ریائی حاصلی نبود بیار آتش
بسوزان خرقهٔ سالوس واین دلق ریائی زن
چو فخر کاینات الفقر فخری گفته ای دل
زمال عاریت بگذر تو هم لاف گدائی زن
ریاضت ده بنفس خود بتعلیمات پیغمبر
لجامی از طریق شرع بر نفس هوائی زن
چو از حرص و طمع وز خلق بد خودداری کردی
پس آنگه لاف انسانی و داد دلربائی زن

هوسهای



هوسهای جهانت دور کرد از عالم عشقت
بشهر آشنائی رو سخن از آشنائی زن
دلی کز آتش عشقش نباشد شورشی دل نیست
مشو باوی مصاحب بر سرش سنگ جدائی زن
نظام ار شد گسل خاطر ز بهر انبساط وی
قلم بردار و درنی با طرب لحن سنائی زن
گسل کرده است طبعت را تعلقهای بیحاصل
بتیغشان دست دل از ماسوی باب خدائی زن
علی باب خداوند است و آل اوست باب الله
اگر دستی زنی دامانشان دست فدائی زن
ز روی دل بآن درگاه روی آور توسل کن
چو پردردی برای چاره داد بینوائی زن

سوار کشتی آل علی شو با دل امین
بدریای حوادث لافها از ناخدائی زن

شب یکشنبه بیست و ششم ماه یکساعت و نیم از
شب رفته حرکت کرده ساعت در دستنه
بسلطانیه رسیدیم گفتند راه هفت فرسخ است
در دیوار او طاق منزل این دو فرد نوشته شده بود
چون دلیل اخلاص بود خوشم آمد

ایکه گفتی و من یمت یرنی    جان فدای حدیث دلجوئت
کاش هر روز صد هزاران بار    مردمی تا بدیدمی رویت

شب دوشنبه بیست و هفتم سه از شب رفته از
سلطانیه حرکت نموده یکساعت از دسته گذشته
بزنجان رسیدیم راه پنج فرسخ بود آنجا حمام رفتم

بدنبود



بد نبود صاحب خانه جنگی داشت در او اشعار خوبی
نوشته بود این سه فرد از آنها خاطرم مانده

گفتگوی مردم عالم سراسر نشتر است
بستر آسایش ما پردهٔ گوش کر است

صورت مردم کشد از سایه بر دیوار و در
شمع مجلس در کف شب خانهٔ صورتگر است

ناتوانان فارغند از انقلاب روزگار
خانهٔ صیاد و عشرتگاه صید لاغر است

عصر سه شنبه بنا بخواهش سرکار مجد آثار پاشا خان
خمسه مظفر السلطنه بمنزل ایشان نقل مکان شد
که شب چهارشنبه از آنجا حرکت شود سرکار جلالتمدار
عمید الملک حاکم زنجان نیز آنجا بدیدن داعی آمدند

فرصت باز دیدن نشد عذر خواسته چهار از شب
رفته حرکت کرده ساعت در دسته بقریهٔ نیک پی
رسیدیم پنج فرسخ راه بود و راه خوب بود
مظفر السلطنه پسر مرحوم مظفر الدوله است این قطعه
در نیک پی ثبت شد

ای دل منه همیشه بباطل قرار خود
یکچند نیز یاد کن از روزگار خود
کاینجا چه میکنی و بغفلت چه میروی
فرصت گذشت و فکر نکردی بکار خود
گنجی ز غیب هست بویرانهٔ دلت
بردار از دریچهٔ دل رنج مار خود
نفس تو مار باشد اگر او نمرده است



رو گریه کن همیشه بر احوال زار خود
حب علی و آل علی را بجان نظام
همواره در خفا و جلا کن شعار خود
با مردم زمانه عبث دوستی مکن
کس را در این زمانه مدان غمگسار خود
مخلص بدوستدار علی شو قرار ده
در دوستی رضای خدا را مدار خود
این دوستی بتا است مشو همچو بت پرست
غفلت مکن ز دوستی کردگار خود
تا در فضای حشر که محشور میشوند
مردم بدوستان نشوی شرمسار خود

شب پنجشنبه غرهٔ شوال که عید فطر بود از نیک پی

بسرچم آمدیم که هفت فرسخ راهست و اغلب راه بد
و پرتگاه بود گفتند راه خوبی هم دارد که معمول نیست
ابراهیم خان و مشهدی نقفعلی اینجا ناخوش بودند
قدری با نجبت افسردگی دارم انشاءالله زود تر
اعاده صحت میشود و ذلک علی الله یسیر شب جمعه
دویم شوال از سرچم حرکت کرده راه بد بود بقفلانکوه
که رسیدیم مرحوم آقا میرعباد الله و مشهدی محمد ملازم
و ریش سفیدان اونلیق استقبال آمدند نزدیک
میانج نایب الحکومه آنجا با بعض علما و کلانتر آنجا استقبال
آمدند چون منزل در اونلیق بود خواستم بگذرم ملاحظه
حضرات در باغ کلانتر پیاده شد چایی حاضر کرده بودند
جناب میرزا یوسف پسر مرحوم ادیب العلماء تدارک





نهار دیده بود نهار آوردند بعد از نهار در همان باغ
اندکی خواب کرد بعد از استراحت و بیداری نماز
خوانده بعض تلگرافها از تبریز رسید جواب آنها را
داده ببقعهٔ مبارکه امامزاده اسمعیل مشرف شد که
درانظرها آن بقعه خیلی محترم و از قدیم پناه گاه مظلومان
و بست بوده و میباشد و اثر قبول نذورات آنجا را
اهالی حول و حوش و وارد و صادر مکرر تجربه کرده اند
جناب جلالتمآب ناظم الدوله سابقاً و لاحقاً
در برخی مطالب نذر کرده همه آن مطالب بزودی
و خوبی انجام یافت لهذا ایوانی متصل ببقعهٔ مبارکه
ساخت که بمنزلهٔ رواق است تا هر کس بزیارت
باید آنجا نماز بخواند و عبادت نماید اصل بنای بقعه

قدری کم وسعت است و این غزل در آنجا بنظر آمد

باد چون بوی گل آورد گلستان رفتم

بگلستان زپی مرغ خوش الحان رفتم

شکر لله که رسیدم بدر خیمهٔ دوست

شادمان گشت دلم گرچه پریشان رفتم

زنده گردید دلم شکر خدا را در طوس

چون بطوف حرم شاه خراسان رفتم

ره نما داشت در این راه نظام از بر غیب

همه جا در اثر مرغ سلیمان رفتم

این سعادت که بود برتر از اندیشهٔ من

از خدا یافتم از دولت قرآن رفتم

از میانج بقریهٔ اونلیق که متعلق بخود این فقیر است

آمدیم



آمدیم راه کالسکه دارد خوب است از آنجا بقریهٔ چپار
و قراگل نیز سرکشی کرد در چپار نیز امامزاده هست بعد
باونلیق برگشتم از علماء میانج و اشلق و خوانین و بیگهای
آن اطراف ها و بعض آقایان که آن اطراف ها ملک داشتند آمدند
جمعیتی شد از آنجا عصری بقریهٔ بولاغلیق رفتیم بخواهش
مباشرین آن ده چایی خورده نماز شام و خفتن را خوانده
سوار شده با زحمت بجاده رسیدیم تخت و بنه را هم
از راه خوب بجادهٔ معموله رسانده بودند سوار تخت شده
آمدیم در حوالی دهکدهٔ غرب دوست صبح شد برای
نماز پیاده شدیم رعایای غرب دوست مطلع شده
قربانی آوردند اصرارها کردند آنجا منزل نمائیم چون بنه
بقراچمن رفته عذر خواسته سوار شدیم شب در قراچمن

راحت شده شب دوشنبه از آنجا بقریهٔ پایان
آمدیم جناب جلالتمآب اجل آقای قایم مقام دام اجلاله
آنجا تشریف داشتند و سرکار آقای مصباح الدوله
و جناب وکیل الملک و دبیر السلطنه منشی حضور و میرزا
اسمعیل خان اعزاز السلطنه و سایر نور چشمان حفظهم الله
و جمعی از رفقا و اقوام دیگر آنجا بودند از ملاقات ایشان
عالمی دیگر روی داد و واقعا چشم روشن شد حقا و شکرها
کردم از آنجا با آب گرم اوجان رفتیم معتمد السلطان من الوزارت
که حالا ملقب بمصباح الدوله است در ایام حکومت
خود در بلوکات ثلثه در آنجا حمامی ساخته که مسقف است
بعد باز مراجعت بپایان شد بعض آقایان دیگر
تشریف آوردند از دیدار ایشان بصحبت و سلامت

خوشوقتیها



خوشوقتیها حاصل آمد و در آنجا این غزل ثبت شد

هزار شکر از آن دم که با تو عهد ببستیم
بصد جفا سرمویی ز عهد خود نشکستیم
عنان بدست تو دادیم هر طرف که کشیدی
ز غصه و غم تدبیر نفس خویش برستیم
بهوشیاری خود فخر داشتیم و پس از عشق
همیشه فخر بهشیارها کنیم که مستیم
بسوی آنکه گذاری کنی بخیل اسیران
ذلیل و خوار بهر سوا اسیر وار نشستیم
بچاه حرص و هوس پای بسته بود دل ما
ولی برشتهٔ عشقت ز قعر چاه بجستیم
بتار و پود هوس بافتیم جامهٔ صد رنگ

چو تیغ عشق تو آن تار و پود را بگسستیم

نظام عمر ز نیمه گذشت و باز رستی

دریغ ازاین همه غفلت که باز طالب شصتیم

روز پنجشنبه هشتم شوال صبح زود روانه باسمنج شدیم
در باسمنج جمعیتی بود از هر طبقه با اینکه باحدی ازین راه
خبر نداده ذریعه نوشته بودم تا اینکه اسباب کلفت
باشد چون فصل بهار بود صحرا و مرغزار همه سبز و خرم
و مردم از داشتن ماه صیام فراغتی یافته بودند بعضی
بقصد عبادت برخی بعزم سیاحت بعضی برسم محبت
جمع کثیری با اظهار کمال میل تا آنجاها آمده بودند از
ملاقات همه هر یک بسلامت لذتی و فرحی حاصل آمد
فردای آن ورود شهر از پیاده و سواره از هر طبقه

چن



چنین راه جمعیت ها بود از رفقا و دوستان بلکه از اغلب
بیگانگان در ورود بقصد مقصود رسوم مودت و محبت
فوق العاده مشاهده نمود از اینگونه اقبال مردم و اظهار
میل و محبت اهل وطن بسیار بسیار شکرگذار شدم که بحمد الله
خداوند همه قلوب از این ذره بمقدار محبتی انداخته
که در نظر آنها بالاتر از تصور و استحقاق خودم محبوب بوده ام
والحمد لله علی ذلک خداوند توفیق شکرگذاری و توفیق
خدمت باهل وطن بدهد از ابی عبد الله علیه السلام
مرویست عاشروا الناس معاشرة ان متم بکوا علیکم
وان غبتم حنوا الیکم یعنی با مردم معاشرت کنید
چنان معاشرتی که هرگاه بمیرید مردم بشما گریه کنند
واگر در حیات باقی باشید مردم میل نمایند بسوی شما

بعد از چند روز از ورود تبریز نجابت آقا فرزندی میرزا نصرالله خان
حفظه الله تعالی که حالا ملقب بدبیر السلطنه است
عریضه بحضور همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه
عرض و ایفاد نمود جواب بدستخط مبارک رسید
و صورت آن برای تشکر در اینجا ثبت گردید

جناب نظام العلماء ذریعه شما که بخط خودش پسر خود نوشته
بود دید ملاحظه کردم بسیار محظوظ شدم که الحمد لله از خانواده
شما چه قدرها اشخاص قابل و با فایده برای خدمات
دولت تربیت شده و حاضر هستند وکیل الملک
که جای خود دارد چه قدرها قابل ارجاع خدمات عمده
دولتی است و مشغول است میرزا محمود خان هم
الحق جوان آراسته و شایسته هر نوع خدمات است



انشاءالله پسرهای شما هم همه قابل و منشاء خدمات
همچون در آتیه خواهد شد در حق شخص شما هم کمال مرحمت
و التفات را داشته و داریم بودن شما را
در حضور و طهران هیچوقت فراموش نمیکنیم البته بازهم آن
اتفاق خواهد افتاد که ملاقاتی بشود و بحضور برسید
زیاده فرمایشی نبود ۱۳۰۲

بعد از چندی عریضه دیگر عرض کرده با کتاب مصابیح
که تازه تالیف نموده و چاپ شده بود ایفاد
حضور مبارک نمود دستخط مبارک بدین نمط صادر شد

جناب نظام العلماء عریضه آنجناب ملحوظ افتاد
در وصول معروضات شما که آیت صدق و گواه
دولتخواهی و دعاگوئی شماست خاطر ما را مسرت

وانبساط مخصوص حاصل میشود ومعتقدات خود مازا
نسبت بآنجناب کاملتر می‌بینیم نسخهٔ که در مسائل
مبداء ومعاد براهین حسنه ومنصوصات آیات
واخبار جمع وتألیف کرده وود رفراغت ایام مسافرت
خود این وجیزه را ذخیره ساخته اید ملاحظه کردیم
خیلی سلس ومفید بنظر آمد والبته محل رغبت
خواص وعوام خواهد بود نتایج فکر وخاطر آنجناب
هرچه باشد مطلوب ومرغوبست همیشه وصول عریضجات
آنجناب که مراسم دعاگوئی وهواخواهی دولت را
جاوید در حضور ما موقع تحسین وقبول دارد
از مواظبت وکیل الملک ومیرزا محمود خان درخدمات
مرجوعه اشاره کرده بودید این خاندان همیشه

بخدمات



بخدمات ممتاز وبدولتخواهی مخصوص بوده اند کمال
مرحمت را نسبت بآنها داریم صورت دستخط مبارک
جناب نظام العلماء کتابی را که فرستاده بودید بحضور
رسید بسیار بسیار مقبول افتاد وخیلی خوب نوشته‌ایم
بسیار مفید است مطالب خوبی دارد ۳۰۵
بعد از چندی عریضهٔ دیگر عرض کرده با رسالهٔ
سر الشهاده تألیف خود فرستادم جواب این قسم
دستخط مبارک صادر شد
جناب نظام العلماء ذریعهٔ خلوص وارادت ضمیمهٔ
آنجناب که از دعاگویان خاص حقیقی هستند با کتاب
سر الشهاده از تألیف آنجناب بتوسط امین السلطان
بحضور رسید بنظر عنایت والتفات مخصوص ملاحظه

نمودیم حقیقة کتاب را خیلی خوب تألیف نموده‌اید
مختصر و جامع و صحیح مختصر مفید که از قدیم گفته‌اند
همین است مخصوصًا در اوطاق مخصوص در حضور
خود گذاشتیم که همیشه ملاحظه فرمائیم قدر زحمت شما
در راه شرع و ملت و دعاگویی کاملاً منظور داریم و دست
لاف عید را مخصوصا با این آسلطان دادیم برای
شما بفرستند جمادی الاخری ۱۳۲۰

فائدة در منزلی از منازل عرض راه با شخص مرتاض
خوش حالتی صحبت اتفاق افتاد که در طب نیز با اطلاع
بود دستور العملی در کلیة حفظ صحت از او خواستم
گفت هرچه از خوراک و پوشاک و کم و کیف آنها
و سایر چیزها که بدن باو عادت گرفته باید باو مداومت

تعهد



نمود و او را تأکید نمود نباید تغییر داد که شاق در طبیعت
باشد اگر تغییر عادتی لازم باشد اندک اندک
برفق و نرمی باید تغییر داد و بدون میل و اشتها چیزی
نباید خورد و نیاشامید و از طعام و شراب وقتی باید
دست کشید که میل و اشتها بر او باقی باشد و این
اشعار را از شیخ رئیس برای من نقل کرده ثبت نمود
زاد الله توفیقاته

تَوَقَّ حَماکَ اللهُ إِدْخالَ مَطْعَمٍ
عَلی مَطْعَمٍ مِنْ قَبْلِ فِعْلِ الهَواضِمِ
وَکُلَّ طَعامٍ یَعْجِزُ السِّنُّ مَضْغَهُ
فَلا تَطْعَمَنْهُ فَهُوَ شَرُّ المَطاعِمِ
وَفی کُلِّ اُسْبوعٍ عَلَیْکَ بِقَیْئَةٍ

فيها امانٌ مِن شرورِ البلاغم
ولا تحبس الفضلات عند اقتضائها
ولو كنت مِن المرهفات الصوارم
ولا سيما عند المنام فنفّضها
اذا ما اردت النوم الزم لازم
وكن مستحماً كل يومين مرّة
وحافظ على هذا العلاج وداوم
ولا تكن في وطي الكواعب مسرفاً
فاسرافه للعمر اقوى الهوادم
واياك اياك العجوز ووطيها
فما هي الا مثل سم الاراقم
ودمر على الجسم الدماء فانها

لقوة



لقوة ابدانٍ اشد الدعائم
ولا تتعرض للدواء وشربها
مدى الدهر الا عند احدى العزائم
وبعض احاديثی نيز نقل كرد من جمله عن خزائن النراقی
رحمه الله عن ابی الحسن الاول عليه السلام ليس من دواءٍ
الا وهو يهيج داءً وليس شیء في البدن انفع من
امساك اليد الا عما يحتاج اليه وعن علل الشرايع
عن الربيع صاحب المنصور قال حضر ابو عبد الله
عليه السلام مجلس المنصور يوماً وعنده رجل من الهند
يقرء كتب الطب فجعل ابو عبد الله عليه السلام
ينصت لقرائته فلما فرغ الهندی قال يا ابا عبد الله
اتريد مما معی شيئاً قال عليه السلام لا فان معی ما هو خير

و ما معک قال و ما هو قال أن تداوی الحار بالبارد
والبارد بالحار والرطب بالیابس والیابس بالرطب
وارد الأمر کله الی الله تعالی واستعمل ما قال رسول الله
واعلم ان المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء
وعود البدن ما اعتاد فقال الهندی هل الطب الا هذا
اقول هکذا وجدت الروایتین فی الکتابین المسطورین
والحدیث طویل اخذت بعضه
و نیز گفت مرویست که پیر مردی خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آمده عرض کرد که یا امیر المؤمنین
من پیر و شکسته شده‌ام مرا نصیحتی فرمای که باعث
رفعت رتبهٔ من گردد در عقبی و سبب عزت
من باشد در دنیا حضرت فرمود ای شیخ اگر یاد

گیری



گیری دو چیز را یاد گیر خداوند جل ذکره را و مرگ را
و اگر فراموش کاری دو چیز را فراموش کن احسانی
که نسبت بمردم کرده باشی تا منت ننهی و بدی که
مردم با تو کرده باشند تا کینه ورز نگردی
خاتمه در سال هزار و سیصد و یک هجری که
بعزم زیارت ارض اقدس سفری و گذری بدار الخلافه
طهران افتاد و در آن سامان چندی بفراغت
سیاحتی نمود و با طبقات مختلفه از اهالی آنجا آشنائی
و انس و الفتی بمیان آمد روزی در مجلس مخصوص
با شخص جلیل مأنوسی ملاقات افتاد از هر مقوله سخنی بمیان
و از هر کرانه صحبتی شد آنجناب مسلک درویشان
داشت و خود را درویش می پنداشت از زی

تلطف یکی از اهل مجلس گفت فلانی هم بقاعده باید
درویش باشد من ساکت شدم دوباره از خودم تحقیق
کردند گفتم درویش را دوست میدارم ولی درویش
نیستم آنشخص گفت مگر در عوالم درویشی برای شما
ننگ و عیبی است یا در درویشی نقص و عیبی که شما از
قبول آن استنکاف دارید گفتم کسیکه مدعی ۲ در این زمینه با او صحبت ها کرده
درویشی است اخلاق و اوصاف او باید در سلک
درویشان باشد و بصفت و سیرت آزادگان

شیخ عطار گوید

اگر در حرفه کس درویش بودی
رئیس خرقه پوشان میش بودی
اگر مرد خدا آن مرد چرخی است

یقین



یقین دان آسیا معروف کرخی است
و گر کف بر دهن عرش است و معراج
یقین باشد شتر منصور حلاج     و اهل طریقت گفته‌اند
۲ درویش کمتر پایهٔ درویشی آنست که آنچه دارد بود و نبود او را
یکسان داند و با همه دارائی و توانائی خود را مانند
و ناتوان بیند نه از داشتن مال و منال دنیا مغرور
و فرحناک شود و نه از فقدان و نداشتن آن ملول
و غمناک علی ع قال تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا
بما آتیکم     ای دل نفسی با حق فارغ ز دو عالم باش
نه شاد ز شادی نه غمزده از غم باش ۲ اهل معنی گویند
درویش باید هرچه داشته و دارد او را از خود نشمارد
و مال و منال دنیا را تماماً عاریه و عارضی انگارد

که نه از بودنش مغرور و شادمان گردد و نه از نبودنش
مأیوس و پریشان نفس خود را از این آلایشها و آرایشها
پاک کند و همیشه با یاد حق فرخناک باشد و در ته دل
از قید و علاقهٔ دنیوی آزاد گردد و بذکر خداوند و توشه
و زاد اخروی دلشاد شود که در اینحالت قدر
غنی تر باشد فقیر تر است و هر درجه فقیر تر باشد
غنی تر است     الفقر فی النفس لا فی المال تعرفه
و مثل ذاک الغنی فی النفس لا المال
بسا مالدار است که فقیر است و محتاج و از غایت
حرص و بخل با مال حاضر رفع احتیاج نمیکند و بسا
بی چیز است که غنی است بالطبع و بی نیاز فوت
حاجت را اهون و اسهل میداند از اظهار احتیاج

غنای



غنای مال عارضی و بی اعتبار است غنای
نفس همه وقت باقی و پایدار یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف     کما قال قائلهم

درویشم و گدا و برابر نمیکنم
پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

و نعم ما قال     و ما النفس الا حیث یجعلها الفتی
فان اطعمت تاقت و الا تسلت     و قال آخر

زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

درویش تمام مال و منال و جاه و جلال دنیا را
هرگز لایق تعلق خاطر نمی انگارد و جمیع این علایق
و عوالم را که تماماً در معرض فنا و زوال است از عالم

خود پست تر میشارد و در وقت جان دادن
از همهٔ دنیا و مافیها بسهولت میگذرد و بی تأسف
همه را بدیگران میگذارد و میرود

در اول زیارت عتبات عالیات در نظر داشتم
بالای سر جناب سید الشهدا علیه السلام که محل استجابت
دعوات است برای بعض حاجات شخص خود دعا و مناجات
کنم آنجا که رسیدم در خود عالمی و حالتی مشاهده
کردم که همهٔ حاجات و دعوات از نظرم رفت
و هرچه پیشتر مأمول و در نظر بود همهٔ آنها در نظرم بمقصود
خیلی از آن مقام پست تر نمود که دیدم آن خیالات و حاجات
در جنب آن حالت ابدا لایق توجه خاطر و محل اعتنا
نبوده و نمیباشد

سرفته



گفته بودم که چو بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو در آئی

یکی از ملکین گفتند تو خود را درویش پنداری و چند
طویله اسب و استر داری در جواب گفت من
میخ طویله را در گل زده ام نه در دل
میخ مرکب را بگل زن نی بدل کاسان بود
در لباس خسروی خود را قلندر داشتن

ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لیکن ینظر الی
قلوبکم و نیاتکم   و فی الدعاء   و اجعل غنای فی نفسی
درویش جز یاد حق با چیزی خرسند و مشعوف شود
و جز حق با کسی انس و الفت نگیرد   ابن حیان گوید نزد
اویس قرنی رفتم گفت برای چه آمدی جواب دادم

از بعض اهل معرفت
۷ سؤال شد از محبت خدا
بیان اوراین آیه را خواند
ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها و جعلوا
اعزة اهلها اذلة که چون
محبت خدا در عالم سلطان
جمیع محبت‌ها و ...
محبت‌ها تابع و زبونی
محبت او است و سلطان
قسمتکه مملکت را فتح کند
در آنجا هر کس را که ادعای
سربلندی دارد سرون
نماید و او را ذلیل سازد
محبت خدا هم وقتیکه بقلب کسی
داخل شد هیچ محبت را اعتنا
۱۷ اگر با خدا باشد حق
بیاید جز م

آمدم با تو انس بگیرم و الفت نمایم گفت ما گفت

آری احدا یعرف ربه و یانس بغیره

در اینجا سفرنامه را با تمام رسانده از خدا خواهان امداد
و توفیقیم که بزودی و خوبی باز برای این فقیر روسیاه
نامه تباه سفر زیارتی یکی از مشاهد مشرفه نصیب و روزی
فرماید که لذت زندگانی را در این سفرها دیده ام و بس
باقی اعمر حساب نمیکنم مشاغل بیحاصل و علایق
و محن و گرفتاریهای وطن همیشه زنگ و غبار خاطر
و اسباب افسردگی و پژمردگی قلب بوده و این
سفرها غالبا اینگونه زنگ ها را از دل زدوده
خداوند بحق اجداد طاهرین و اولیای حق توفیقات
خود را سلب نفرماید و همواره نور توفیق و بدا

باما



باما ها رفیق سازد و با اهل معرفت و صلحا مارا محشور
فرماید بمنه و یمنه و هو حسبی و نعم الوکیل تم بالخیر و السعاده

تمام شد این نسخه شریفه در شب جمعه دهم
شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۲
کتبه العبد الحقیر
علی